

• مستیوال یاراریار کهل های سوخته : امیرحسن چهل تن • قدرت و امر سیاست و  
 کشورداری در شاهنامه : باقر پرهام • یادداشت های در باره فرهنگ اسلامی : آنتوانو  
 کرامشی • گلنگو با خسرو شاکری ، آزاد ، فتاح عبدلی • طرح و داستان : مرتضی  
 راستی ، زیگفرید لنز • کاپزو در تلالی لیبیو و نیستی : ژینلا کیهان • گلگشت ا  
 گزیده ، اندیشه های درباره شعر • شعرهایی از : حسن حسام ، رقنا مقصدی ، کران  
 وش شمس اسحاق ، محمود فلکی ، کیومرث حبیب زاده • جام باشگاههای اروپا • و ...



# اول ماه مه

## قسمتی از سروده ی ارنست فیشر

چیز مهمی نیست، تنها یکی از ما

تنها حیات حقیر انسانی، ویران شده،

تنها ذره ای ناچیز از جهان

در جهنم ماشین ها، کارخانه ها و خرده پاش ها

در هم شکسته است، خرد شده است، متلاشی شده است...

بگذار خدا نداند و تار از پرد زندگی بگسلد.

به ندای بهار، ناگاه الهه ای پر حرارت

آنان را گرفته، پرافروخته است.

در جهش ناگهانی از عشق

در خیزی از نفرت

پس مانده های پامال شده به هم درآمیخته اند.

به توده ای سوزان و آشفشانی

جوشان و راز آمیز، بدل شده اند.

و امروز، اینکه آن توده، مانیم ...

هر چند اکنون نمی توانیم بایسته شادی کنیم

نمی توانیم در آرامش به سری هدف های نجیب خویش گام برداریم،

با این همه ما خداوند سرنوشت خویشیم، بهاریم،

جوانی هستیم،

سپیده دمیم





ماهنامه

اردیبهشت ۱۳۷۰ - مه ۱۹۹۱

طراح : اصغر داوری

زیرنظر شورای نویسندگان

مدیر مسئول : پرویز قلیچ خانی

مقالات

- ۸ - فستیوال باوریا و کیل های سوخته
- ۱۲ - قدرت و امر سیاست و کشورداری در شاهنامه
- ۲۱ - پانداخت های در باره فرهنگ اسلامی
- ۲۲ - ملال غربت یا آفرینندگی
- ۲۵ - من یک بربرم
- ۲۸ - گلگشت : کزیده اندیشه های درباره شعر

گزارش

- ۱۰ - بزرگداشت و مزاره تدوین شاهنامه « در پاریس

گفتگو

- ۱ - با آزاد نماینده حزب سوسیالیست کردستان ترکیه
- ۶ - با فتح مهدلی مسئول دفتر حزب کمکرات کردستان ایران
- ۱۶ - با خسرو شاهگری پژوهنده و تاریخ شناس

کتاب

- ۲۲ - کینوز در تلاقی ابیبتو و نیستی
- ۲۶ - معرفی کتاب

شعر

- ۲۶ - حسن حسام ، رضا مقصدی ، کیانوش شمس اسحاق ، محمود افکی
- کیومرث حبیب زاده

طرح و داستان

- ۳۱ - از قصه های ترفیق در شهر تهران
- ۳۰ - سکوت شکسته

اقتصادی

- ۲۸ - آلمان : سقوط اقتصادی در ایالات جدید

ورزشی

- ۴۰ - مسابقه های فوتبال سه جام باشگاهی اروپا

- همکاری شما ارش را پربارتر خواهد کرد.
- برای ارش ، خبر ، مقاله ، شعر ، عکس ، و طرح بفرستید .

در صورت مقالات فرستاده شده ، نوشته گلتنی ست :

- ارش در حرك و اصلاح و کوتاه کردن
- مقالات ( با حفظ نظر نویسنده ) آزاد است .
- پس فرستادن مطالب ، امکان پذیر نیست .

اشار و مقالات مندرج در ارش ، بیانگر آراء نویسندگان آن است و لزوماً عقاید گردانشندگان ارش نیست .

نشانی

ARASH

6, S.Q. Sarah Bernardt

77185 LONGES/France

Tél : (1) 40.09.99.08



حروفچینی : پگاه ، پاریس

چاپ



7 bis cour de la Ferme St Lazare -

75010 PARIS

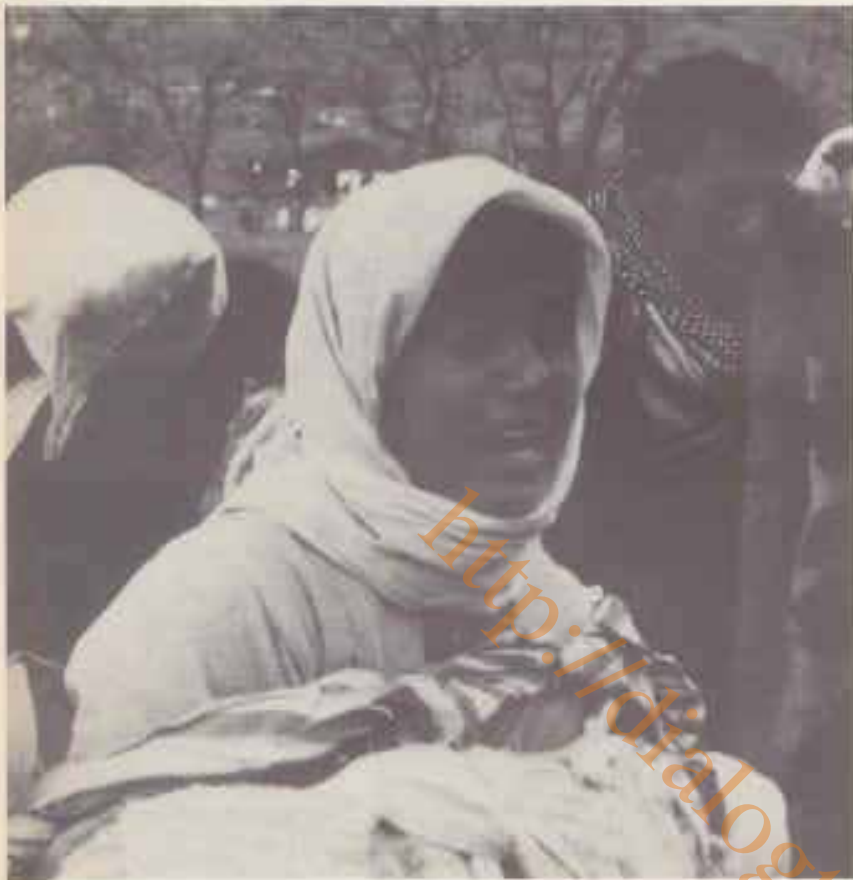
فرم اشتراك

برای مشترك شدن ارش فرم زیر را پر کنید و به همراه رسید پرداخت وجه اشتراك ، به آدرس ارش بفرستید .  
نام و نام خانوادگی ( به لاتین ) :

نشانی :

بهای اشتراك	۶ ماهه	يك ساله
اروپا	۶۰ فرانك فرانسه	۱۲۰ فرانك فرانسه
امريكا و كانادا	۱۰۰ دلار امريكا	۲۰۰ دلار امريكا

نماینده حزب سوسیالیست کردستان ترکیه در  
خارج از کشور پیرامون وقایع اخیر کردستان



وقایع اخیر کردستان عراق، ما را بر آن داشت تا با نمایندگان سازمان های سیاسی کرد، گفتگویی داشته باشیم. در این رابطه با نمایندگی های اتحادیه میهنی کردستان عراق و حزب سوسیالیست ترکیه و حزب دمکرات کردستان ایران در خارج از کشور تماس گرفتیم. مقامات عالیترم استقلال صمیمانه ی هر سه نمایندگی، امکان گفتگو با نماینده ی اتحادیه میهنی کردستان عراق دست نداد. دختر نمایندگی حزب دمکرات کردستان ایران در پاریس از ما خواست تا سفیرالات مربوطه را کنیا در اختیار مسئولان این دختر قرار دهیم و پاسخ کتبی آنها را دریافت کنیم. با نماینده حزب سوسیالیست کردستان ترکیه در خارج از کشور، به گفتگو نشستیم، که متن این گفتگو و آن پرسش و پاسخ کتبی را در این شماره ملاحظه می کنید.

به خاطر داشتن منابع سرشار نفت، برای کشورهای متفق و آمریکا و کشورهای که ظاهراً متفق نبودند - مثل ژاپن و آلمان، از اهمیت اساسی برخوردار است. مسئله ی همه ی این کشورها، مسئله ی امنیت نفت بود. دلایل دیگری هم البته وجود داشت، از جمله اینکه دول متفق و آمریکا می خواستند وسایل جدید و مجهز جنگی خود را به آزمایش بگذارند و هم بازار فروش این وسایل را در منطقه تدارک ببینند. یکی از نتایج هم که این جنگ داشت، حفظ منافع اسرائیل و دفاع از دولتهای غربی بود که همدست آمریکا هستند؛ دولت هایی که با تجاوز صدام به کویت، در معرض خطر قرار گرفته بودند.

**آرش :** استفادی متعشرفه که نشان می دهد تجاوز صدام به کویت، با برنامه ریزی و نقشه ی تنظیم شده آمریکا صورت گرفت، نظر شما در این باره چیست؟

**آزاد :** نمی توان صد در صد گفت، اما ممکن است چنین بوده باشد. تجربه نشان داده که آمریکا از این کارها می کند و هیچ بعید نیست که به نوعی صدام را تشویق به این تجاوز کرده باشد تا بعد برای پیاده کردن نیرو بهانه داشته باشد. به هر حال، تجاوز کننده و به وجود آورنده مسئله عراق بود، این تجاوز عراق می توانست از طریق فشار محاصره اقتصادی و تداوم دیگری که همین دول متفق اتخاذ کرده بودند، رفع شود و صدام را وادار به ترک کویت کند، در حالیکه با شروع جنگ، این دولت ها روح ماده ی ۴۲ سازمان ملل متحد را نفی کردند. این دولت ها صبر نکردند

**آرش :** وقایع اخیر کردستان عراق را چگونه ارزیابی می کنید، و نقش حکومت عراق و آمریکا را در این وقایع چگونه می بینید؟

**آزاد :** هشت تا نه ماه است که وقایع کردستان عراق، مسئله روز است. البته این وقایع را باید در رابطه با مسائل خلیج فارس مورد ارزیابی قرار داد، هر چند که باید به این حقیقت توجه داشت که جنبش کرد در عراق، حداقل سی سال است که برای محقق خرواسته های خود مبارزه می کند. و البته باید در نظر داشت که طی این سی سال، همیشه مبارزه مسلحانه وجود نداشته، بلکه گاه بین رژیم عراق و نیروهای کرد، آتش بس حاکم شده است. آخرین مرحله، تا قبل از وقایع اخیر، به دنبال آتش بسی بود که بین رژیم های ایران و عراق انجام گرفت، نوعی سکوت در جنبش اپوزیسیون عراق و سرکوب کردها در آن کشور، اما وقایع اخیر، همانطور که اشاره کردم، به وقایع خلیج فارس مربوط است. پس قبل از پرداختن به وقایع کردستان باید نگاهی به مسائل خلیج فارس بیندازیم.

آنطور که گفته اند جنگ خلیج، به خاطر آزادی کویت، به خاطر دفاع از حقوق و از حکومت یک کشور مستقل است. که این نظر آمریکا و متفقین آمریکاست. اما به نظر من، این مسئله ی اصلی نبود. علت اصلی جنگ این بود که آمریکا و متفقینش می خواستند حاکمیت منطقه را در دست بگیرند و بر منطقه تسلط داشته باشند. این تسلط به خاطر حقوق بشر و «نظم نوین» نبود، مسئله، مسئله ی نفت بود، و خاورمیانه

تا از محاصره اقتصادی و قطعنامه هایی که تصویب شده بود، نتیجه بگیرند. سازمان ملل متحد هم، وظیفه اش حفظ صلح در دنیا است نه تدارک جنگ. این سیاست آمریکا و متفقینش بود که طی مدت کوتاه، موضوع حمله را در دستور گذاشت و علی‌رغم بندهای شش و هفت قطعنامه سازمان ملل، این سازمان را تحت فشار قرار داد و جنگ را به آن تحمیل کرد. مسئول دوم جنگ، رژیم عراق است که برای همه ی جهان شناخته شده است و من نمی خواهم زیاد در مورد این رژیم صحبت کنم. رژیمی که هشت سال، جنگی بیهوده را تحمیل کرد و میلیونها انسان کشته شدند و از همین جنگ برای سرکوب کردها هم استفاده کرد. و بعد مسئله ی بکار بردن سلاحهای شیمیایی و سپس مسئله کویت. در واقع مسئله رژیم عراق آنقدر روشن است که هیچ نیازی به توضیح نمی بینم.

آرش : نقش رهبری جنبش کردستان عراق، در این رابطه چه بوده است؟ آیا این برنامه ریزی ها و تدارکاتی که به مسائل اخیر کردستان عراق منتهی شده، رابطه ای هم با رهبری جنبش کردستان عراق داشت؟

آزاد : ببینید، رژیم عراق، يك پدیده تصادفی نیست. آمریکا و متفقینش در سیاست ها و عملکردهای این رژیم نقش مهمی داشته اند. نمونه می آورم: در قرارداد ۱۹۷۸ که به نام قرارداد الجزایر بین ایران و عراق مشهور است، میبینیم که دولت عراق حاضر می شود چه امتیازاتی به حکومت ایران بدهد. چرا؟ در واقع، مسئله کردستان مطرح بود و دولت اروپایی در آن دست داشتند و می دانیم که نقش اولش هم با آمریکا بود. در جنگ ایران و عراق هم، اروپایی ها پشتیبان رژیم صدام بودند. که يك رژیم شوینست با اصطلاح ناسیونالیست عرب است. اینست که به نظر من نمی توانیم بگوئیم آمریکا و متفقینش در تجاوز عراق به کویت نقشی نداشتند. نقش آنها در بوجود آمدن پدیده صدام، خود در این رابطه که او به هر کجا دلش بخواهد تجاوز کند، مژدر بوده است.

در ماه مارس، وقتی که جنگ شروع شد، رئیس جمهور آمریکا به اصطلاح فراخوانی به مردم عراق داد مبنی بر اینکه، بماند، ما رژیم صدام را تا لب گور آورده ایم، شما بپا خیزید و بقیه کار را انجام دهید. عرب و آسوری و همه، خلق هایی که چندین سال است از ستم و دیکتاتوری صدام به ستوه آمده اند، این فراخوان را جدی گرفتند و به پا خاستند. می دانید که شروع آن، در بخش شیعه نشین عراق بود و بعد در چهارم مارس، از شهر "رانیه" کردستان عراق شروع شد و در واقع این مردم بودند که پیا خاستند، نه سازمان های سیاسی. بعد سازمان های سیاسی به دنبال مردم راه افتادند. البته اضافه کنم که از همان شروع جنگ بین عراق و متفقین، سازمان های مسئول کردستان عراق، سیاست اصولی را پیش گرفتند. سیاستشان این بود که نه طرفداری از متفقین کردند و نه از رژیم صدام. بی طرف ماندند و بی طرفی خود را اعلام کردند. حتی سازمان های جبهه کردستان عراق، اعلام کردند که يك طرفه، يك جانبه، جنگ را متوقف می کنند. سازمان های مزبور این جنگ را جنگی دانستند بین رژیم فاشیستی و دیکتاتور و تجاوزگر عراق، و قدرتهای بزرگی که می خواستند در منطقه نقش خودشان را تثبیت کنند. بعد از قیام مردم، يك هفته بعد از آن، سازمان های سیاسی نیز وارد عمل شدند. در واقع قیام مردم باعث شد که سازمان ها نتوانند برنامه ریزی اصولی خود را پیش ببرند. تنهاری که داشتند این بود که با مردم باشند و با رژیم صدام بجنگند.

آرش : سفرهایی که امام جلال (جلال طالبانی) در همین دوره به انگلیس و آمریکا کرد و دیدارهایی که داشت این سؤال را در اذهان تقویت کرده که آیا رهبری قیام اخیر مردم کردستان عراق نیز توسط فراخوان و دعوت آمریکا را نخورده است، که در شرایط ضعف رژیم صدام،

به دعوت آمریکا، بر شهرهای کردستان مسلط می شود و دولت کردستان را تشکیل می دهد؟ آیا این يك اشتباه تاکتیکی در برخورد با رژیم صدام و آمریکا نبوده است؟ آزاد : من اشتباهی از جانب رهبری جنبش کردستان در وقایع اخیر نمی بینم. چون جنگی که شروع شد به کردها ربطی نداشت. جنگی بود که از طرف سی دولت با رژیم عراق جریان پیدا کرد. همینطور قیامی که بوجود آمد، به دنبال درهم کوبیده شدن زیربنای اقتصادی و صنعتی عراق بود، از طرف مردمی که سال ها دنبال چنین فرصتی بودند تا به عمر این رژیم خاتمه دهند و رژیمی دموکرات بر سر کار بیایند و سازمان های سیاسی هیچ نقش و تأثیری در این قیام مردم نداشتند. مردمی هم که به پا خاستند هیچ اطلاعی از برنامه یا به اصطلاح طرح های رهبری جنبش نداشتند. من هیچ اشتباهی در رهبری جنبش کرد عراق نمی بینم؛ چرا که چراغ سبزی که آمریکا به مردم عراق نشان داد، صادقانه نبوده؛ آمریکا طرفدار روی کار آمدن يك رژیم دموکراتیک در عراق نیست و اصولاً از وجود چنین سیستمی در عراق می ترسد. در واقع، نقش اول و علت نخست شکست مردم در قیام عراق مترجه خود آمریکاست. آمریکا این امکانات را برای صدام بوجود آورد؛ بخشی از ارتش صدام را سالم گذاشت و به او اجازه داد که از هواپیما و هلیکوپتر و بمب های ناپالم برای سرکوب جنبش کرد استفاده کند. در مورد سفر شخصیت های جنبش کرد به کشورهای مختلف باید بگویم که جنبش کرد، هرگز هیچ تعهد و قولی به هیچیک از این دولت ها عینی بر اینکه در این جنگ، از آن ها پشتیبانی می کند، نداده است. آمریکا هم چه در شرایط جنگ و چه بعد از آن اعلام کرد که در مسائل داخلی عراق و مشخصاً مسئله کرد، که يك مسئله داخلی است، دخالت نمی کند.

آرش : اولاً این، اصلاح شده از سری مقامات آمریکاست، و ثانیاً، منظور من این نیست که رهبری جنبش کرد، به دولت متعلق قولهایی داده بود. من بطور مشخص، اشاره ام به اظهارات «اوزال» است که در مصاحبه ای مطرح کرد که وقتی کردهای عراق در حال مسلط شدن بر شهرها بودند، آمریکا اجازه پرواز به هلیکوپترهای عراق را نمی داد تا آنها نتوانند جنبش مردم کردستان را از بالا سرکوب کنند. «اوزال» اضافه کرد که من سرانجام «پوش» را راضی کردم تا به هلیکوپترهای عراق، اجازه پرواز بدهد، چرا که اگر مسئله کردستان در اینجا از بین نرود، منطقه امنشورشی، کردستان ایران و عراق و ترکیه است) با بحران رویرو می شود. این نشان میدهد که آمریکا برای فشار بیشتر به رژیم صدام، به هر حال تا جایی مانع مقاومت رژیم عراق در برابر پیشروی جنبش کردستان عراق شده بود؛ در همین حال وقتی قتل عام مردم کردستان توسط رژیم عراق شروع شد، آمریکا اصلاح کرد، این مسئله داخلی عراق است! سؤال من در این رابطه است که رهبری جنبش کردستان عراق، بعد از سی سال مبارزه چگونه این مانورهای آمریکا را صورت بخش اصولی قرار نداد و تا آنها پیش رفت که چنین جناحی توسط صدام علیه مردم کرد، انجام بگیرد؟

آزاد : ظاهراً در بسیاری از محافل این تشبیه شده که مسئولیت جناحت اخیر کردستان را به گردن رهبری جنبش کردستان عراق بدانند. اما من باز هم تأکید می کنم که جنگ خلیج فارس را مردم عراق به وجود نیارده بودند؛ جنگی بود بین صدام و آمریکا و متفقینش. نتایج جنگ هم هیچ ربطی به مردم عراق نداشت. به همین دلیل هم می گویم که رهبری جنبش کرد نمی توانست این وسط بازی کند و مانور بدهد. اصلاً فرصت

# گردی ها

محمود کویبر

● در قطعه با یاد کردستان

وززاهای آتش گرفته

در جنگل های سوخته، بلوط نمره می کشند

بادام های تلخ

سوره می کنند

نوعروس

عزیزانی خویش را

با برگ های توتون می پوشانند

و آسی میواند سر

نعلین عزیزش را

در محفره های سیاه می اندازد

مانور را نداشت. الان دیگر مثل سابق (مداقل از يك سال و نیم، دو سال گذشته) مسئله، دو بلوك نیست. الان این بلوك كاپیتالیستی است که بر دنیا مسلط است. این جنگ را هم ابتدا بوجود آورده اند، نه برای رهایی خلق ها و استقرار سیستم های دموکراتیک، و یا حتی پشتیبانی از سیستم های دموکراتیک، برای پشتیبانی از رژیم های ارتجاعی منطقه و حفظ منافع خودشان. همانطور که این جنگ را به وجود آوردند، همانطور هم هر وقت که خواستند، به جنگ بهت معینی دادند.

مسلم است که کردها خواستار يك رژیم دموکراتیک هستند و دموکراسی در عراق، چه خطری برای رژیم های دیکتاتوری منطقه به دنبال دارد. از طرف دیگر، نزدیک به بیست کشور عربی داریم که هیچیک حاضر نیستند يك وجب از خاک عراق، تجزیه شود.

ترکیه هم که نقش اسرائیل دوم را برای آمریکا دارد و همپیمان ناتوست. در نتیجه، برای آمریکا هیچ نفعی ندارد که کردهای عراق را تشویق به قیام کند و از قیامشان پشتیبانی کند. حمایت از جنبش کرد در عراق، یعنی حمایت از جنبش کرد در ترکیه. و هرگز به نفع آمریکا نیست که با حمایت از جنبش کرد، روابطش را با يك کشور ۶۰ میلیونی که نقش اسرائیل دوم را در منطقه دارد، به هم بزند.

البته، جنبش در عراق و مخصوصا در کردستان عراق، از نظر نظامی شکست خورد اما از نظر سیاسی می تواند دستاوردهای زیادی داشته باشد. جنبش کرد نباید روی آمریکا و غیره حساب بکند. باید فقط روی خودش حساب کند؛ چه در کردستان عراق و چه در بخش های دیگر کردستان، با جلب همکاری دموکرات های سراسر جهان، مخصوصا نیروهای دموکرات هر کشوری که کردها در آن زندگی می کنند.

آرش : استراتژی کردهای ترکیه، در رابطه با اتفاقات اخیر کردستان عراق چیست؟ آنها چه برنامه ای برای آینده دارند؟

آزاد : ما با نام حزب سوسیالیست کردستان ترکیه مبارزه می کنیم. مبارزه ی ما دو جنبه دارد: یکی، جنبه ملی ماست برای در هم شکستن یوغ دولت ترکیه، و دیگر جنبه دموکراتیک است برای در هم کوبیدن سیستم نیمه فئودالی که متأسفانه در کردستان ترکیه حاکم است. اولین وظیفه، خود را آگاه کردن مردم به مسائل ملی شان می دانیم. رژیم ترکیه، هر چند در ظاهر يك رژیم پارلمنتاریست است اما در عمل برای ما کردها يك رژیم فاشیست است. آن پارلمنتاریسمی که در ترکیه است، ربطی به کردستان ترکیه ندارد. می دانید که از سال ۱۹۷۸، کردستان ترکیه، تحت حکومت نظامی است. البته مبارزه ی دموکراتیکی که اشاره کردم نه فقط برای کردستان، بلکه برای سراسر ترکیه است. و در همین مورد با سازمان های مترقی ترکیه همکاری می کنیم. وقایع اخیر، استراتژی ما را در رابطه با این همکاری ها تقویت می کنند. سعی ما اینست که جبهه ای از نیروهای سراسر ترکیه بوجود آوریم. سه سال پیش اتحادیه ای داشتیم به نام اتحادیه نیروهای چپ که از چهار حزب تشکیل شده بود؛ ما، حزب کمونیست ترکیه، و دو حزب مترقی دیگر، که متأسفانه فقط سه سال دوام آورده. آن احزاب کنار کشیدند و به ترکیه برگشتند. با آن دموکراسی آهکی که دولت ترکیه صحبتش را می کرده، قانع شدند. اما همیشه نظر ما این بوده و وقایع اخیر هم نشان داد که بدون استقرار دموکراسی در این کشورها - در چهار کشور ایران و عراق و ترکیه و سوریه - بدون همکاری با نیروهای دموکراتیک این کشورها، جنبش کرد حتی اگر در یکی از این بخش ها قوی هم باشد به نتیجه نخواهد رسید. دموکراسی در این کشورها، تضمینی است برای تحقق خواسته های خلق کرد.

آرش : نقش سیاست خارجی شوروی در وقایع اخیر چه بوده است؟

آزاد : من معتقدم، سیاست خارجی شوروی در این وقایع هیچ نقشی نداشته. در واقع، نقش اول را آمریکا و متفقینش ایفا کردند. شوروی به آنها ملحق شد. سیاست خارجی شوروی، مبتنی بر کش دادن مهلت ها بود و این با سیاست آمریکا و غیره، جور در نمی آمد. اما در عین حال، شوروی یکی از پنج عضو اصلی شورای امنیت سازمان ملل است و در نتیجه، حق وتوی دارد که معمولاً از آن استفاده می کند؛ این بار از این حق وتو استفاده نکرد و در واقع به آمریکا و دیگران اجازه ی راه اندازی جنگ را داد. می توانست نهدد، و این چراغ سبز برای جنگ، اشتباه بزرگی از جانب شوروی بود. سیاست قبلی شوروی، سیاستی بود برای آشتی و صلح در جهان، و با استفاده نکردن از حق وتوایش، در شورای امنیت، در واقع از سیاست قبلی اش دور شد.

## نظرخواهی از «فتاح عبدلی»

مسئول دفتر حزب دموکرات کردستان

ایران در پاریس

آرش : نظر شما در رابطه با وقایع اخیر در کردستان عراق چیست؟  
فتاح عبدلی : بنظر من پرداختن به وقایع اخیر در کردستان عراق نمی تواند جدا از پرداختن به مسأله کرد بطور کلی باشد. حزب دموکرات کردستان ایران قبل از پایان جنگ ایران و عراق بارها اعلام نموده که استقرار صلح و امنیت در



●  
کوه را دیده ای که گریه کند؟

بنفش گرگ را دیده ای

چگونه می ترکد؟

تو کفتار دیده ای که بر لاشه ای مویه کند؟

تو شیر را دیده ای

به بیشه از درد تیره کشد؟

اشک شکست به چشم پلنگ تو دیده ای هیچگاه؟

من هم ندیده ام

اما دیده ام ...

وقتی که کودکان گُرد

روی کوه ها گریه می کنند

از برای شیر و از برای نان

از برای هروسکهای شهیدشان ...

نه، من ندیده ام!

تو هم آیا هرگز ندیده ای؟

منطقه در صورتی تضمین خواهد گردید که به جنگ کردستان نیز پایان داده شود. اما متأسفانه سیاست واقعیتناهی حزب دمکرات از طرف جوامع بین المللی با بی اعتنائی کامل روبرو شد. وقایعی که امروز در کردستان عراق میگذرد، در واقع بیانگر گوشه ای از اوضاع سیاسی کردستان است، با بگفته دیگر، ترازوی ای که امروز دنیا در کردستان عراق شاهد آنست و بدون شك باعث جریحه دار شدن افکار عمومی بین المللی گشته است میتوان انتظار داشت که در آینده نه چندان دور در کردستان ایران نیز در شکل و ابعاد دیگری تکرار شود. در رابطه با وقایع اخیر ما امیدواریم که سرانجام مردم کردستان عراق به خواسته های ملی - دمکراتیک خود دست یابند و مخصوصاً آوارگان بتوانند در امنیت کامل به محل زندگیشان باز گردند.

آرش : نظر شما در رابطه با رهبری جنبش کردستان عراق چیست؟

فتاح عدلی : ما با رهبری جنبش کردستان عراق روابط دوستانه داریم، مخصوصاً در سطح بین المللی میتوان جنبش کرد بطور کلی در جهت هر چه بهتر معرفی کردن و شناساندن چهره واقعی جنبش تا حدی با هم همکاری کرده و می کنیم. اما اینکه در وقایع اخیر، ما سیاست ها و عملکردهای رهبری جنبش کردستان عراق را چگونه ارزیابی می کنیم؟ مسلماً وقایع اخیر که مستقیماً بر تحولات جنبش ملی - دمکراتیک مردم کردستان تأثیر گذاشت، بعلاوه ایجاد

اتلافی دمکراتیک که بتواند جوانبگری نیازهای سیاسی و ملی و اجتماعی جامعه ایران باشد، با طیف وسیعی از اپوزیسیون دمکرات، جمهورخواه و چپ آفاق نموده است. از طرف دیگر، ما مطمئن هستیم که اوضاع سیاسی منطقه در حال دگرگونیست و مخصوصاً اگر مردم کردستان عراق به خودمختاری واقعی برسند در اینصورت برای رژیم جمهوری اسلامی و در این میان برای شخص و فلسفاتی که ظاهراً سنگ تغییر و تحول و دگرگونی جامعه را بر سینه می گوید، در پیش گرفتن راه حل خصمانه و ادامه جنگ در کردستان، مسلماً آسان نخواهد بود. تا آنجا که به حزب دمکرات کردستان ایران مربوط میشود، ما بدون شك سعی خواهیم کرد که مساله گُرد بطور کلی و مساله کردستان ایران را بویژه در مجامع بین المللی بیشتر طرح نماییم تا اینکه بتوانیم در آینده برای خودمختاری در چهارچوب ایران يك ضمانت بین المللی کسب کنیم

مختلف و پیچیدگیشان در عین حال، برای رهبری جنبش کردستان عراق بسیار سودمند بود. در هر حال از نظر ما رهبری جنبش کردستان عراق بایستی بر استقرار دمکراسی و حقوق ملی - دمکراتیک مردم کردستان تأکید ورزد.

آرش : استراتژی حزب دمکرات کردستان ایران برای مردم کردستان ایران با توجه به وقایع اخیر در کردستان عراق چیست؟

فتاح عدلی : شعار استراتژیک حزب دمکرات کردستان ایران دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان ایرانست. در واقع حزب ما، بعنوان رهبر جنبش ملی - دمکراتیک مردم کردستان ایران به دمکراسی بعنوان تنها تضمین خودمختاری اهمیت ویژه ای می دهد. دقیقاً در راستای محقق همین هدف است که حزب دمکرات کردستان ایران تلاشهای وسیعی را بنظر همکاری و هماهنگی و در نهایت تشکیل

# فستیوال باواریا و کیل های سوخته

## امیرحسین چهل تن

پیش کلماتی که بعنوان ابزار ارتباط با یکدیگر در اختیار ماست به دلیل دریافت همی کاملاً متفاوتی که از آنها داریم، کارایی خود را به کلی از دست داده اند و به مرز فرسودگی مطلق رسیده اند و ما برای توضیح زندگی مان، کارمان، جامعه مان و درمان می بایست کلمات دیگری اختراع کنیم! کلماتی که تا کنون در هیچ کتاب لغتی گود نیامده است.

ساعت ۶ بعد از ظهر که روز پر تلاش و پرحاصلی برای ما بود (۱)، به پیشنهاد سرپرستمان آقای مایر قرار شد برای شام به چادر بزرگی که در محوطه نمایشگاه برپا شده بود برویم. چادری که پیرامون آن، پرچم های فراوان «باواریا» تزیین شده بود و در داخل آن انواع و اقسام بادکنک ها و کافتهای رنگی آویزان بود. و در دو بالکن در نوسوی آن دو آرکستر به تناوب آهنگ های فولکلوریک منطقه باواریا را می نواختند. چادر بسیار بزرگ بود، با گنجایشی بیش از چهارهزار نفر. با اینهمه بقایقی

من همه آنها را قبل از آمدن به محل کارم از بکته قضای باز نمایشگاه خریده بودم زیر رو کتم و در فاصله این دو بی نهایت دور، نست و پا بزنم. از يك سو می بایست با لبخند و آداب دانش يك آدم متمدن با علاقمندانی که به غرفه ما می آمدند، روبرو شوم و از سوی دیگر می بایست بغضی را که از تماشای نگاه پر بیم و امید مردمانی که آنهمه نگاهشان به نگاه من شباهت داشت و در صفحات بسیاری از مجلات آنروز تصویر شده بود، فرو بنشانم و ساعتی بعد تقریباً همه همکارانم به من بگویند، چقدر امروز خسته ای؟ حتماً دیشب نتوانسته ای خوب بخوابی. من به آنها نگفتم ام و هرگز نخواهم گفت واقعیتهایی که در آنسوی دنیا با آن روبرویم، حتی معنی خواب و بیداری را دچار دگرگونی کرده است و جداً معلوم نیست کابوسهای شبانه ای که همچنان در طی روز ادامه می یابد، در خواب گذشته باشد! و اینچاست که خواب و بیداری بی آنکه هیچ مرز مشخص و قابل درکی داشته باشد همچنان ادامه حالتی یکنواخت است. توضیح این مطلب تلاش بیهوده ای ست چرا که گمان کرده ام از خیلی وقت

بپای می آورم سالها پیش وقتی سرزده به آشپزخانه، صاحبخانه ام، خانم هلمز برنندن را راضی نمودم، دیدم پاکتی پستی را روی بخار کتری گرفته تا تبیری نیم پزی و مهر نخورده را از روی پاکت جدا کند. تلاش خانم هلمز برای صرفه جویی اتم فقط به اندازه نیم پزی مرا آن روز بکلی متعجب کرده بود. حالا چند سالی از آن زمان گذشته است. عصر تولید انبوه در اغلب نقاط جهان، بخصوص اروپای غربی چنان تحولاتی بوجود آورده است که گناه می توان در محل تجمع زباله با وسائلی آنچنان نو و تمیز روبرو شد که آدم گمان می کند در دورانداختن آنها حتماً اشتباهی پیش آمده است. خلاصه اینکه حالا اروپای غربی بدون اینکه هنوز سیل روزافزون مهاجرین اروپای شرقی دریافت زندگی تغییر یافته بوجود آورده باشد، در اوج رفاه و بی نیازی همچنان مصرف می کند و مرا که در رفت و آمدی مکرر بین این دو دنیای کاملاً بیگانه از هم گرفتار شده ام، با تناقضی فاجعه بار مواجه کرده است.

در نیمه فروردین ماه درست معصاف با شروع نمایشگاه بین المللی هانوفر (در آلمان) که نست اوردهای عظیم تکنولوژی را به نمایش می گذارد، کانال های مختلف تلویزیونی آلمان شروع به پخش گزارشات کرده اند که نشان دهنده موج عظیم و سیل آسای انسان هایی بود که در فصلی نه چندان مناسب با هر آنچه توانسته بودند با خود بیاورند در دل بیابان و کوهستان می گریختند و یا بواقع جان پدر می بردند.

و من می بایست در غرفه یکی از کمپانی ها که ارائه دهنده پیشرفته ترین سطح تکنولوژی در شاخه ای از صنعت است، دوشاروش چند همکار آلمانی ام به خیل بازدید کنندگان که از سراسر دنیا در مسیر بازدید از نمایشگاه به غرفه ما هم سر می زدند از تازگی های محیرالعقول تولیدات خودمان صحبت کنم و در هر فرصتی که بدست می آمد، همه مجلاتی را که اینک تصویر پشت جلد و مقاله اصلی شان را به کشتار کردهای عراقی اختصاص داده بودند و





با درگذشت استاد «عبدالرحمان شرفکندی» متخلص به «هه ژار» ، جامعه فرهنگی ایران و خصوصاً مردم کردستان یکی از چهره های برجسته و خدمتگزار خویش را از دست داد.

استاد «هه ژار» در سال ۱۳۰۰ شمسی در مهاباد پدشیا آمد و در اسفندماه ۶۹ در تهران چشم از جهان فروبست. او در دورانی پرآشوب و رنجبار روزگار گذراند و هم از این رو ، در اشعار خویش ، تخلص «هه ژار» بی چیز و نادر را برگزید .



## به یاد استاد عبدالرحمن شرفکندی (هه ژار)

«هه ژار نام بسیار آشنایی برای همه مردم کردستان است . سروده های وی خصوصاً کتاب «بو کردستان» (برای کردستان) ، و جایگاه مردمی اشعار او در ادبیات کردی را می توان با «حیدرپایه» (استاد شهیریار) در ادبیات آذری مقایسه کرد.

استاد «عبدالرحمن شرفکندی» گذشته از شعر ، در ترجمه و نثر نیز پیروز دست بود. ترجمه کتاب «عظیم» «قانون در طب» اثر «ابوعلی سینا» (در ۷ جلد) نمونه برجسته ای از ترجمه

بعد همه صندلی ها پرشد و نمایندگان صاحبان بزرگترین صنایع اروپا که اینک تنگاتنگ هم نشسته بودند سوت زنان و پایکوبان وقتی که پیش از آن لیوانهای بزرگ و متعدد آبجو را خالی کرده بودند ، بشقابهایی را که توسط بانوانی که باز همان لباسهای باواریا را به تن داشتند به سر میزها آورده می شد ، خالی می کردند.

برای هر اهنگی که نواخته می شد یکی از حضار به روی سن می رفت ، کلاه بردار باواریایی را به سر می گذاشت ، ترکه رهبری را به دست می گرفت و سالن را صدای انفجار خنده می لرزاند . این خنده وقتی که یکی از ژاپنی ها نقش رهبری ارکستر را بخود می گرفت البته بیشتر می شد بدون آنکه مضحک تر از رفقای اروپایی خود به نظر برسند و من هیچ دلیلی را نمی فهمیدم .

در هر فرصتی که بدست می آمد و لابد به بهانه رفتن به دستشویی به اتاق خیر و تلویزیون که درست جنب چادر باواریایی ها بود سر می زدم و دقیقی به تماشا کیل های سوخته ، کودکان کرد که روی تختخواب های چادر های اضطراری در خاک ترکیه برپا شده بود نگاه می کردم و آقای بیکر را می دیدم که با تظاهر به

- ترجمه «اشارالسلطه» و اخبار العباد» (تالیف زکریای قزوینی) از عربی به فارسی.  
- ترجمه رباعیات خیام (با وزن خیامی) به کردی  
- ترجمه تاریخ شرفنامه (یکی از منابع مهم تاریخ کردستان) از فارسی به کردی.  
- تالیف فرهنگ فارسی - کردی  
- تالیف فرهنگ کردی - فارسی.  
استاد «عبدالرحمن شرفکندی» انسانی فزانه، فروتن و مبین پرست بود. او به تاریخ و ادبیات ایران - عمیقاً - عشق می ورزید و خصوصاً حافظ را «بزرگترین شاعر تمام جهان» می دانست. زندگی پرشور استاد «هه ژار» و کارنامه درخشان فرهنگی او ، الهام بخش نویسندگان و محققانی است که ضمن خدمت به زبان و فرهنگ بومی خویش ، برای تحکیم وحدت ملی ما و گشای فرهنگ و ادبیات ایران تلاش می کنند.

یک متن کلاسیک و فنی دشوار به زبان فارسی است. این کتاب - که بعد از هزارسال از عربی به فارسی ترجمه شده - هم از نظر روانی زبان فارسی و هم از نظر ترجمه دقیق معادل های ملی، بسیار ارزشمند است.  
آثار «عبدالرحمن شرفکندی» حدود ۲۰ جلد است که علاوه بر ترجمه کتاب «قانون در طب» می توان از کتاب های زیر یاد کرد:

اندوهی عمیق به میان آوارگان می رفت و اقدامات انجام شده برای اسکان کردها را از نظر می گذراند.

ناچار می شدم دوباره به سالن برگردم.

لیوان ها همچنان خالی و پر می شدند و حالا از آن کلاه های بردار نیمی از جمعیت سالن که سر گذاشته بود ، پی بر و همکارش که هر دو برزیلی بودند و تنها اومهای غیر خودی سر میز ما ، حالا چنان با همه ما خودمانی شده بودند که از من خواستند کارت هایمان را رد و بدل کنیم و حتی پی یر کلاه بردار را از سر برداشت و روی سر من گذاشت.

خرب پاهای کف چوبی رستوران شدت می گرفت و حالا دیگر همه مشتری ها همچنان نشسته ، دست ها را گل هم انداخته بودند و روی صندلی ها می رقصیدند اما من فقط حرکت کیل های سوخته کودکان را می دیدم و چهره و هشتزده پدران یا مادران ایشان را و پنج و خشت بار دوستم را به یاد می آوردم که شب پیش موقع پخش همان تصاویر از تلویزیون گفته بود : نه زنده نمی مانند، هیچکدام زنده نمی مانند.

خرب پاهای اینک به اوج خود رسیده بود . زنهای خدمتکار با حرکاتی معیبالعقول و اکروپاتیکی لیوانهای بزرگ آبجو را به میزها می رساندند و حالا ارکستر را چند نفر بطور همزمان و با

همان کلاه های بردار و ترکه های معروف رهبری می کردند.

هلیکوپتر در سطحی نزدیک به زمین توقف داشت و دوربین نستهای لرزان و نگاه مشتاق زنی را نشان می داد که رو به آسمان برای دریاقت یکی از بسته های مواد غذایی که به پائین انداخته می شد ، له له می زد.

دوباره به چادر برگشتم. پی یر دستهایش را از دوسو در بستهای در گارسون چاق باواریایی انداخته بود و باز با همان کلاه مشکی و بردار از رفیقش می خواست که عکسشان را بپندازد.

حالا دیگر همه آواز می خواندند و چند مرد شطوارها را در آورده بودند و روی میزها می رقصیدند و گله بزرگی از آدم که پشت یکدیگر را گرفته بودند ، سالن را دور می زد .

من وحشزده لفظه ای صورتم را با دستهایم پوشاندم.  
آقای مایر شانه ام را شکن داد و در میان آنهمه صدا تقریباً به فریاد گفت: تو امروز چه ات هست ؟  
من گفتم : بیزارم ، همین.

صبح روز بعد به من گفت: میشب معنی حرکت را نفهمیدم.  
و من گفتم : فراموش کن .  
و او یازهم شانه هایش را به حالت استقامت بالا انداخت.



همچنین ضمن تقسیم شاهنامه به دو بخش اساطیر (Legendaire) و تاریخی ، درباره نومنشاه ، منقار ، اخلاق ، در شاهنامه سخن گفت و با مقایسه جنبه های گوناگون اخلاق اساطیری - پهلوانی و اخلاق تاریخی - کلاسیک دوره ساسانی و ضمن ارائه آماری برخی از واژگان ، بر کاربرد واژه کلیدی «کین» در بخش اساطیر و واژه «داده» در بخش تاریخی انگشت نهاد و نتیجه گرفت که : «بهای بخش پهلوانی برکنج خواهر و بنیاد بخش تاریخی بر دامنخواهی و عدالت نهاده شده است»

پس از وی آقای شافرخ مسکوب سخنرانی خود را درباره «بخت و کار پهلوان در آزمون هفتخوان» آغاز کرد و ضمن اشاره به مسئله «دوسویه» نهایت یا قره ایزدی ، و رفع و کوشش پهلوان ، به بررسی جایگاه این دونویز در آزمون هفتخوان پرداخت و ضمن مقایسه ای کوتاه به سیر سلوک عارفان (انانی) و سیر پهلوانان حماسه (انسی) اشاره کرد و نقش «خرد» در آزمون پهلوانان پنداری شعر ، آنگاه با نگاهی به تحلیل های روان شناسانه و نمادین ، به مقایسه آزمون های سب و چالشکار دیوپهلوان در هفتخوان رستم و اسفندیار پرداخت و نتیجه گرفت که «کلر هفتخوان گزری است از تاریکی (یعنی از اژدها ، دیو ، غول ، سیمرغ ، و سوزن زنی تاریکی یا مارنادران) به روشنایی»

انسان در این آزمون آشوار از مرگ به زندگی و از نقص به کمال می رسد ، اصل از انسان و نهایت از خداست . از این رو رابطه ای است میان انسان و حماسه برای کشور و مملکت خود ، انسان و جهان ، اکنون که انسان باید مملکت خود و جهان را بکشد ، ملامت خود در این مملکت فروخته است»

پس از سخنان آقای مسکوب ، ساعتی به فراغت گذشت و سپس نوسفران به پاسخ های کتبی حاضران پاسخ گفتند.

یکشنبه ۱۱ آوریل

برنامه روز یکشنبه که به سخنرانی آقای جلال خالقی مطلق ، همراه با میز گردی با شرکت آقایان محمد علی امیرمزی ، باقر پرهم ، اسماعیل خویی ، شافرخ مسکوب و هرمز میلادیان اختصاص داشت ، در سالن Eglise De Choisy پاریس برگزار شد

در این برنامه نخست آقای پرفسور ژانور لازار ، ضمن سخنرانی کوتاه ، به زبان فرانسه شاهنامه را در جرعه ادبیات جهانی ، هم از جنبه ادبی و هم از لحاظ تاریخی منحصربفرد شعر و با یادآوری کوتاهی از قدیمی ترین نسخ و نسخه های تصحیح شده موجود ، کوشش و پیگیری آقای خالقی مطلق را در تصحیح انتقادی متن شاهنامه ارج نهاد و رشته سخن را به ایشان سپرد

موضوع سخن آقای خالقی مطلق ، عناصر برام در بعضی از داستان های شاهنامه بود

وی در آغاز شاهنامه را مجموعه ای ادبی دانست که با «دمیده شدن روح ملی دران» از تاریخ ایران به تاریخ حماسی ایران تبدیل یافته است. سپس به انواع قالب های ادبی در شاهنامه پرداخت و تدرج داستان های حماسی شاهنامه را با حماسه های ملی دیگر قیاس ناپذیر دانست. آنگاه به داستان های سیاوش ، فرود سیاوش و رستم و اسفندیار پرداخت و درباره پیش برآمد برام ، ساخت برام ، درگیری برام و زین برام در این سه داستان به تفصیل سخن گفت.

وی در زمینه ساخت برام ضمن ارائه مثال به سه مرحله آغاز شورانگیز برام ، میانه و اوج برام که خود مرحله ورود به درگیری است اشاره کرد در زمینه درگیری برام به موضوع کشاکش میان بیعتش ها و ارزش های متضاد بروی یا بیرونی که سازنده جوهر اصلی برام اند پرداخت و در داستان سیاوش از کمال طلسم و ایدالیسم سیاوش بربرابر واقع نگری یا پراگماتیسم یکباروس بعنوان محور درگیری مثال آورد. سپس به تحلیل تراژدی رستم و اسفندیار پرداخت و ضمن مقایسه آن با برام ماریا استوارت اثر شیلر ، درگیری در تراژدی رستم و اسفندیار را میان آزادی و خیریت دانست و بیان داشت که «در برام ماریا استوارت پیروزی صوری یا غیورانه است اما در داستان رستم و اسفندیار پیروزی یا آزادی است. زیرا از نظر اسفندیار حفظ نظام و از نظر رستم آزادی فردی مطرح است»

آزیز افکندن و کاخ بلند نظم فلانادپیر فردوسی هزاره ای گذشته است و این مناسبتی است تا بخش فرهنگی سازمان ملل (یونسکو) سال ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ را به بزرگداشت شاهنامه و آفریننده آن اختصاص دهد. و هم فرصتی است که ایرانیان ، هوشمندانه غنیمت داشته اند و چندی است که بازار پروکاری کفرانس ها و سمینارها و جشنواره ها ، همراه با چاپ کتاب ها و مناظرات و مقالات - بر ایران و در خارج از ایران - گرم است و گرمتر باد!

این جنب و جوش جدا از انگیزه های سیاه و سفید و دورنگی ها و کژنگری های این و آن - حتی برای دیرامسکان فرخنده نثار خوش آمدی است و افرینی که خلق شاهنامه نه کاری است خرد و نه ایرانیان که زبان و فرهنگ خود را امداد چاره دانه این اثر می دانند! شناخت و باز شناخت و تجلیل از این حماسه ملی را طوارمابه توانند شعر ، اینچنین باد ، اینچنین تریادا!



به همین مناسبت فضای فرهنگی ایرانیان «تیم پاریس» در روزهای شنبه سیزدهم ، یکشنبه چهاردهم و پنجشنبه هجدهم آوریل به بزرگداشت هزاره تدوین کتاب ارجمند حکیم توس مطلق یافت.

در این برنامه ها که از سوی «انجمن فرهنگ ایران» با همکاری «انجمن فرهنگی طرام» آمده بود ، نسی چند از پژوهشگران و اندیشه پردازان ایرانی و فرانسوی سخن گفتند و حاصل افکار خود درباره شاهنامه را با شرکت کنندگان بر میان نهادند و به برخی از پرسش ها پاسخ گفتند.

شنبه سیزدهم آوریل

نخستین برنامه روز شنبه سیزدهم آوریل در سالن امفی تئاتر سانتینیه (Sorbonne Nouvelle) برگزار شد و از ساعت ۲۰/۳۰ تا ۳۰/۳۰ بعد از ظهر به طول انجامید.

در این مراسم ، که با حضور آقایان شافرخ مسکوب ، جلال خالقی مطلق ، آرزوش شایگان و دوفوشکور در جایگاه سخنرانان ، برگزار می شد تنها آقایان مسکوب و دوفوشکور سخن گفتند. در آغاز آقای مسکوب نکاتی پیرامون هزاره پایان یافتن تحریر شاهنامه بیان داشت و از عدم حضور آقای زریاب خویی که به دلیل «بستی و اداری» استوانسته بود بر طبق قرار معهود در برنامه شرکت جویدانظر تأسف کرد و تدارک برنامه ای خاص ایشان را در روز پنجشنبه ۱۸ آوریل به حاضران وعده کرد. سپس به معرفی سخنرانان پرداخت و اداره مجلس را به آقای شایگان و نهاد ، ایشان نیز رشته سخن را به آقای دوفوشکور سپرد.

پرفسور دوفوشکور ، استاد زبان فارسی و مدیر «انستیتیوی پژوهشهای ایرانی» دانشگاه سانسیه که به زبان فرانسه سخن می گفت ، گفتار خود را با یادآوری «تراژدی بزرادان» کرده اظهار همدردی با آنان آغاز کرد.

وی در ابتدا ضمن مقایسه شاهنامه فردوسی با حماسه های یونانی هومر و اشیل ، اظهار داشت که در این حماسه های یونانی ، داستان های خانواده خدایان طرح شده است درحالیکه در نزد فردوسی داستان خانواده ها جلوه ای زمینی و انسانی دارد.



(الفرد مغربی) یاد کرد. و سرانجام به گروه ها و طوایفی همچون «افل حق» که رسم زال و سپهرخ را مظاهر نورخ می دانند و طایفه «ملک ملاروسی» ها (ایزدی) ها که به غلط یزدی خوانده می شوند، که رسم و زال و سپهرخ و کاره آهنگر را مظهر نور ملک ملاروسی می شناسند و در روز اول اسفند که روز آغاز بهار کردی است قیام کاره را جشن می گیرند، اشاره کرد.

در پایان به قدمت هزارساله برداشت های نمادین و تعبیر رمزی از شاهنامه در میان برخی از جریان های باطنی ایران اشاره کرد و نتیجه گرفت که «شاهنامه از این لحاظ تا کنون اهمیت خود را در جامعه ما حفظ کرده است».

آخرین سخنران این برنامه آقای یاقار پرهام بود که زیر عنوان «فردت و امرسیاست و کشورداری در شاهنامه» درباره «معانی کارکردهای شهریاری و اهمیت آنها در سنجش خرید سیاسی در ایران» از دیدگاه جامعه شناسی و مبانی آنتروپولوژی سیاسی در ایران سخن گفت. متن کامل سخنرانی آقای پرهام را در همین شماره آرش می خوانید.

### پنجمشنبه ۱۸ آوریل

در ساعت ۶ بعد از ظهر ۱۸ آوریل جمعی از علاقمندان برای شنیدن سخنان آقای ژزیاب خویی در سالن ANDRÉ MALRAUX حضور یافتند.

در آغاز برنامه آقای مسکوب از عدم حضور آقای ژزیاب خویی اظهار تاسف کردند و بجای سخنرانی ایشان از تدارک برنامه شاهنامه خوانی سخن گفتند. سپس شرح کوتاهی درباره تاریخچه نقالی و شاهنامه خوانی در ایران بیان داشتند و فرست را به شاهنامه خوانانی واگذار نمودند.

در این برنامه آقای حمید دانشور که با شرب و هدایای هنرمند دیگری همراهی میشد، به نقل قصه زمان زال و پروراندنش بوسیله سپهرخ و بازگشتش به سوی زال پرداخت و بخوبی از عهده نقل داستان برآمد.

در این برنامه اگر چه حاضران از شنیدن سخنان آقای ژزیاب خویی محروم ماندند اما شنیدن داستانی از شاهنامه را به شیوه نقل سنتی از زبان دو جوان هنرمند مقتدم دانستند و برنامه روز هجدهم بدینگونه پایان یافت.

سپس به طرح مسئله «شاهنامه همچون حماسه دراماتیک» یا «حماسه تراژیک» پرداخت و اظهار داشت که: «مکل شاهنامه را می توان هم به دلیل درگیری های عقیدتی انسان ها با یکدیگر و شیوه بیان آن «حماسه دراماتیک» خواند و هم به دلیل نقش سرنوشت و پایان بی ثمر آنان ، یک «حماسه تراژیک» نامید. وی در پایان سخن اطلاق نام «رام» را به داستان های سه گانه فوق نام برد و نام «دراماتیک» یا «تراژیک» را بایسته و مورد دانست و عناصر «رام» و «تراژدی» را در این داستان ها بیشتر از آن شمرد که بتوان از آن در میان آثار حماسی دیگر مثالی جست.

پس از پایان سخنان آقای خالقی مطلق برنامه میزگرد زیر عنوان «اهمیت شاهنامه در روزگار ما» آغاز شد. برابتهای این بخش از برنامه نشست آقای مسکوب، شرکت کنندگان را به کوتاهی معرفی کرد و موضوع گفتار آنان را برشمرد و ایراد سخن را به شرکت کنندگان میزگرد سرانجام داد.

نشست آقای اسماعیل خویی درباره شعر ، به ایجاز خاص خود، شعر را «گوه خورگی عاطفی اندیشه» و خیال نرزیانی قشرده و آهنگین ، نامید و شعر ناب را شعری خواند که در آن، این هر سه عنصر در اوج یکپارگی و هماهنگی فراهم آمده باشند. سپس به سه خرسنه «اندیشه» و «خیال» و «زیان» در شعر پرداخت. شعر مولوی را ویژه در بیان شمس، شعر اندیشه، شعر صائب و بیدل (سیک هندو) را شعر بقیال و شعر فرموسی را شعر زیان نامید و اظهار داشت که فرموسی اوج برخششی زیان ورزی است و افزوده که «اینهمه بهنای آن نیست که هیچ نمودی از خیال در شعر اندیشه نیست یا شعر زیان خالی از نمود اندیشه است. بل در شعر اندیشه ، عنصر اندیشه است که برجسته است و عنصر خیال در شعر خیال و عنصر زیان در شعر زیان برجسته اند».

در پایان سخنان، خویی شاهنامه را سرشار از «رقیقترین اندیشه» انسان گریانه و فلسفی خواند و به عناصر باشکوه خیال در شعر فرموسی اشاره کرد. اما تأثیر عاطفی شعر فرموسی را نتیجه «شکر» های دانست که او از کاربرد زبان فارسی در شعر خویش بدست می برد. آنگاه برای تشریح و توضیح این اندیشه فرستی دیگر طلبید.

سپس آقای هرمز میلانیان که روی صحبت با جوانان داشته رشته سخن را از آن سوی «میزگرد» بدست آورد و درباره «پهش فلسفی» یا «تیک روند شناخت» (Éthique) در شاهنامه فرموسی گفتار خود را آغاز کرد. به آغاز فلسفی شاهنامه اشاره کرد و تعدادی از واژگان فلسفی همچون «خبرده» و «انایی» و «تعدادی از واژگان حان» از «شعاری» مثبت و منفی را در شاهنامه شمن آوردن مثال برشمرد. از «ارزش» جان و همچنین وجوه تمایز انسان با حیوان از نظر مفاهیم اخلاقی در شاهنامه سخن گفت.

سپس با آوردن نمونه هایی از داستان سیاوش و داستان «باز آوردن تازیانه» بهرام» به مفاهیم اخلاقی همچون شرف و نام (Honneur) اشاره کرد و در پایان بخشی از نامه و رسم فرخزاد به برادرش را برحاضران فرخواند.

سپس تویب سخن به آقای امیر مغزی رسید.

ایشان سخنان خود را درباره «تفسیر معنوی یا روحانی شاهنامه نزد برخی از افراد یا گروههای متعلق به شعبه ها و نسل های گوناگون عرفان ایران آغاز کرد و پس از اشاره به عرفان اسرارآمیز نظری و عرفان عملی، اظهار داشت که: «شاهنامه شاید تنها منبع عمده شناخت حکمت ایران پیش از اسلام باشد و سخن فرموسی را که گفت: «حجم رنده کردم بدین پارسی». نباید تنها به گستره زبان محدود دانست زیرا حکمت ایران را نیز شامل است».

آنگاه به جنبه های نمادین بخشی از شخصیت های شاهنامه در عرفان اشاره کرد و از «سهروردی» که کیخسرو شاهنامه را نمونه «بنیادی عارف وارسته و محبوب» می داند و اندیشه های اشراقی و عرفانی خود فریون و کیخسرو و کیخسرو را در موازات افلاطون و فیثاغورث از سوی و «بایزید» و «حلاج» و ابوالحسن خرقانی از سوی دیگر، قرار می دهد، مثال آورد.

سپس به نماد ها و تمثیل های شاهنامه ای در برخی از نسل های عرفان ایران پرداخت و از تعبیر نمادین «رمانی کلماتی» همچون «سپهرخ» ، «مظهر حق» ، «متم» ، «سالک» ، «صاحب» ، «توان تن» ، «ایران جان» ، «سیاوش عقل» ، «پیران مکر» ، «فراسیاب نفس» ، «فرنگی» ، «شهرت» ، «گرمسیر» ، «حسد» ، «دیو طلب» ، «زایلستان» ، «زال علم» ، «سپهرخ قاف»

# قدرت و امر سیاست و کشورداری در شاهنامه

...

## مبانی و کارکردهای

### شهرداری



از چپ به راست: اسماعیل خویی، باقر پرهام، شاهرخ مسکوب،  
محمدعلی امیر معزی، هرمز میلانیان

## و اهمیت آنها در سنجش خرد سیاسی در ایران

### باقر پرهام

موضوع میز گرد، اهمیت شاهنامه در روزگار ماست و موضوع صحبت من، مبانی و کارکردهای شهرداری و اهمیت آن‌ها در سنجش خرد سیاسی در ایران است. به عبارت دیگر اگر شاهنامه را کتابی در بیان چگونگی شکل گرفتن نظام کشوری یا به تعبیر خود شاهنامه، جهان‌داری، از خلال سرگذشت های شاهان و پهلوانان بگیریم و خود این سرگذشت‌ها را مواد و مصالحی اسطوره‌ای - تاریخی برای تدوین مبانی انتقادی و آشنایی سیاسی در ایران بدانیم، می‌خواهیم ببینیم آیا می‌توان از مطالعه بی‌انتقادی شاهنامه، عناصری مفید برای شناخت خرد سیاسی و کارکرد مؤثر آن در روزگار فعلی بیرون کشید یا نه. طرح مسئله بدین گونه البته بحث انگیز است و حتی انتقاد ممکن است بحث انگیز باشد که پکلی با برداشت‌های دیگر تفاوت کند؛ بنابراین من باید بزرگویم به شاهنامه و با نگاه کردن به شاهنامه به عنوان یک سند دست اول، صرف نظر از تزیین و تفسیرهایی که از آن شده، بگویم نشان بدهم که طرح مسئله به این صورت، خیلی یا تئیت خود فراموشی و یا محسوس شاهنامه و با فضای کثیر معنایی شاهنامه، بیگانه نیست.

در اینکه تئیت فراموشی از سرودن شاهنامه چه بوده، هیچ به تعبیر و تفسیر نیاز نداریم. خود فراموشی در ابتدای کتاب، در گفتار اندر فراهم آوردن شاهنامه، این تئیت را روشن بیان کرده است. می‌گوید:

سخن هر چه گویم همه گفته اند / بر باغ دانش همه درخت اند  
اگر بر درخت بروم مند جای / نیابم که از برش میست پای  
توانم مگر کار که ساختن / بر شاخ آن سرو بسایه فکن  
پس می بینم که تکلیف بر مضمون معرفتی است؛ یعنی تئیت، تئیت دانش و معرفت و بیان کردن یک فکر است که خودش از همان آغاز تکلیف می‌کند. حالا این تئیت در چه زمینه‌ای می‌خواهد مطرح شود؟ بلافاصله دنبالش اضافه می‌کند که پیش‌قدم روزگار نخست، وقتی که موبدان سالتورده را جمع کرد.

پیرسیدشان از کیسان جهان / وز آن نامداران و قریح مهان  
که گیتی به آغاز چون داشتند / که آیدون به ما خوار بگذاشتند  
می بینیم تنها هفتی که برای شلیدن داستان‌ها و گرد آمدن آن‌ها یاد می‌کند، چگونگی داشتن گیتی، یعنی راه و رسم جهان‌داری یا کشورداری است، و این تعبیر از آن پس در قالب صفت‌هایی مانند جهان‌دار، جهانجوی و مانند اینها بارها و بارها در شاهنامه تکرار می‌شود.

حالا بپردازیم به ساخت معنایی کلیت شاهنامه؛ یعنی نه به لیزا، بلکه تکه‌های شاهنامه، فکر کنیم نخست این شاهنامه را از اول تا آخر خوانده ایم؛ این فضای کلی شاهنامه، چه می‌خواهد به ما بگوید؟ به نظر من ساخت معنایی کلیت شاهنامه هم بی‌انگیز چیز دیگری نیست. از داستان گیومرث به بعد، روند گسترش کتاب، همانا روند برآمدن جامعه‌ای منسب خود فرمان و شکل گرفتن هنر کشورداری است؛ که هرگاه به گوهر خود به درستی عمل نکند، تخت و کلاه و کشور با هم و یکباره نابود می‌شود. این روند مراضی دارد. مرحله نخست آن از پادشاهی گیومرث تا پادشاهی فریدون و برگزیده

شدن منوچهر به دست او برای ادامه شهرداری در سنت فریدونی و روشن شدن نقش جهان پهلوان در کار کشور داری است. در این مرحله، شاهد رها شدن جامعه از سیطره طبیعت (چگونه حیوانات را اهل کردند، چگونه کشاورزی را یاد گرفتند، چگونه آهنگری یاد گرفتند و غیره...) بنا نهاده شدن تمدن و فرهنگ تاسیس کشوری به نام ایران، و بر پا شدن دستگاه شهرداری هستیم که در آن شخص پادشاه به شرط آنکه به سنت فریدونی یا به گفته شاهنامه به "راه فریدون فرخ" رود، بی‌گفتگو از حکم رمز یا نماند رحمت دهمنده شهرداری است. (توجه فرمائید که بنده، شهرداری را چنان به کار می‌برم که با پادشاهی فرق دارد، پادشاهی یکی از صدها شهرداری است. نه شهرداری)، و در کنار او کار دفاع از موجودیت کشور و پاسداری از آن در برابر بیگانگان و یا آزمندان داخلی، وظیفه جهان پهلوان است که گرچه به فرمان شاه عمل می‌کند اما همانطور که خواهیم دید، توکل او نیست. از گیومرث تا پایان روزگار فریدون و پادشاهی منوچهر، مسنون شهرداری چنان شکل می‌گیرد که مبانی و کارکردهای آن را می‌توان به خوبی باز نمود. فهرست وار، عرض می‌کنم.

۱ - شهرداری، امری در تقابل با بیستگالی اهریمن است. هرچاک شهرداری به خطر می‌افتد، انگشت ابلیس یا اهریمن را در آن بر کار می‌بینیم، مانند داستان سیاهک در عهد گیومرث؛ یا داستان شهابک و فحمت شدن او با ابلیس برای سر به نیست کردن پدرش مرداس در عهد جمشید، که زمینه را برای تسلط هزارساله پیداد شهابکی در ایران فراهم می‌کند؛ یا داستان های مکرر برپا شدن های کاروس از موسوم های دیو و ابلیس و خوارهایی که دیده، و غیره...

۲ - شهرداری، کاری نیست که منهای آیزدی دارد. شاید به همین دلیل فراموشی از فرآیند آیزدی نام می‌برد. و گاه، شهرداری را مترادف با راه آیزدی می‌گیرند، و شاید به همین دلیل بوده که آنچه را فراموشی تحت عنوان شاهنامه آورده، در گذشت‌های مورد عنوان خدا نیامده داشت. اما شهرداری، بلکه خلاصت، نه معاذالله همسر او را چیزی در حد او در روی زمین. اگر کسی گستاخی کند و به بهانه فقرتی که در دست اوست، خود را چیزی در حد خدا در روی زمین بداند، به همان سرنوشتی دچار می‌شود که جمشید و شهابک دچار شدند؛ و همان خواری‌هایی را می‌باید که کیکاویس دید.

۳ - کار شهرداری اگر چه منهای آیزدی دارد، اما از کار شریعت‌داری جداست. شریعت و دولت در کنار یکدیگرند نه معاینیم یا آمیخته به هم. جمشید با وجود آنکه از لحاظ گستراندن تمدن و فرهنگ و سازمان دادن به جامعه، نمونه یک شهردار خوب هم در شاهنامه هست، اما به دلیل پر هم وزن اساس جدایی کار شهرداری از امر شریعت‌داری و یکی کردن شهرداری و موبداری در وجود خود، به فرجامی شوم و خیرت آموز می‌رسد؛ که حکمتی شایع در آن نهفته است - به دستور شهابک با آره به دو نیم می‌شود.

۴ - بر آغاز شاهنامه به درستی معلوم نبود که چرا گیومرث به پادشاهی می‌رسد و ائین تخت و کلاه می‌آورد. فراموشی تنها به فر شاهنشاهی او اشاره می‌کند که همگان را به اطاعت از او وامی داشته است. اما از گیومرث تا منوچهر، روند گسترش شهرداری در مسیری پیش می‌رود که شهرداری شهرداری، دیگر بیشتر وابسته فقره‌های خود اوست

# قدرت و امر سیاست و کشورداری در شاهنامه



۶- یکی از فونکسیون های سیاسی مهمی که در قالب شهرداری تمایز می یابد، فونکسیون جنگ و همراه با آن فونکسیون صلح است. این دو خلاصه کننده رابطه با کشور یا یک شهروانی با دیگر کشورها و دیگر شهرداری ها هستند. بدستگالی اهریمن و رستم های او یا از و فرزندخواهی افراد، از عوامل مثل در امر شهرداری اند که اغلب کار را به جنگ و ستیز و بیاد و ویرانی کشورها و شهرداری ها می کشانند. بیاتنه لازم برای جنگ تیز، اغلب پیمان شکنی و کین خواهی است. در نتیجه برای نظارت بر فونکسیون جنگ و تنظیم رابطه عادلانه صلح در کار شهرداری، به ابزار معنوی نیاز بود که این مسائل را در ارتباط با گره شهرداری حل کند. فرموسی این ابزار معنوی را در مفهوم پیمان نگاه داشتن شهروان خلاصه می کند، و قالب اسطوره ای اثبات این معنا را در سیمای آرمانی سیارش می سازد. وجود سیارش، قالب اسطوره ای حق یا حقیقت پیمان در ارتباط با گره شهرداری است. به عبارت دیگر، اگر بخوایم به زبان هگلی سخن بگوییم، وجود سیارش بیان اسطوره ای «معنان» یا «مبذنه» یا «مذبقه» پیمان درگسترش تاریخی امر شهرداری است.

سیارش می گوید:  
به کین بازگشتن بریدن زمین کشیدن سر از آسمان و زمین  
چنین کی پسندد ز من روزگار کجا بر نهاد گردش روزگار  
و برای آنکه بدانیم فرموسی از ترسیم سیمای سیارش و بیان اسطوره ای معنای پیمان در وجود او، به راستی از دیدگاه فلسفه تاریخ می اندیشیده است، کافی است به دو بیت که به صورت کلی در ضمن داستان کاروس و سقوط او از آسمان و نمرینش به حکمت الهی، می آورد توجه کنیم. کاروس از آسمان می افتد اما نمی میرد، و

فرموسی چنین توضیح می دهد:  
تکرش تپاه از شکستی جهان همی یونسی داشت اندر نهان  
سیارش از او خواست آمد پدید بیایست لختی چمید و چوید  
به عبارت دیگر، می گوید کاروس نبرد زیرا می بایست لرزندی به نام سیارش از او به جهان آید تا با مرگ خود ثابت کند که پیمان نگاه داشتن در کار شهرداری، فونکسیون خردی و برحق است. سیارش یا پلوش آگاهانه مرگ ثابت می کند که شهرداری یا پیمان شکنی سازگار نیست، و اگر شهروان، پیمان شکنند، جنگ و بیاد و ویرانی کشور اجتناب ناپذیر خواهد شد. برای اثبات این معنا بر پایه مضامین شاهنامه، کافی است به خوب افراسیاب و تمپیر آن توسط موبدان، و او را به پیشگویی های خود سیارش درباره کشته شدنش به دستور افراسیاب و عواقب که از آن به بار خواهد آمد، توجه کنیم. یا به مضامین بسیار تنگی که رستم پس از شنیدن خبر مرگ سیارش، به کیکاروس می گوید، بنگریم. تا زمانی که پیمان به عنوان فونکسیون در امر شهرداری نگاه داشته می شود، جنگ مجاز نیست، به همین دلیل رستم که نامبردارترین جهان پهلوانان شاهنامه در خدمت امر شهرداری است، پیش از کشته شدن سیارش، کاروس را از پیمان شکنی و تپه مقدمات جنگ با افراسیاب، بر حذر می دارد و به او می گوید به فرزند خود پیمان شکنی یاز نده. اما همین که افراسیاب، پیمان می شکند و سیارش را بیگناه می کشد، همین رستم را می بینیم که خشمگین و همان بر خانه زمین می جهد و آرام نمی گیرد تا خاک توران را به تپه بکشد و دمار از روزگار تورانیان بر آورد. چرا؟ برای اینکه پاسخ مناسب در برابر پیمان شکنی افراسیاب از سوی جهان پهلوانی که کمر بسته امر شهرداری است، چیزی جز این نیست، و رستم در عمل کردن به ذات پهلوانی خود، در خدمت امر شهرداری، از کردار خویش در زمین توران و با تورانیان شرمند نیست.

۷- و از اینجا به یکی دیگر از مهمترین فونکسیون های شهرداری در پایان مرحله نخست گسترش این روند در شاهنامه می رسمیم که در واقع سر آغاز فصل تازه ای در این کتاب است. منظوم نقش جهان پهلوان در دستگاه شهرداری، بویژه نقش رستم است؛ که فصل تازه کتاب، به حقیقت، با روزگار او آغاز می شود.  
تا زمان فرینون و منوچهر، جهان پهلوانان را در شاهنامه داریم؛ که سام، نیای رستم، معروفترین آنهاست. اما نقش این جهان پهلوانان، نقشی فرمی است و چهره آنان از خلال حوادث است که گاه خوبی نشان می دهد، در حالیکه از روزگار کیکاوید به بعد چنین نیست. فرموسی مقدمات این نقش تازه را در واقع از زمان منوچهر فراهم می کند تا به سرعت به زمانه کیکاوید و زمانه رستم برسد. در زمان منوچهر، منوچهر بر تخت نشسته، نطق انتحاریه ای می کند، بعد سام در برابر او به پا می خیزد

تا زانیده، مثلا پیوندهای خونی اش با خاندان های شهرداری، به همین دلیل است که فرموسی در باره فرینون می گوید:  
فرینون فرسخ، قرمخته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود  
به دادودش یافت این نیکویی تودادو دهش کن فریدون تریس  
فریدون تنها پادشاهی است که پس از هزار سال فرمانروایی شصتک بر ایران، به تن خویش با او جنگیده و در این کار از حمایت همه جانبه مردم ایران برخوردار بوده است.

۸- گسترش روند شهرداری تا روزگار فریدون، در حقیقت معادل به امر زمین رویداد این انجام سازمانهای سیاسی جامعه در قالب **گفتار** است. از آن پس کشوری داریم به نام ایران، یا **پرفسخی** خاص خود، به رنگ های سرخ و زرد و بنفش. این نرفش از دیون مردم برخاسته و مظهر یک قیام مردمی بر ضد یک پادشاه بیادگر است. از این مرحله به بعد، ملتی نام ایران و ایرانیان در ماجراهای شاهنامه به گزیده ای است که خواننده تردیدی ندارد که آنچه می خواند بیان سرگذشت یک ملت است. هر چند، این واژه ملت را یا بار معنایی کنونی آن به همین صورت در شاهنامه نمی بینیم اما از پادشاهی فریدون به بعد، گوئی روح فومی جای خود را آشکارا به روح ملی داده است. این روح ملی و آگاهی به آن، به حدی قوی است که استناد به حرمت و عقابیت آن، گوئی حتی از استناد به حرمت عالی ترین مرجع شهرداری یعنی شخص پادشاه هم بیشتر است. مثال می زنم، در قصبه گرفتاری کاروس در هاماوران و ناخت و تاز توکان و تازبان در ایران، بزرگان کشور برای نجات مبدن، دیواره به زابل می روند و به رستم می گویند:

دریغ است ایران که ویران شود کتاف پلنگان و شیران شود  
یا در ماجرای آزاده شدن رستم از کاروس و روی برگرداندش از او با خشم و نشدی، بزرگان ایران همراه گوید به دنبال رستم می روند و برای آنکه وی را دیواره برگردانند و خطر تورانیان به سرگردگی سهراب را از کشور بلیج کنند، گوید به رستم می گویند:  
تعمش گر از وده باشد ز شاه مر ایرانیان را تپاشد گناه

ومی گوید:

زمن و زمان خاله پهای شو باد همان تخت پیروزه جای شو باد  
چو کسبی به شمشیر هندی زمن به آرام بنشین ورامش گزین  
از این پس همه نوبت ماست رزم تو را جای تخت است و بگماز و بزم  
پیش شایز فرنگسیون جهان پهلوانی و تنگله پایگاه آن از پایگاه پادشاهی در  
نستگاه شهریار.

به این ترتیب، فردوسی به زمانه منوچهر می رسد؛ زال پیر شده، دیگر مرد  
میدان رزم نیست؛ زمانه، زمانه رستم است که به میدان می آید. از زمانه رستم به بعد،  
داستان شاهنامه چیزی جز بیان کارکردهای موزین شاهی و جهان پهلوانی در قالب  
شهریاری نیست. نقش جهان پهلوان در سیمای ارمانی شده رستم، انبوهان اهمیتی  
دارد که دنباله ماجراهای شاهنامه در دوره اسطوره ای، با رستم اسطوره ای و در  
دوره تاریخی، با رستم تاریخی، یعنی رستم فرخزاد به پایان می رسد. جهان پهلوان  
در سیمای رستم در واقع، یاد تن تنها نیست؛ داستان او کتابی از داستان ملتی است که  
با پای دستگاه شهریاری زانیده می شود و می ماند؛ با انحطاط آن روی انحطاط می  
رود و با مرگ آن روح ملی اش فرو می کشد تا مگر دوباره در نوزادی دیگر و به گونه ای  
دیگر سر بر گیرد. لفظ به عنوان نمونه، توجه می دهم به این مطلب که این برداشت  
خیالی شخصی نیست و جای پایش را در فردوسی می توانید ببینید. به عنوان مثال  
نگاه کنید به آن زمانی که رستم می خواهد رخش خود را انتخاب کند. وقتی که رخش  
را انتخاب می کند از چوپان می پرسد قیمت این رخش چیست؟ چوپان می گوید قیمت  
این رخش، بر و بوم ایران است؛ اگر میتراتی بر سواریش شو، ترسش کن.

جهان پهلوان، مدافع کشور در برابر تجاوز بیگانگان و ازمدان داخلی است و  
شاه برای مقاومت در این گونه موقعیت ها تکیه گاهی جز جهان پهلوان خود ندارد.  
هرگاه که توراتیان حمله می کنند، سام و زال و رستم و دیگر پهلوانانند که باید از ایران  
مدافع کنند. در میدان نبرد، شاه پشت سر می ایستد و رستم و دیگر پهلوانان  
پیشاپیش سپاه.

جهان پهلوان، مدافع پایگاه شاهی، به عنوان رمز وحدت شهریاری است تا  
مدافع ششمین پادشاه، او ممکن است حتی جان خود را برای نجات جان شاه به خطر  
اندازد؛ چنانکه رستم در قضیه گرفتار شدن کاروبس در هاموران با مار ندران جان خود  
را به خطر انداخت. اما جهان پهلوان این کار را برای آن انجام می دهد که تخت  
شهریاری ایران خالی نماند و کشور سر و سالار داشته باشد.

به همین دلیل، زال پدر رستم، به او می گوید:

همانا که از بهر این روزگار ترا پرورانید پرورندگان  
جهان پهلوان در برابر شاه خردگامه، توگر چشم و گوش بسته نیست. زبان به  
تندی می کشاید و گفتنی ها را بر بی کم و کاست می گوید. نمونه: سقوط کاروبس از  
آسمان به زمین. رسیدن پهلوانان ایران به او، و حرفهای تندی که می گوید به او می زند. قتل  
یاد بیت آن را می خوانم و بقیه را صرف نظر می کنم. گوید: به او می گوید:

بدو گفت گودرز: بیامارسان تو را جای زیباتر از شامستان  
یا سخنان تندی که رستم پس از شنیدن خبر مرگ سیاروش و رفتن به حضور  
کاروبس به کاروبس می گوید و بعد رفتار عجیبی می کند که واقعا کم سابقه است. چون  
مسئول داستان خنده ای که شده برای کشان سیاروش، سوای به همسر شاه است. رستم  
پس از تندی کردن با کاروبس، می رود به اندرون شاه حکم میچکس، حتی پسر خود از  
اجازه ندارد برود. کیسوی سوایه را به دست می گیرد، کشان کشان می آردش بیرون  
و میانش را با خنجر به دو نیم می کند.

توهمش برفت از پسر تخت است اوی سوی خان سوایه بهشاه روی  
زپرد به گوموش بیرون کشید زتخت بزرگی ش در خون کشید  
به خنجر به دو تیع کردش به راه انجشید چر تخت کاروبس شاه  
کاروبس هم نشست، همه را نگاه می کند.

جهان پهلوان، مرلقب اجزای حقوق و موازین شهریاری است و مواظبت می کند  
که این موازین به جای آورده شود. بهترین مورد مثال آن، رفتار طوس در برابر  
کیخسرو است. کاروبس، کیخسرو را به پادشاهی برگزیده است، یعنی فرزند سیاروش -نوه  
خودش را- به پادشاهی برگزیده (نه پسر خودش را)؛ و این مقام را به فرزندش نداده  
طوس، مقاومت می کند و دولش کاروبانی را به کیخسرو نمی دهد، مگر زمانی که  
کیخسرو در نبرد دژ و بهمن پیروز می شود و شایستگی خود را در برابر فریبزد ثابت

می کند. اینجاست که طوس، پادشاهی کیخسرو را می پذیرد و کیخسرو هم از رفتارش  
آزاده نیست و او را می نوازد.

بالاخره جهان پهلوان، آزاده است و از هیچ فرمان تاریخی اطاعت نمی کند؛  
حتی اگر فرمان شاه باشد.

سرانجام می رسم به مهمترین نکته؛ و آن اینکه، جهان پهلوان متعهد به دفاع  
از مقام مردی است. و بنا بر این موازین اخلاقی جهان پهلوان در ابیاتی نقش خویش،  
در دستگاه شهریاری یا خرد و اخلاق به معنای جاری کلمه، به کلی فرق دارد. این نکته  
اگر چه عجیب به نظرمان می رسد. ولی این نشان می دهم که خود فردوسی چگونه این  
حرف را گفته. فردوسی، این نکته را در چند بیت، چنان می پذیراند که گویی ما یا  
نستگاه ارزشی جهانداران نوین و با مقامیم نظیفه و فرنگسیون به معنای امروزی آنها  
روبرو هستیم. مقصود از چند بیت، همان ابیاتی است که در آغاز داستان رستم و هفت  
گرمین در شکارگاه افراسیاب آمده است. این ابیات با آنچه در آن داستان، یعنی در  
شکارگاه می گذرد، هیچ گونه ارتباط معنایی ندارد. معنای آنها هنگامی روشن می شود  
که جلوتر برویم و به داستان های رستم و سهراب، کین سیاروش، رستم و اسفندیار و  
مانند اینها برسیم. این ابیات در واقع، مقدمه نظری اینگونه داستانها، ویژه داستان  
رستم و سهراب اند. اما عجیب است که تا کتون کسی به این مطلب توجه نکرده است. به  
عنوان مثال در هیچ چاپ جداگانه ای از داستان رستم و سهراب یا در هیچ تالیلی از  
این داستان، تا آنجا که من دیده ام، کمترین اشاره ای به این ابیات نیست. در حالی که  
گویز داستان رستم و سهراب را بدون توجه به مفهوم این ابیات نمی توان فهمید. و  
مفهوم این ابیات هم چیزی نیست، جز عمل کردن تا گزیر پهلوان به منطق خاصی جهان  
پهلوانی در قالب شهریاری که ربطی به منطق خرد و اخلاق به معنای جاری کلمه ندارد.  
چرا رستم سهراب را می کشد؟ چرا رستم جهان پهلوان در نبرد با سهراب حمله می  
کند؟ چرا رستم در کین سیاروش دمار از روزگار ثورانین می کشد؟ (فردوسی  
می گوید هزار فرسنگ کشور از بین رفت. زن و مرد و کوزک و خرد و همه را کشت تا می  
آیند می گویند پس کن). چرا رستم در نبرد با اسفندیار هم حمله می کند؟ از او به کوه  
می گریزد و آنگاه با چاره جویی از سیمرغ، نقطه ضعف اسفندیار را نشانه می گیرد  
و او را از او می آرد؛ به گمان من، پاسخ همه این پرسش ها در منطق فردوسی، در  
همین چند ابیتی است که در واقع، سر آغاز مرحله نوم ماجراهای شاهنامه اند. فردوسی  
می گوید:

چه گفت آن سواربندد مرد دلیر که ناگه بر او بخت با نره شنیر  
که گر تام مردی بسوی همی رخ تیغ هندی بشویس همی  
ز بد ها نبایدت پرهیز کرد که پیش آیدت روزنگ و نبرد  
زمانه چو آمد به تلگی سراز هم از تو نگردد به پرهیز باز  
چو همره کنی جنگ رایخورد دلیرت ز جنگاوران نشمرد  
خرداودین و راضی دیگر است سخن های نیکوبه پنداندن است



فکر نمی کنم، تغییر بردار باشد. میگوید قانون مردی، قانون جنگ، قانون دیگری است. و با اخلاق و دین، به معنی جاری کننده، ربطی ندارد. و از آنجا که فرنکسیون جنگ، فرنکسیون از امر شهروانی است، پس شهروانی، سپهر مستقلی است که منطق و اخلاق خاص خود را دارد. با این حرف، برمی گزیم به این که مقایسه ای یکدم بین کار فرنوسی با کار ماکیاول در «شهریار» باید اعتراض کرد که شباهت فرنوسی با ماکیاول، تنها به همانندی های حیرت انگیزی که در سرگذشت و زندگانی این دو مرد می بینیم، ختم نمی شود. از دیدگاه مضمون معرفتی آثار این دو نویز باید گفت براساسی نهایی همانند در کار بوده منتها در دو قالب متفاوت. البته منظور من از اشاره به ماکیاول، چهره منفی ماکیاول که در نوعی ماکیاولیسم مبتذل عرضه می شود، نیست. ماکیاول نویسنده پرنس، شهریار، رونانگذار فلسفه سیاسی امروزی ای که گلت سپهر امر سیاسی، سپهر مستقلی است. *Raison d'Etat* چیز دیگری است. و خود و اخلاق جاری را با آن نمی شود مقایسه کرد.

به هر حال خلاصه کنیم، فرنوسی در پیش بوم کار خود نشان می دهد که بزرگترین عامل مقلد و انحطاط آور در کارکرد شهروانی، عامل تراکم قدرت و گرایش پادشاهان به استبداد و خودکامگی و خود مطلق بینی است. این پدیده از همان داستان کیکاویوس سرریز می کند و در داستان گشتاسب، به اوج خود می رسد. چندان که بر پهلوان تاسی ایران را رویاروی هم قرار می دهد. و شرایطی ایجاد می کند که رستم ناگزیر از کشتن اسفندیار می شود. در حالیکه می داند با این کار، طوق لعنتی به گردن وی خواهد افتاد و نام نیک و پهلوانی و زندگانی اش به سر خواهد رسید.

فرنوسی با تکیه بر اسطوره و با استمداد از حد دانش سیاسی روزگار خود، مکانیسم هایی را در سازمان آرمانی شهروانی اش داخل کرد تا مگر از فساد قدرت و گرایش آن به خودکامگی جلوگیری کند. یکی از آن مکانیسم ها، چنانکه دیدیم، آزادی جویی و آزادی جهان پهلوان به عنوان فرنکسیون پهلوانی نه به عنوان یک امر فردی و سرانیت آنان در کار شهروانی، در انتقاد از رفتار پادشاه بود. جهان پهلوانان با این خصوصیت در واقع در محوری موازی قدرت شاه عمل می کردند. مکانیسم دیگر، تأکید بر خردمندی و قدرت اخلاقی مشخص شهروار، و تشویق وی به فریفته نشدن به قدرت است؛ که نمونه اش را در چهره آزمانی کیخسرو و کناره گیری او از قدرت می بینیم. اینکه کیخسرو در پایان کار خود، جامه های خود را به رستم می بخشد، شاید اشاره ای گزافی از سوی فرنوسی بر لزوم کارکرد موازی پادشاهی و جهان پهلوانی در دستگاه شهروانی، و تأکید بر این نکته بود، که جهان پهلوانان شایستگی و اهلیت بیشتری برای ایستادگی در ره ایزدی و جلوگیری از انحطاط ناشی از تراکم قدرت دارند.

اما مکانیسم مهم دیگری در جلوگیری از فساد قدرت شهروانی در الگوی آزادی فرنوسی می بینیم که بر عکس مکانیسم های مطلق اخلاقی، هم در آن روزگار، کارساز بود و هم در این روزگار می تواند کارساز باشد. زیرا تحول قدرت سیاسی و برآمدن نهاد دولت نوین در جریان کلی تحولات زندگانی بشری نیز در همین مسیر پیش رفته است. منظورم مکانیسم جداکردن کار شهروانی از فرنکسیون شریعتداری است، که بر غریب کنونی، زمینه ساز اصلی چیزی بوده که امروزه آن را لائیسیت می نامند، لائیسیت، مرکز به معنای دشمنی و معاندت با دین نیست؛ اما به یقین به معنی جدا کردن کار دولتداری از کار شریعتداری هست. چرا فرنوسی سی سال از عمر خود را صرف سرودن شاهنامه و پراکندن پیام آن در بین ایرانیان کرده است؟ در پاسخ باید گفت درست به همین ملاحظات. او از یکسو می دید که روح ملی ایران، پس از چهارصد سال غمزدگی و خود کم گردگی در قالب برآمدن خاندانهای ایرانی و تاسیس شهروانی هایی که تپم نگاهی به خرد سیاسی در گذشته های دور داشتند، چنان تازه ای گرفته است؛ از سوی دیگر، شاهد بود که خطر بازگشت به وضعی که در گذشته عامل فساد شهروانی ها شده بود، همچنان وجود دارد. می دید در بغداد، خلیفه ای نشسته است که مدعی حاکمیت برتر بر سرزمین ایران هم هست. او در سن ۵۸ سالگی در گرمناکرم کار بر روی شاهنامه، می دید که کیشی هنوز بر روایی می رود که تیغ تیز و متیر، هر دو از او زارم آند.

بدان گیتی ام تیزخو هشگر است که با تیغ تیز است و با منبر است به همین دلیل امیدوار بود شاید بتواند آن حکمت ملی را دوباره زنده کند و نشان دهد که مصلحت کشورداری، یک چیز است و مصلحت اخلاقی خرد و دین، چیزی دیگر. اما امثال محمود، فرزندی، که با همه قدرت خویش، همچنان منشور مشروعیست از

## مبانی و کارکردهای

شهروانی

و اهمیت آنها در

سنجش

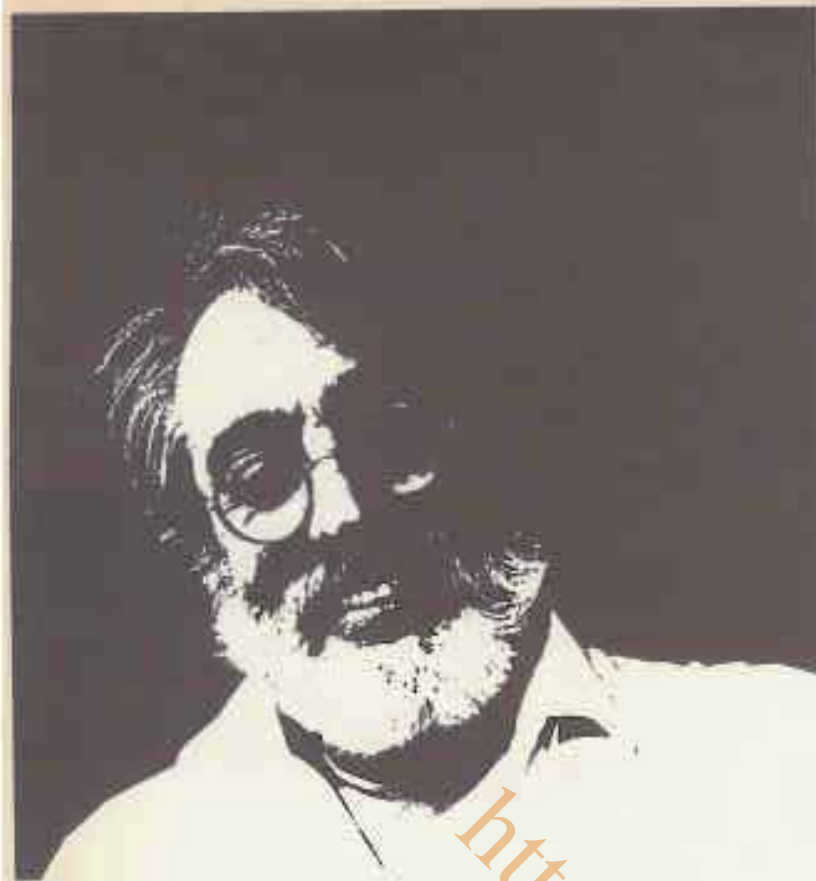
خود سیاسی

در ایران



خلیفه بغداد می گرفتند، چگونه می توانستند این پیام فرنوسی را به گوش جان بشنوند.

در پایان سخن، اجازه بدهیم برگردیم به پرسشی که موله، مترجم فرانسوی شاهنامه در مورد روح ملی مطرح کرده بود: و ارتباط مضامین شاهنامه با روح ملی مردم ایران، اگر سخن فرنوسی هنوز بر دل ما می نشیند، تنها دلیلی به نظر من این است که آن الگوی شهروانی او هیچ گاه در ایران تحقق نیافته و روح ملی همچنان در جستجوی آن است. به همین دلیل، پیام هزار سال پیش فرنوسی، هنوز در خفاهای روح ایرانی جا دارد و تازهای نبوتش را به لریزه در می آورد. آن آمیدی که فرنوسی در بازگشت به حکمت ملی و باز یافتن مبانی خرد سیاسی در ایران داشت، هنوز به قوت خود باقی است. به همین دلیل، بنده بر خلاف بعضی محققان ما که اخیراً عنوان کرده اند، معتقدم که عصر کارکردهای اجتماعی شاهنامه، هنوز به سر نرسیده است. اگر ما ایرانیان دریابیم که شهروانی یا کشورداری، امری برای مسائل فردی است؛ اگر بدانیم که لازمه کار شهروانی یا کشورداری، این نیست که با شریعتداری در آمیزد و تناقض های حاصل از این آمیختگی را به نفع شریعت ولی به ضرر کشور حل کند؛ اگر دریابیم که گرفتار شهروانی، براینست وقت رشد آزادانه جامعه مدنی است، می توان یقین داشت که آزاده مردم طوس، هزار سال پس از مرگ، پادشاه شایسته ای را که محمود فرزندی از وی دریغ داشت، سرانجام به دست آورده است. @



## گفتگو با خسرو شاکری،

### پژوهنده و تاریخ شناس

## دربارهٔ خلیج فارس و تاریخچهٔ روابط ایران با کشورهای عربی

آرش : **دکتر شاکری از اینکه دعوت ما را برای مصاحبه پذیرفتید متشکریم. شما بعنوان یک محقق و تاریخ شناس که تحقیقات ارزنده ای در مورد جنبش سوسیال دموکراسی و کارگری ایران کرده اید، اخیراً با توجه به شدت مسایل خلیج فارس، بر بررسی تاریخی مسائلی این منطقه متمرکز شده‌اید؛ اولین سؤال اینست که اصلاً خلیجی که در جنوب ایران است از چه زمانی خلیج فارس نامیده شده است؟**

شاکری : خلیجی که اخیراً فرنگی‌ها از آن بنام «خلیج» یا «خلیج عربی» و یا گاهی «خلیج عرب و پرسیا» - Arabopersique - نام می‌برند، تا آنجا که اسناد تاریخی گواهی می‌دهند همیشه اسمش خلیج فارس بوده است. عرب‌ها هم همواره به هنگام نام بردن از آن خلیج فارس یا بحر الفارس گفته‌اند. مورخان متعدد عرب، از سده هشتم و نهم میلادی باین سو و همچنین مورخان ایرانی که این آبراه را خلیج فارس نام برده‌اند، به این قرارند:

مورخان بزرگ عرب چون ابوالحسن علی ابن حسین مسعودی (سده چهارم هجری) در کتاب **مروج الذهب**، شمس الدین ابوهیلاله، حقیقی جغرافیا نویس عصر سامانیان (سده چهارم هجری)، مولف **معرفه الاقالیم**، جغرافیا دان شهید عرب ابن بطوطه (سده هشتم هجری)، و نیز ابن خلدون، مورخ، جامعه شناس و حکیم بنام تواریس (سده های هشتم و نهم هجری) از خلیج فارس بنام «الخلیج یا البحر الفارس» نام برده‌اند؛ چنانکه جغرافیادان ایرانی ابواسحاق ابراهیم ابن محمد اصطخری از دانشمندان فارس (سده چهارم هجری) و مولف **سالك الاماکن** نیز از این آبراه همین نام یاد کرده است.

ایرانیان از مازکوپولو گرفته تا تاجران، کشیشان، دیپلمات‌ها، افسران نظامی و مسافران سده های ۱۹ و ۲۰ میلادی نیز این آبراه را به همین نام فارس یاد کرده‌اند. نگاهش به اسناد و مدارک دیپلماتیک، کتب و رسالات مربوط به این منطقه تا سال ۱۹۵۸ نشان می‌دهد که مرکز از این خلیج به نام دیگری جز فارس یاد نشده بود.

در مورد خلیج فارس این نکته - هر چند زائد - قابل تأکید است که اسم این خلیج، خلیج فارس هست و نه خلیج ایران. یعنی **Golfe Persique** یا **Persian Golf** نامیده می‌شود و نه **Iranian Golfe** یا **Iranian Golf** و اغلب اینرا اشتباه می‌کنند. این خلیج منسوب است به ایالت فارس که در سواحل شمال شرقی اش قرار دارد. و یا منطقه ای بنام فارس که در ایران باستان سلسله هخامنشی از آنجا برخاست و نامش رویی به کلیت ایران ندارد.

آرش : **در واقع می‌گویید به محدوده فعلی جغرافیایی ایران رویی ندارد؟**

شاکری : بپسندید در فرانسهم اسم این خلیج هست **گلف پرسیک (Golfe Persique)** و نه **گلف پرسیان (Golfe Persan)**؛ یعنی تمایزی است بین پرسیان یعنی ایرانی کلمه (لغت عامی که برای ایران از قدیم تا دهه ۳۰ قرن حاضر بکار می‌بردند) و پرسیک بمعنای پارس (که ابوالثی است) و بنا براین تأکید می‌کنم که نامش رویی به ایران ندارد و بنام یکی از ایالات ایران است. تاریخچهٔ قدیمهٔ خیلی جالب است و بر می‌گردد به مناسبات ایران و کشورهای عربی و اسرائیل، نفوذ دول استعماری در این

خلیجی که اخیراً فرنگی‌ها از آن به نام «خلیج» یا «خلیج عربی» و یا گاهی «خلیج عرب و پرسیک» نام می‌برند، تا آنجا که اسناد تاریخی گواهی می‌دهند همیشه اسمش خلیج فارس بوده است.

منطقه و نیز مناسبات جنبش های انقلابی و ضد استعماری در این منطقه.

تا آنجا که من توانسته ام تحقیق کنم، این تغییر نام همراه است با تغییر رژیم حکومت عراق در سال ۱۹۵۸، یعنی واژگونی حکومت سلطنتی عراق توسط عبدالکریم قاسم و ایجاد حکومت جمهوری در آن کشور. عراق یکی از کشورهای تشکیل دهندهٔ پیمان بغداد بود. پیمانی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد توسط آمریکا و انگلیس، بین ایران، پاکستان، ترکیه و عراق منعقد شد. بعد از تشکیل دولت جمهوری عراق طبعی بود که روابط ایران و عراق خصمانه شود. یکی از واکنش های دولت جدید بغداد در مقابل حکومت شاه این بود که برای اولین بار به خلیج فارس بگوید «خلیج عربی» و در مورد خوزستان نیز ادعای منطقه ای کرد تا مردم عرب زبان را تحریک کند که در مقابل حکومت مرکزی ایران ایام کنند.

روابط خصمانه بین ایران و عراق در زمان عبدالکریم قاسم، مدتی بعد با مذاکراتی که بین تهران و بغداد به صلح آمد، آهسته آهسته در سالهای ۱۹۵۸-۱۹۶۰ بهبود یافت. عبدالکریم قاسم هم در تبلیغاتش طبعه ایران و شاه از اینکه خلیج فارس خلیج عربیست و خوزستان تامش عربستان است و مردم عرب منطقه باید از ایران جدا شوند، دست برداشت.

پس از ایجاد روابط خصمه بین تهران و بغداد، مورد بعدی که بناز هم مسأله را تازه کرد دعوی بین عبدالناصر رئیس جمهور نوات مصر با شاه بود. علت پدیدایش اختلاف نظر بین ناصر و شاه، ایجاد روابط بین ایران و اسرائیل بود. البته قبل از آن در سال ۱۹۵۰، شاه اسرائیل را به شکل «دولتکتی» به رسمیت شناخته بود؛ تا زمان برقراری جنبش ملی شدن نفت به رهبری دکتر مصدق و تشکیل دولت ملی او، که در ژوئیه ۱۹۵۱ دولت ایران اعلام کرد که اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناسد و ملتش هم اعلام همبستگی با مردم فلسطین و کشورهای عربی بود که در مبارزه ضد استعماری با مردم ایران شریک بودند.



این مساله ادامه پیدا کرد تا ۲۳ ژوئیه ۱۹۶۰ که شاه اعلام کرد: دولت ایران مناسبات خودش را در همان حد شناسایی محفوظه مجدداً یا اسرائیل برقرار خواهد کرد. صرف برقراری مجدد مناسبات دیپلماتیک به شکل دوفاکتو با اسرائیل برای دولت عربی، و بخصوص برای ناسرک سرکرده دولت شصت‌ستامی عرب در خاورمیانه بود. قابل قبول نبود.

پس از برقراری این مناسبات، دولت مصر شصت‌ستامی به شاه حمله کرد و ناصر در سخنرانی معروفش که منجر به قطع رابطه ایران و مصر شد، بین شاه و مردم ایران تمایزی قائل شد. او گفت تا زمانیکه مردم ایران حکومت شاه را واژگون نکنند هرگز با دولت ایران رابطه برقرار نخواهد کرد. ناصر همچنین شاه را متهم کرد پانیکه توکر نیست نشانه امپریالیسم و سببوتیسم است و دشمنانگانش خودش و ملل عرب را امیدوار کرد که از آنجا که ندای آزادی در قلب مردم ایران می‌تپد؛ آنان با قیام خود شاه را واژگون خواهند کرد، و یک حکومت ملی سر کار خواهند آورد.

بدنبال این برخورد، یک کارزار وسیع از طرف دولت مصر علیه حکومت شاه به راه افتاد. در این کارزار روزنامه‌ها و رادیوهای عرب نقش فعالی داشتند. البته در این زمینه برخی از کشورهای عربی موضع ناسر را اختیار نکردند. جالب اینست که پخیر از ملک حسین پادشاه اردن که واکنش و لرمی نسبت به شاه نشان داد، دولت عبدالکریم قاسم که خود اولی‌المرتبه کسی بود که مساله «عربی» بودن خلیج فارس و عربی بودن خوزستان را مطرح کرده بود، در حملات خیلی پزیشیده‌ای به ناصر - بیعت رقابت بین این دو رهبر عرب - کوشید که سمت شاه را بگیرد و به‌همین دلیل مورد حمله شدید قاهره و روزنامه‌های طرفدار جنبش انقلابی عرب گرفت. جالب تر اینست که یکی از لولای که به شاه اعتراض کرد دولت ملک مسعود بود. کنفرانس اسلامی متعده در قاهره از شاه خواست این شناسایی را پس بگیرد. ملک مسعود نیز از شاه خواست که این شناسایی را از اسرائیل پس بگیرد.

مطروحات مصر بویژه عبدالکریم قاسم را که اکنون مذاق شاه شده بود مورد حمله شدید قرار دادند. ایشان به او یادآور شدند که: آیا این خود شما نبودید که پس از سقوط رژیم سلطنتی در بغداد استاد مریوط به پیمان بغداد را منتشر کردید و نشان دادید که روابط تهران و تل آویو سابقه‌ای بیش از ۱۹۶۰ دارد، و در واقع پس از کودتای ۲۸ مرداد آهسته آهسته برخی روابط با اسرائیل ایجاد شده بود؛ آیا این خود شما عبدالکریم قاسم نبودید که اولین بار مساله عربی بودن خوزستان و عربی بودن خلیج فارس را مطرح کردید؟

بدنبال این حملات و برای توییح توده‌های عرب علیه عبدالکریم قاسم و رقابت بین ناصر و رئیس جمهوری عراق، دولت مصر کوشید که خود پرچمدار عربی و کردن خوزستان و «عربی» تأمین خلیج فارس بشود. بعد از ناصر هم خودش هم و سازمان‌های شرقی عرب و بویژه فلسطینی از خلیج فارس به عنوان خلیج «عربی» نام بردند. از آن تاریخ به بعد بود که نام خلیج فارس از مطروحات و کتب و دستگاههای ارتباط جمعی دول عربی و کشورهای عربی حذف شد.

در این مورد یک سند جالب توسط وزارت خارجه سوریه در سالهای ۱۹۶۰ نشر یافت. این سند تاریخ ندارد لیکن چاپ وزارت خارجه سوریه است. در این سند با اصطلاح «عربستان» - یعنی خوزستان ایران - داده می‌شود و گفته می‌شود که این ناحیه «قسمتی از امام مهین عربی» است که توسط «مشجاریان» ایرانی از این سرزمین جدا شده و به ایران پیوست داده شد. همینطور در سند آمده است که در زمان دکتر مصدق در خوزستان (یا به قول آنها عربستان) یک جبهه عربی به رهبری دکتر حسین فاطمی تشکیل شده بود. و دکتر فاطمی رهبر جبهه در ائتلافی که با دکتر مصدق در یک جبهه ائتلافی دوم کرده بود بعنوان وزیر خارجه پذیرفته شده بود. سند متذکر می‌شود که عرب بودن حسین فاطمی و شرکت جبهه عربی به رهبری او در کابینه مصدق نشانگر آن بود که اعراب خوزستان - اعراب ایران - در همین حالی که با دولت ملی دکتر مصدق همبستگی داشتند، خود را ایرانی نمی‌دانستند و...

این بواقع یکی از بزرگترین جعل‌های تاریخی است. زیرا همه می‌دانند حسین فاطمی اسفغانی بود و اصلاً عرب نبود. او اصلاً خوزستانی نبود و اساساً چنین جبهه‌ای در زمان دکتر مصدق وجود نداشت و فاطمی هم نماینده هیچ جبهه و هیچ حزبی نبود. بلکه به عنوان یک فرد طرفدار مصدق و همکار نزدیک او در کابینه اش وزیر خارجه شده بود. اینرا می‌گویم برای اینکه نشان بدهم چگونه نیروهای به اصطلاح ضد امپریالیست عرب بر اجاشی که با شاه داشتند - علیه‌رغم برخی تمسین گویی‌ها که

نسبت به جنبش مردمی دموکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ایران داشتند - آهسته آهسته می‌کوشیدند این تجاوز را به خاطره‌های تاریخی مردم ایران و یا تمامیت ارضی ایران گسترش بدهند و خلیج فارس را خلیج «عربی» بنامند و مدعی خوزستان هم بشوند. در این میان، انگیزه فرنگیان، یعنی بویژه قدرت‌های بزرگ اروپای غربی از چشم‌ها دور نماند. باید بر این نکته پا افزود که این جعل بزرگ در مورد «عرب» بودن نام این ابراه بزرگ دلایل سیاسی و اقتصادی دارد. باید توجه داشت که در حالیکه ملت‌های عرب طی ۷۰-۸۰ ساله اخیر هر روز پیش از پیش زیر ستم سیاسی و اقتصادی کشورهای بزرگ جهان قرار گرفته‌اند، و منافع سیاسی-اقتصادی و نیز فرهنگ آنان مورد یورش بی‌پایی قرار گرفته است، در چنین جهانی قدرت‌های بزرگ نمی‌توانند در مقابل خشم روز افزون این مردم ستم‌نیده بی‌اعتنا بمانند و ناچارند با اسطای برخی «امتیازات روانی» بر آتش این خشم، آب باریک‌ای بیاشند. یکی از این «امتیازات» همان تقیید نام ابراه بزرگ بین شط العرب و دریای عمان - اقیانوس هند از خلیج فارس به خلیج عربی است.

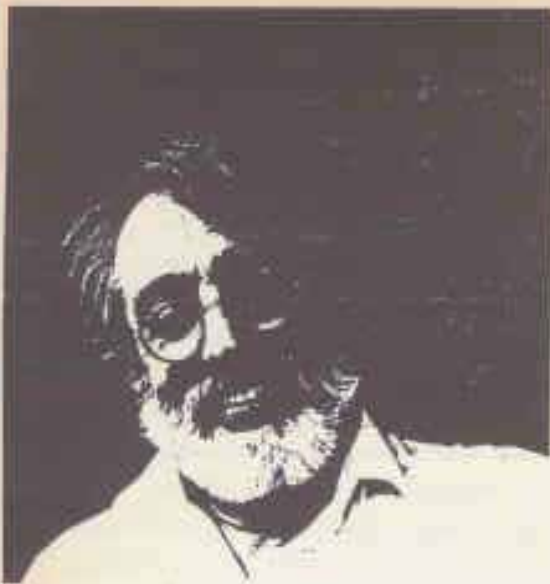
ارش : آیا تصور نمی‌کنید که عربی نامیدن خلیج فارس از طرف بعضی دول عربی در جوهره تفاوت‌هایی با آنچه که ناصر برخورد می‌کرد، داشته باشد؟ به بیان دیگر آیا مخالفت ناصر با رژیم شاه بخاطر جوهر ضد امپریالیستی رژیم ناصر بود یا بویژه برجسته ادعای ارضی دول عرب نصیب به بعضی از ایرانی‌الیه مفهوم از ضد امپریالیستی بودن رژیم ناصر به معنی مترقی بودن یا نبودن آن نیست؛ که اساساً آن بحث دیگری ست.

شاکری : بله مسلماً مخالفت ناصر با شاه بخاطر این بود که شاه یک پانیکه دول غربی بود. اینرا من نمی‌گویم، این از ارضی دولت انگلیس در یکی از ارزیابی‌هایی که سفیرش در تهران در همین حدود سالهای ۶۰-۱۹۴۸ از حکومت شاه کرد مشخص است. در این گزارش می‌آید که مردم ایران از شاه ناراضی هستند و این بهترین رژیم نیست که آنها می‌توانستند داشته باشند. لیکن از آنجا که شاه حافظ منافع اقتصادی و سیاسی عرب (منظور عمدتاً آمریکا و انگلیس است) در ایران است ما ناچاریم از او حمایت کنیم. این اعتراف سریع سفیر انگلیس در تهران است و یفا براین در این مساله تردیدی نیست.

اما آنچه که مهم است اینست که ناصر یا دستگاه تبلیغاتی ناصر اعلام کرد که شاه سگ پامیان امپریالیست در خاورمیانه است؛ و تبلیغات مشابه، این تبلیغات آهسته آهسته اعراب و رهبری ضد استعماری اعراب (ناصر) را سوق به سناسانی داد که اساساً به شاه مریوط نبود. یعنی اینکه نام خلیج فارس را که ربطی به شاه نداشت و حتی قبل از اسلام و قبل از آمدن اعراب به این منطقه وجود داشته، عوض کردند. یا نام یکی از ایلات جنوبی ما را، یعنی خوزستان را که باز هم ربطی به شاه نداشت تبدیل به عربستان کردند. در واقع ضمن این که می‌خواستند به شاه حمله کنند تجاوزی هم به حقوق مردم ایران کردند. متأسفانه باید گفت این از نتایج سیاستی است که وقتی دور بر می‌شود که مضر است و تاثیر منفی خودش را روی مردم ایران می‌گذارد. از عناصر آگاه که بگذریم، در مردم عادی‌ای که نام خلیج فارس نیز برایشان یک نام تاریخی است و خوزستان جزئی از خاک وطنشان است، بدینجا تمییب به اعراب آهسته آهسته شکل می‌گیرد. آن دشمنی تاریخی که متأسفانه - متأسفانه - در میان بسیاری از ایرانیان نسبت به اعراب دیده می‌شود و از اعراب بعنوان سوسمارخور و بیابان گرد یاد می‌کنند، بیشتر تحریک شد و دستگاه تبلیغاتی شاه هم به آن دامن زده، بهره برده‌ای خودش را کرد. پس آمد همین قضیه بود که شاه از شط العرب بعنوان ارضی‌نورد یاد کرد (همان کار نادرستی که اعراب در مورد خلیج فارس می‌کردند) و یا از کانال سوئز بعنوان ترعه داریوش یاد میکرد و می‌گفت اولی‌مرتبه کسی که آنجا کانال زد داریوش بود و ما فاتح مصر بودیم و غیره...

ارش : یعنی اینها تمام اشتکالات بوده و زمینه جوی دیگری بوده؟  
شاکری : زمینه، زمینه داخلی شاه بود از یکسو، احتیاج عبدالناصر به تبلیغات علیه شاه از سوی دیگر و روابط با اسرائیل و تقویت آن در منطقه از سوی، از آنجا که

## جمهوری اسلامی اگرچه در آغاز از «امت اسلامی» صحبت می کرد ولی به زودی و هشیارانه دریافت که «امت اسلامی» بسیج کننده نیست و مجبور شد از ملت ایران صحبت کند.



تالیفات از هر دو انصار گسیخته می شد نتیجه اش جز هر چه بیشتر بدبین شدن مردم ایران و اعراب نسبت به یکدیگر و بیش از گذشته نبود. در حالیکه هر دو ملت ایران و اعراب بساط فرهنگ و تاریخ مشترکی که در بسیاری از موارد دارند، نیاز دارند که هر روز بیش از پیش بهم نزدیک شوند. و بنظر من اشتباهات سیاسی تبلیغاتی رهبران شد استعماری عرب و به ویژه ناصر موجب شد که شاه تعداد زیادی از توده مردم ایران را در ماجرای خلیج فارس و خوزستان بیست خوش چاب کند و این نوع تولیدات مصر بخوبی شکست شاه را چبران کرد.

آرش خمینی بعنوان رهبر جمهوری اسلامی بدلایل اسلامی بودن همیشه در حقیقت گرایش هایی یا آنچه که شاید بشود گفت دهریبه داشت اما از سوی دیگر در رقابت با کشورهای عربی و به خاطر حفظ اقتدار یا تقویت اقتدار اسلام و پرهمداری اسلام در تمامی کشورهای مسلمان، می کوشید که این سکان واحد را خودش بر دست بگیرد. و خوب این خود موجب اختلافاتی میشد و این زمینه از ابتدا وجود داشت. در کنار این، جنگ ایران و عراق بعد از مدت کوتاهی هم تاسیوتالیستی مردم ایران را تحریک کرد و آنها در سراسر ایران به اوج برد. سؤال من اینست که آیا می شود بین اختلافاتی که جمهوری اسلامی با عراق و بعد با کشورهای عربی بطور کلی پیدا کرد و اختلافاتی که شاه با کشورهای عربی داشت، زمینه واحدی تصور کرد؟ شاکری : من خوب مثالی از یکی از سیاست مداران قرن بیستم دنیا می آورم، نه آنکه با سیاست های او موافق باشم وای فکر من کنم این ضرب المثل در مورد خاجن مشرفال شما گویا است. از چرچیل بعد از اینکه به حکومت رسید پرسیدند که چرا با استالین که کمونیست بود در مخالفت با هیتلر وحدت کرده؟ چرچیل در پاسخ گفت: «خوش در انگلستان گفت: انگلستان نه دشمنان آیدی دارد و نه دوستان آیدی». آنچه که ابعیست منافع برتانیاست.

من می توانم این را عرض بکنم و بگویم آنچه که به ایران بعنوان یک کشور - که عهد تعین معینی است و دانشمندان بزرگش اندیشه هائی غنی بدینا و تاریخ بی نظیرش عرضه کرده اند - مربوط است. اینست که ایران دارای منافع معینی است. اینکه شاه سرکار باشد یا خمینی قدرت را در دست داشته باشد یا فلان گروه کمونیستی، سوسیالیست یا لیبرال و دموکرات، یا خود مردم، ایران دارای منافع معینی است. اینکه بعنوان یک منطقه سوق الجیشی شناخته شود یا مردمش امروز کشاورز باشند و فردا کارگر - تغییری در منافع ایران و مردمش حاصل نمی شود و این مردم دارای همان منافع تاریخی هستند. من این را به آن حرفی که دکتر مصدق در مورد قرارداد کافتاتزه زد، وصل می کنم. وکش که روسها از ایران تقاضای قرارداد نفت شمال را کردند و حزب توده با همه ایارات و دستکاهش به دفاع از این قرارداد برخاست. مصدق در نطقی که در مجلس و در مقابل حزب توده و مخالفین دیگرش کرد، گفت: (من نقل به معنی میکنم) اما من طرفدار این هستم که همه حساب و کتاب دنیا یکی بشود و همه مردم جهان از همه ثروتهای همیگر استفاده کنند. اما تا زمانی که اینکار نشده معلوم نیست که ما چرا فقط ما باید ثروت ملی ما را در اختیار دیگران بگذاریم؟ بگذارید حساب و کتاب دنیا یکی بشود. ما هم این کار را خواهیم کرد. اینجا مصدق به همان منافع ملی ایران اشاره دارد. یعنی ما دارای یک منافع ملی هستیم و هر حکومتی که سرکار باشد باید از این منافع ملی دفاع کند مثلثانه باید گفت بعلم اینکه حکومت شاه یک حکومت کوتاه و وابسته به منافع غربی بود. هرگز نمی توانست از منافع ملی ما دفاع کند. از نام خوزستان دفاع کند و از هویت ملی مردم خوزستان دفاع کند. با طرح مسئله به صورتی

احتمالاً و به خاطر دفاع از امنیت خودش بعنوان یک حکومت کوتاه، مجبور شد با گروه متجاوزین بنام اسرائیل همکاری کند و چشم مردم عرب و دول مشرقی عرب را نه تنها علیه خودش که علیه ایران برانگیزد. بنابراین شاه نمی توانست منافع ایران را بکند.

اما در مورد جمهوری اسلامی باید گفت که جمهوری اسلامی، اگرچه بر آغاز از «امت اسلامی» صحبت می کرد ولی به زودی و هشیارانه دریافت که «امت اسلامی» بسیج کننده نیست و مجبور شد از ملت ایران صحبت کند. زیرا علیرغم ایرادهایی که به این جمهوری می توانیم بگیریم، به هر حال حکومتی بوده که از انقلاب بیرون آمد یعنی مجبور بود هویتش را از انقلاب استخراج کند و باید پیش را به شاه مردمی که انقلاب کرده اند بگذارد و بآنها تکیه کند و باید که در تمام شمارها و اندیشه هایش آنها را در نظر بگیرد و بهمین واسطه بزودی از مردم ایران نام برد.

واقعی جمهوری اسلامی از ملت ایران صحبت کرد، نوع دفاع در مقابل تجاوز عراق عرض شد و مردم از همه کشورها با طلب خاطر در جنگ شرکت کردند و از ایران دفاع کردند. این بدان معنی نیست که با سیاست هایی که رژیم اسلامی در مورد جنگ بکار برده موافق بودند. بنابراین واقعیت نشان می دهد تا زمانیکه بیک زمینه تاریخی تکیه نشود، نمیتوان از ایران دفاع کرد. بشخصی در دنیائی که هر روز مردم بسوی ملت گرائی و تاسیوتالیسم نزدیک می شوند، اتفاقاتی که در شوروی می افتد نشان می دهد که ملت گرائی روز به روز تقویت می شود.

آرش : شما قوی صحبت هایتان گفتید که ایران دارای منافع معینی است در هر شرایطی و با وجود هر حکومتی و بهر حال بعنوان یک کشور هم بدلایل شرایط سوق الجیشی و هم شرایط داخلی این منافع را دارد. سؤال من در مورد همان قید «هر شرایط» و هر حکومت است. یعنی آیا اختلافات ایران و کشورهای عربی در حقیقت طبیعی وجود کشور ایران در شرایط فعلی با وجود مسائل سوق الجیشی منطقه و همسایگی اش با کشورهای عربی است؟ از نام خلیج فارس بگیریم تا ادعای ارضی نسبت به خوزستان و... آیا این کشورهای عربی بوده اند و هنوز هم بعضاً هستند که به آنچه میگوئید منافع تاریخی و ملی ایران، فشار می آورند؟ آیا طبیعت این دعوا فشار کشورهای عربی برای تحریک به منافع ملی و تاریخی ایران است؟

شاکری : تمیذام می توان از عبارت «طبیعت این اختلاف» استفاده کرد یا نه؟ من می توانم بگویم که این اختلاف زائیده ارضی و احوال ویژه استعماری این منطقه است. یعنی منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا.

مردم ما بعنوان مردمی که دارای فرهنگ معینی بودند، در یک دوره تاریخی ملقوب اعراب مسلمان شدند. بعد هم خویشان را با این مساله انتظاتی دادند و آنها را که خواستند مسلمان شدند و آنها را که نخواستند مسلمان نشدند و جزیه اش را هم پرداختند. بعد از حدود ۲۰۰ سال توانستند با قیام هایی که علیه حکومت های عربی

گرفتند. استقلال خودشان را مجدداً تاجخ کنند و ایران هسته هسته تبدیل به کشوری شد که بود. بعد هم میدانیم که از زمان صفویه به بعد ایران با عثمانی در تضاد بود و جنگ داشت. ولی نژادی که امروز ایران یا برخی از کشورهای عربی دارد، فرق می کند. این نژاد با نژاد دوران عثمانی متفاوت است و نژادیمت زائیده اوضاع و احوال گلوبالیسم. برای اینکه مسئله بهتر روشن شود به مطلبی اشاره می کنم: همانطور که قبلاً گفتم مصدق در سال ۱۹۴۱ وقتی به حکومت رسید، یکی از اولین اقداماتش در زمینه بین المللی پس گرفتن شناسایی اسرائیل بود. این کار را هم بخاطر همبستگی با مال عرب و بخاطر تجارزی که به مردم فلسطین شده بود، کرد. اما وقتی که انگلیس ها و امریکائیا ایران را زیر منگنه فشار اقتصادی قرار دادند آیا احزاب القدامی برای شکستن بایکرت نفتی ایران گرفتند؟ آنها هیچ همبستگی با ایران در دوره مصدق نشان ندادند. و دیدیم که با بالا بردن تولیدات نفت کویت و عربستان سعودی وضع ایران خرابتر شد و وضع فوری ها بهتر و این زمینه های کویت را فراهم آورد.

برمیگردیم به مورد اخیر. وقتی که عراق به ایران تجاوز کرد - هر اینکه تردیدی نداریم و ما بعنوان ایرانی میدانیم که عراق تجاوز کرد - شما چند تا دولت عربی را می شناسید که عمل عراق را محکوم کرده باشند و به آن دولت کمک نکرده باشند؟ تقریباً تمام دولت عربی که توانایی کمک داشتند، از مصر گرفته تا عربستان سعودی و کویت و امارات متحده عربی به عراق کمک کردند.

ارشد : فکر نمی کنید که علنی علانیه بر مسئله ازبکی و خیلی فوری تر از آن، مساله شیعه بودن جمهوری اسلامی و پرچمداری اسلام و خلاصه نقش روی آن در ریشخ چندی های اسلامی منطقه توسط رهبران حکومت اسلامی بود؟

شاگردی : این یکی از دلایل است و من می گویم بهانه است و دلیل نیست. برای اینکه دولت عربی میخواستند اعلام کنند که در سوریه که مثلاً دولت جمهوری اسلامی ایران زمینه تبلیغاتی برای مخالفین آنان فراهم نکند، آنان به عراق کمک نخواهند کرد. ولی چنین اقدامی از طرف دولت عربی نشد. دولت عربی هرچند از شیعی گری و توسعه شیعی گری و انقلاب اسلامی می گفتند، اما در واقع ایرانی بودن این انقلاب و توسعه اش بعنوان یک انقلاب ایرانی مساله اصلی آنها بود. یعنی آنها فقط به شیعه بودن حکومت نگاه نمی کردند بلکه همراهِ با آن بعنوان انقلاب ایرانی هم زیر دید آنها بود.

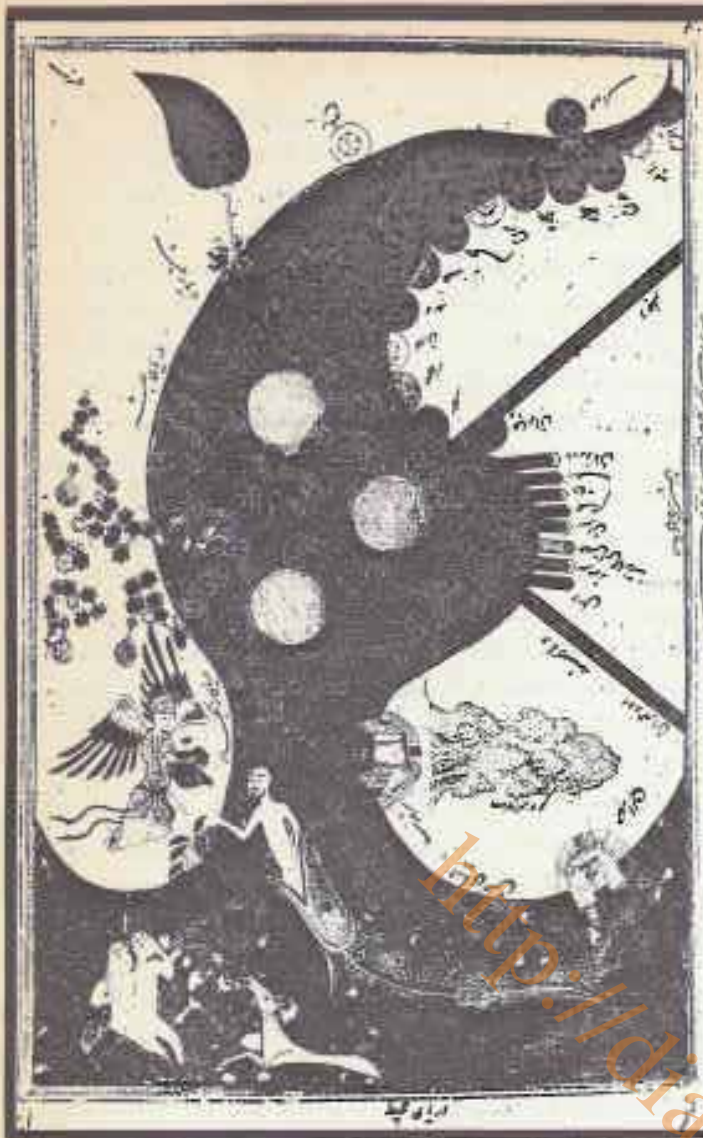
ارشد : یعنی شما می گویند که آنها خطر انقلاب ایرانی را نمی می کردند تا انقلاب اسلامی را؟

شاگردی : نه! فکر می کنم هم اسلامی اش را، هم شیعه اش را و هم ایرانی اش را.

ارشد : یعنی در مقابل تعرض به صورت علنی همان مقاومت می کردند؟

شاگردی : بنظر من بله. این مساله خیلی مهم است. یعنی اگر فقط شیعه بودن برایشان مهم بود اینطور برخورد نمی کردند. موضع جمهوری اسلامی این بود که خودش را انقلابی و اسلامی میدانست. اما از آن طرف، دریافت دولت عربی خسورتا فدیج مقاصد جمهوری اسلامی نبود که فقط اسلامی و انقلابی است بلکه آنها ایرانی بودن را هم میدیدند. بنا براین دولت عربی اینرا به عنوان یک دولت ایرانی، انقلابی، اسلامی و شیعه می دیدند یعنی برای او یک حریت چهارگانه قائل بودند. آنها به لحاظ مفاهیم تاریخی که با ایران داشتند (همانطور که ایرانیها ضد عرب هستند، آنها هم به لحاظ تاریخی ضد ایرانی هستند. اگر ادبیاتشان را بخوانیم می بینیم که همانقدر که ما نسبت به اعراب پیشداری بد داریم آنها هم نسبت به ما دارند. کما اینکه همین لغت مهم که در طول تاریخ عرب بنا می گویند بمعنی نلام است) نه فقط اینرا خطر شیعه که خطر ایرانی میدیدند و بعنوان توسعه طلبی ایرانی و بیگ معنی دنیا شاه ظلی اش می کردند. بهر حال بنظر من دریافت آنها از اقدامات جمهوری اسلامی مهم است که آنها این حرکات را با چه عنوانی میدیدند. اینرا توسعه طلبی شیعه میدیدند یا توسعه طلبی ایرانی میدیدند؟ بنظر من دیدن این نکته به عنوان یک نفاق تاریخی مهم است.

ارشد : همانطور که گفتید دامن زدن پایین اختلافات ناسیونالیستی بین ایرانیها و عرب ها در حقیقت بخاطر منافع برزخ



نقشه خلیج فارس در قرن پانزدهم میلادی

مدت کشورهای منطقه کروی است که بر منطقه حاکم اند و این اختلافات مورد تأیید هیچ انسان آزاده ای نیست. سؤال من

اینست که در این رابطه و بعنوان یک ناظر سیاسی و تاریخی چه راهی میتوان در برابر (برای حل اختلافات) این رقابتی که گذشته است پیشنهاد کرد؟ اختلافاتی که مابین رابطه ملک منطقه نیست و برزخ را در جنگ، سوانستفاده اش را از جنگ و شدت دامنش را هم باز در جنگ می بینیم.

شاگردی : من از مخالفین سرسخت تئوری توطئه در تاریخ هستم. در همان حالی که یکی از کارهای در دست اتمام مبارتست از تاریخچه چهار کویتا\* در ایران با توطئه در تاریخ مخالف هستم. اگر چه توطئه در تاریخ وجود دارد ولی من بر آن نیستم که حرکت تاریخ یا توطئه انجام می گیرد. یعنی بر آن نیستم که همه چیز را میشود با تئوری توطئه توضیح داد. و بنا براین نظرم این نیست که ناسیونالیسم میتواند چیز کاملی باشد و پس در مقابل آن میهن دوستی یا پاتریوتیسم را قرار می دهم. یعنی در واقع از ناسیونالیسم که چیز مثبتی در آن نمی بینم خوشم نمی آید. چرا! برای اینکه اگر چه یکی از جوانب ناسیونالیسم دفاع از منافع ملی است اما جنبه دیگری میتواند خصوصیت نسبت به دیگران باشد. و این دیگران می تواند ملت عرب و می تواند افغانستان یا ترکیه باشند و یا حتی نسبت به ملتی باشد که حکومتش به ما تجاوز کرده. اینست که در مقابل ناسیونالیسم، میهن دوستی یا پاتریوتیسم را که تعریف معینی ازش ندارم میگذارم. خلاصه تعریف هم اینست: احساس مسئولیت نسبت به جامعه، تاریخ، وطن و کشور و دفاع از منافع برزخ مدتی ملی و نه منافع خاص این یا آن گروه احساس مسئولیت در مقابل مردم، بهرستی آتیه شان و نسلهای آینده و غیره.

بنا بر این در تقابل بین پاتریوتیسم (میهن دوستی) و نسبیولیتسم بر این نظر هستم که تاسیولیتسم فقط توسط کشورهای استعمارگر تحریک نمی شود بلکه زمینه های تاریخی خودش را هم در این کشورها دارد. مثلاً ناصر در حالیکه مدافع مردم مصر است و در مقابل انگلستان کانال سوئز را ملی می کند، در همان حال نیز یک بیگانه محلی هم هست و دارای منافع خاص خودش نیز هست و میخواهد خودش را هم حفظ کند. بهمن داول می پندم در شلیفانی که علیه شاه کرد - بر لغز بردستی، پشاور اینکه شاه وابسته به منافع غرب بود - انقلاب پیش رفت که خط میموت کرد و ناآبی منافع تاریخی مردم ایران نسبت به خلیج فارس و خوزستان شد. این منافع خاص خود ناصر یا سدوم بود که این نزاع تاسیولیتستی را دامن می زد. بهیچ وجه نمی توانیم بپذیریم که مثلاً سدوم حافظ منافع مردم عراق است، چه آن زمانی که به خاک ایران تجاوز کرد و چه در زمانی که کویک را گرفت.

حالا اگر آمریکاها برای سدوم تله گذاشته باشند و تحریکش کرده باشند که ببرد کویک را بگیرد و سپس آنها تجاوزش را بجا که قرار بعد که ارتش عراق را خرد کنند و کشور عراق را با خاک یکسان کنند همه پیامدهای آن، این مسئله را که سدوم منافع شخصی خاص خودش را داشته منتفی نمی کند. مقصود اینست که ما باید به عناصر مترقی، ازادخواه و استقلال طلب منطقه بگوئیم که یک سلسله اصول را رعایت کنند و اگر بر این اصول پایبندند، چه در ایران چه در عراق، چه در مصر، چه در اردن هاشمی چه در عربستان و چه در... می توان زمان مشترکی پیدا کرد. بر اساس زمینه های وسیع فرهنگی که ایرانیان با سایر مسلمانان و غیر مسلمانان منطقه دارند، از نظر تاریخی زمینه های مشترک عمل برای سازندگی در حال و آینده پیدا کنند. آنوقت می توانند یک فدراسیون بزرگ خاور میانه را برپا بیاورند، بازاری که اقتصادشان را به گونه ای هماهنگ کند که بتوانند سود متقابل بهم برسانند از ثروت سرشاری که در منطقه خوابیده حد اکثر استفاده را ببرند. بجای تانک و توپ و اسلحه و هواپیما جنگی و موشک بتوانند مدرسه بسازند، بیمارستان بسازند، دانشگاه بسازند و جاهه بسازند و مردمشان را از این بلا و بدبختی و فلاکتی که امروز دارند نجات بدهند. بنابراین راه حلش پیدا کردن پرسشهای اخلاقی و سیاسی است برای مردم منطقه. روشنفکران مترقی و متعهد منطقه بایستی بر اساس این پرسشها برای رفتن بسوی یک نوع فدراسیون یا کنفدراسیون خاورمیانه پاشاری کنند.

توضیح بیشتری بدهم در مورد کنفدراسیون و ضرورت حرکت بسوی کنفدراسیون در منطقه خلیج فارس و غرب آسیا و شمال آفریقا و مواقع کشورهای که با هم از تاریخی و نژاد مشترک دارند و منافع سرشار طبیعی دارند. برخی از روشنفکران ایرانی معتقدند که دولت اسرائیل یک همکار طبیعی دولت ایران است. حالا هر نوع حکومتی که در ایران باشد همکار طبیعی و متحد طبیعی - یعنی لگژ این اتحاد مثل زمان شاه خمینی باشد - اسرائیل است و نه دول عرب بعلاوه خصوصیت تاریخی که ما با اعراب داشته ایم. و علاوه ظاهراً تاریخی یهود با ایران بلعلاوه اقدامات بلعلاوه اقدامات گورش در مورد یهودیان و نجاشان از مصر است. من با این نظر مخالف و برانم که این یک کویه بیونی تاریخی است. برای اینکه اسرائیل بعنوان یک کشور، زائیده تضاد عمیق ملل اروپائی علیه یهود است. اینها این واکنش را به اسلحه ای علیه مردم دیگری بنام مردم فلسطین تبدیل می کنند و آنجا ساکن می شوند و آنها یکمکه آمریکا، انگلیس و شوروی (فراموش نکنیم که از این حکومتی که اسرائیل را برسمیت شناخت حکومت شوروی بود.)

بنا بر این حکومت اسرائیل و مسئله ایست ناچور که به منطقه خاورمیانه زده شده و ریخی ندارد به اینکه یهود علاوه خاصی نسبت به ایران و آنهام بیلیل اقدامات گورش داشته اند اما منافع تاریخی ایران در درازمدت و درآینه بستگی به اتحادی با کشورهای عربی در همسایگی ما و نیز پاکستان، ترکیه، افغانستان و احتمالاً قفقاز و آسیای مرکزی دارد. بنابراین ما یک منطقه وسیع تاریخی و یک حوزه وسیع فرهنگی را تشکیل می دهیم، از شمال آفریقا تا دنیاهای چین و این منطقه وسیعی بود که فرهنگ ایران درش نفوذ عظیمی داشته. و اگر توجه بکنیم، پادشاهان عثمانی علیرغم نزاع های تاریخی که با صفویه داشته اند، ایراندوست یعنی دوستدار فرهنگ ایران بودند، و زبان فارسی را میدانستند و به زبان فارسی شعر می سرودند و فرهنگ پرور ایرانی بودند، در هندوستان هم همینطور. در کشورهای عربی مثل قاهره و شام و در آسیای مرکزی و قفقاز هم همینطور. بنابراین ما بعنوان مسلمانان یک فرهنگ وسیع که فراسوی مرزهای ایران اهمیت داشته، بایستی با متقدمان تاریخی ما در گذشته، اگرچه

در زمانهایی یا آنها جنگیده ایم و مخالف ما بوده اند اتحاد داشته باشیم. اگر بخوایم وارد بحث های اسپکولاتیف (Speculatif) آینده بشویم، یکی از خطراتی که اتفاقاً ایران را تهدید می کند، بعنوان یک کشور و باز فرهنگیش که سرگرایانند این است که یک محور جدید سیاسی از نوع پیمان سنتو یا پیمان بغداد بوجود بیاید. منشی با شرکت این کشورها، عربستان سعودی، مصر، اسرائیل و فلسطین که معلوم نیست کی برش حکومت خواهد کرد. یعنی کوششهایی که الان بطور سریع انجام می شود که یک حکومت فلسطینی بوجود بیاید میتواند این فلسطین را بکشد در یک اتحاد با اسرائیل، مصر و عربستان با شریک کلاسی که دارد و نیز امکانات فنی که اسرائیلی ها در مصری ها دارند. اتحادی که می تواند در این منطقه شکل بگیرد که نه بسود ایران باشد و نه به سود دیگر کشورهای این منطقه. بنابراین کوشش ما ایرانیان بعنوان یکی از پرچمداران فرهنگ و دوستی در این منطقه برای حرکت به سوی یک کنفدراسیون خاورمیانه دارای اهمیت است. بنظر من روشنفکران ایرانی که متمهده هستند - چه در داخل و چه در خارج کشور - باید به این مسئله فکر کنند.

نکته دیگری که در همین زمینه خواهم اشاره بکنم اینست که روشنفکران و عناصر آگاه جامعه نسبت به حال و آینده این آب و خاک مسئولیت دارند. صرفنظر از اینکه چه کسی در ایران حکومت می کند و صرفنظر از اینکه چه کسی دارد به حقوق مردم ایران در داخل خود ایران تجاوز می کند، درمغذ دفاع از حقوق نموکراتیک مردم درمغذ دفاع از آزادی های سیاسی و حقوق بشر و تمام حقوقی که مربوط به یک جامعه است، از آب و خاک کشورشان دفاع بکنند و هر کشور خارجی، حتی مترقی ترین کشور جهان - اگر به ایران تجاوز کرد، آن نامستان همکاری با عراق که در جریان جنگ ایران و عراق، یوزده درچارچوب همکاری میاهدین منعکس بود، تکرار نشود.

ارزش: مهمترین از نامستان همکاری میاهدین با دولت عراق، مسئله موافقت با مخالفت با حکومت خودی نیست؛ مسئله اهداف و مقصود آن چلی است که دربر دولت برگزیده هستند. آیا منافع درمغذ مردم درمغذ جنگ، ملک است یا منافع خاص دولت فاشملک درمغذ ایران و عراق که اشاره کردید، آیا مسئله از جانب جمهوری اسلامی، سرانجام دفاع از تمامیت ارضی ایران بود؟

کلیدی: درمغذ جنگ ایران و عراق، منافع ارضی ایران مطرح بود و من نمی توانم تصور کنم که منافع دیگری تکرار بوده باشد. نه اینکه جمهوری اسلامی منافع دیگری ندارد. نظرم اینست که هر دو منافع خاص خودش را دارد، از جمله باقی ماندن در حکومت، اما هر دو تجاوز عراق برانم که یک امر درمغذ اول هادی - و از گشتن آن ابائی ندارد - جمهوری اسلامی و آقای خمینی بود و آن دفاع از تمامیت ارضی ایران بود. اینرا می توانم از یک نقل قول بگیرم که البته ششده ام و نقل به معنی است. یکی از نمایندگان ایران در سازمان ملل رفته بود پیش خمینی و از او تشویق می کرده که با سدوم مذاکره کند و کنار بیاید. خمینی در جواب می گوید درمغذ منم سر رشتن یک وجب از خاک ایران کم نشد حالا شما انتظار دارید بنده یکوجب از خاک ایران را بدهم. من از او را از ایران بیرون کرده ام، حالا انتظار دارید یک وجب از خاک ایران را بدهم؟

خمینی در این امر یعنی دفاع از خاک ایران جدی بود. اگرچه بلعلاوه اتحاد سیاست های نامرست، از جمله درمغذ جنگ، مجبور به قبول پیشنهاد صلح در ارضاع و لحوال نامساعدی شد که پیامدهایش را می شناسیم. اینرا هم بیفزاییم که دفاع از خاک، میهن و تمامیت ارضی ایران نباید به مثابه جانبداری از دیگر سیاست های جمهوری اسلامی تلقی شود. ما طرفدار نموکراسی، اعمال قدرت نموکراتیک از سوی مردم هستیم، و مایلیم مردم ما با همه ثروت های انسانی و طبیعی که بر اختیار دارند، با همه فرش و لگاری و استعدادی که دارند، بتوانند سرانجام بیرونی خود و نسل های آینده را تسخیر کنند. وظیفه روشنفکران مترقی، نه کسب قدرت، که تحقق این خواست است. اگر جمهوری اسلامی در تحقق این خواست و در دفاع از منافع تاریخی اتی و اتی میهن ما گامی برداشت باید انرا تشویق کرد، چنانکه باید از سرراحت لهجه ای که آقای رافسنجانی درمغذ نام خلیج فارس در مساعیه اخبارش در روزنامه لوموند نسبت به آقای میتران نشان داد خوشند بود، چه در واقع به تقای میتران برای مود توفعی زد.

پایان

\* کونتهای محمد علی میرزا، کونتهای سعوم استفتد، کونتهای و بهمن (که معروف است به لوراندین) یا سعوم تصد از طرف حزب توده به شاه که من منقسم یک کونتهای لوراندین بود و در مود آن تطبیق کرده و ریخت ام) و بالا خرد کونتهای ۲۸ درمغذ.

آنتونیو گرامشی

یادداشت‌هایی

## درباره فرهنگ اسلامی

"آنتونیو گرامشی يك تئوریسین سیاست، و بیش از آن، يك مرد سیاسی اهل عمل، یعنی يك مرد مبارز بود. این تعریف کوتاهی ست از "پالمیرو تولیاتی" درباره متفکر بزرگی که در اولین ساعات صبح روز ۲۷ آوریل (۷ اردیبهشت) سال ۱۹۳۷، چشم بر جهان فرو بست.

آموزش‌های گرامشی، گنجینه بزرگی ست که تازگی و پویایی همیشه اش شکفت انگیز است. زندگی او، خود - همچون تحقیقاتش - آموزش‌های پر ارزشی است در مورد متمدنانه‌ی "جزم گرایان" و "گروه گرایان". یادداشت‌هایی در باره فرهنگ اسلامی از مطالبی ست که شیوه‌ی برخورد او را با مذهب می‌نمایاند. ترجمه فارسی این مطلب در مجموعه‌ای با نام "برگزیده‌ای از آثار آنتونیو گرامشی" ابتدا به وسیله انتشارات بابک در سال ۱۳۶۵ در ایتالیا و سپس توسط شرکت سهامی کتابهای جیبی در سال ۱۳۶۸ در تهران منتشر شد.



دیگر قادر به ایجاد آوازی از فئاتیسم در فواصل معین زمانی همانند گذشته نیست. در سالهای اخیر، بخصوص بعد از جنگ، کاتولیسیسم روشهای جدیدی را جایگزین آن ساخته است، مانند مراسم دسته جمعی اوکاریستی (۱) که با جلوه‌ای افسانه‌ای انجام شده و نسبتاً باعث برانگیخته شدن تعصب می‌گردد. قبل از جنگ هم مراسمی مشابه را برای برانگیختن احساسات، اگر چه بمقیاس نازل، و در دهکده‌ها اجرا می‌کردند؛ از جمله مراسمی که میسیون نامیده می‌شد که نقطه اوج آن هیارت از حمل‌هایی بسیار بزرگ همراه با سخن‌های دلخراش و تضرع آمیز و غیره بود (۲). جنبش جدید اسلام، تصوف است. قدیسان اسلامی افراد معتزلی هستند که به خاطر الطاف ویژه با خداوند در تماس آمده و قضیلت چارودانه و معجزه‌آسایی را کسب می‌نمایند تا با آن توانایی حل معضلات و تردیدهای مذهبی و عقلائی و وجدانی را بدست آورند.

تصوف، با سازماندهی منظم و گسترش پرونی خویش در مکاتب

بقیه در صفحه ۴۳

که در مسیحیت هم به چشم می‌خورد، در واقع محمد نیز همانند مسیح، بعنوان آخرین پیامبر و یا آخرین پیوند حیاتی بین وحدانیت و انسانیت نامیده شد. روشنفکران (روحانیون یا علمای مذهبی) می‌بایست از طریق کتابهای مقدسه این پیوند را حفظ می‌نمودند ولی چنین شکلی از تشکیلات در جهت تبدیل به گرایش‌های منطقی و روشنفکرانه سوق می‌یابد (همانطور که پروتستانتیسم

چنین مسیری برای رشد در پیش گرفت). در حالیکه توده مردم عامی مرفان ویژه خود را دنبال می‌کنند که در وحدت با وحدانیت تجلی یافته و بتوسط مقدسات عملی می‌گردد، پروتستانتیسم نه دارای مقدسات و معجزات آنهاست و نه می‌تواند واجد آن باشد؛ ینا بر این پیوند بین روشنفکران اسلام و مردم تنها بصورت فئاتیسم ظاهر می‌گردد، که البته گذرا و محدود است ولی در بطن خویش انباشت عظیمی از کیفیتهای روانی و احساسی و هیجانی را داراست که حتی در مواقع عادی هم پدیدار می‌گردد. بدین جهت است که کاتولیسیسم سعی در تولید اضطراب دارد زیرا که

بین اسلام تئوریک و معتقدات توده‌های مردم فقدان یک الیگارش منظم مذهبی که بمثابة اتحادیه عمل کند به چشم می‌خورد. لازم است که نوع تشکیلات جامعه روحانیت اسلامی و اهمیت فرهنگی دانشگاههای الهیات - مانند دانشگاه قاهره - و علمای آن مورد بررسی دقیق قرار گیرد. چنین بنظر می‌رسد که جدایی بین روشنفکران و مردم، بخصوص در بعضی نقاط مشخص دنیای مسلمان بایستی بسیار عظیم باشد؛ بنابراین کاملاً قابل درک است که گرایش‌های پولی تمیسی - چند خدایی - توده‌های مردم پس از پیدایش اسلام، سعی در تطبیق خویش بر چهار چوب کلی مونولیسم - تک خدایی - معددی نمودند. در این زمینه مقاله «مقدسات در اسلام» از پروتو دوکاشی منتشره در هفته نامه «شوا انتالوجیاء» شماره ۱۰، اوت ۱۹۲۸ قابل بررسی است. پدیده مقدسات فقط ویژه آفریقای شمالی نیست بلکه در دیگر نقاط هم دارای نفوذ مشخصه خویش است. این پدیده علت وجودی خود را در احتیاج مردم توده‌ها به واسطه‌ای بین خویش و الوهیت می‌یابد؛ همانطور

۱- بحران هویت، هراس از بی ریشه شدن، تصاویری که مهاجرت و متهم می کنند، تبعید در بن دارنده تردیدها و دشواریهای بیست که کسیکه مجبور به زیمین در غربت می شود لزوما آنها را نمی شناسد  
پناهانده نمی تواند نه به کشور خود و نه به کشور انتخابیش برگردد، روح آنکس که به سرزمین بیگانه شتافته نسبت به شمولیات حساس است، هر مرجع و پناه آشنایی ناپدید می شود، و اینها همه وقتی است که دوری ناگزیر است.

۲- تبعید یکبار دیگر به ما نویسندهگان ثابت می کند که ادبیات بی طرف نیست، ما نویسندهگان شیلیایی، آرژانتینی، اروگوئه ای که در این سالهای آخر مجبور به تبعید شده ایم، اغلب بهای آزادی سخن گفتن را می پردازیم همانطور که همه می دانند، دیکتاتورهای آمریکای لاتین سیستم تحمل سکوت را بر پا کرده اند. آنها می خواهند حقایق را دیگرگون جلوه دهند، خاطره ها را محو سازند و وجدانها را تهی کنند. در راستای منطق این برنامه، عقیم سازی همگانی، رژیم های دیکتاتور، حق دارنده کتابها و روزنامه های را که بوی باروت می دهند به آتش بسپارند و نویسندگان آنها را به تبعید، زندان و یا مرگ محکوم کنند، ادبیاتی وجود دارد که با تعلیم و تربیت نظامی تعمیق و دروغ سازگار نیست.

۳- اما آنچه داشته باشید، سوء تفاهم نشود. سخن از سیاه بختی حرفه ای ما نیست، قربانیان منع و تعقیب فرهنگ بویا تنها چند نویسنده نیستند. رژیم های دیکتاتوری آمریکای لاتین تنها تضاد اساسی میان آزادی سوادگری و آزادی فکر را بر ملا می کنند، چه کسی سرکوب شده است؟ تنها سرکوبگر، همانگونه که کتاب را ممنوع کرده اند، گرد هم ایی ها را ممنوع کرده اند، آیا هیچ محل تبادل اندیشه و برقراری رابطه هست که در نهایت خطرناک نباشد؟

به نظر من در نمونه در آرژانتین این امر را به روشنی نشان می دهد. یکی تصویب نامه ای که انتشار هر گونه گزارش در باره زندگی روزمره و «نظرات غیر تخصصی» بر روی هر موضوعی را، ممنوع می کند، دیگری ترتیبات رسمی ای که هر کس را که شعارهای توشته شده بر روی دیوار خانه اش را پاک نکند به شش سال زندان محکوم می کند. اثین امنیت ملی بر آنست که دشمن همه ما،یم.

۱- دیگر اینکه، تبعید تنها امتیاز تراژیک تعدادی روشنفکر و مبارز سیاسی نیست. بعنوان مثال، من به آنچه مهاجرین اروگوئه ای فکر می کنم که بحران اقتصادی در این ده سال اخیر به خارج از کشور پرتابشان کرده است. تخمین های کاملا احتیاط آمیز نشان می دهد که حداقل پانصد هزار نفر از مردم اروگوئه مجبور شده اند تا روزانه شان را که کشورشان در عین حاصخیز و کم جمعیت بودن، از آنها دریغ ورزیده است در جای دیگری جستجو کنند. آنها نیز تبعیدی هستند، آنها نیز از شرایطی که خود انتخاب نکرده اند رنج می برند. وقتی باید زندگی را با مرق جبین در کشوری با تاریخ دیگر، زبان دیگر و شیوه زندگی دیگر تأمین کنی، مطمئنا تبعید چاده ای پوشیده از گل سرخ نیست.

عام، خامس را نفی نمی کند. تنها اجازه می دهد که جای آن روشن شود، نویسندهگانی در تبعید هستند، اما پنا و کارگر چرخکار هم در تبعید وجود دارد.



ادواردو گالیانو

## ملال غربت یا آفرینندگی

ترجمه: نفی امینی

«ادواردو گالیانو» روزنامه نگار و نویسنده ای اهل اروگوئه است. او در اروگوئه، سردبیر مجله ای «مارش» و روزنامه ای «نوران» و در آرژانتین سردبیر مجله ای «بحران» بود. کتاب «شریان های باز آمریکا» لاتین از کارهای پر ارزش اوست. گالیانو اینکه در تبعیدگامش در بارسلون به سر می برد.

این مقاله در نخستین شماره ای «ندای پناهانده» نیز به چاپ رسیده است.

هر کجا بروم، هرگز از یاد نخواهم برد که به چه سرزمینی تعلق دارم اگر او را با خود داشته باشم و گامهای گامهای او باشد و من او باشم.

۸ - گوشه‌هایم را می‌گیرم و بخود می‌گویم: «هیچ چیز ارزش گوش کردن را ندارد، چشمهایم را می‌بندم و نتیجه می‌گیرم که: «هیچ چیز با ارزشی نیست که بخود زحمت نظر انداختن به آنرا بدهم».

از زانبوم و بستگان خویش دوریم آری، اما سرزمینهای دیگری در برابر دیدگان ما خود را می‌گسترند، با افراد دیگری آشنا می‌شویم، سرچشمه‌های دیگری را برای سیراب شدن می‌یابیم و با مخاطبین دیگری سخن می‌گوییم. هر خمیری که امیر بی تفاوتی و احساس خوبپرستانه شکست شود، پیروزی است برای دشمن، مگر دشمن روز و شب تکرار نمی‌کند که دیکتاتورها بنام قربانیانشان عمل می‌کنند، که سرکوب شوندگان سرنوشتشان را سزوارند و اینکه سیاه بختی تقدیر است و آنرا چاره‌ای نیست؟ آیا ما با اشکها و نوحه خواندنیهایمان چه اندیشه متفاوتی را می‌توانیم ارائه بدهیم؟

واقعیت جدیدی را که من در تبعید می‌یابم بهیچوجه بخوبی خود آزرده ام نمی‌کند. برعکس، از لحاظی که قادر باشم بدون ترس در آن رخنه کنم، حتی اگر خود را در آن باز نشناسم و حتی اگر احساس بیگانه بودن با آن در من ادامه یابد، می‌تواند خوشبختی سازد و از این طریق واقعیتی را که به آن تعلق دارم هما بخشد.

تجربه تبعید برای نویسندگان، بدون شك بازنگری شیوه نگارش را در بر دارد. و نه تنها شیوه نگارش، بلکه برای آنکه گفت و شنود خلاق ممکن باشد، تبعید به نوعی ما را مجبور به «تولدی دیگر» به مفهوم وسیع آن می‌کند. اما در همین حال، آیا این امر فضایی ممکن برای میداد و ارتباط را به روی ما نمی‌گشاید؟ آیا این عبارزه سرسختانه و بشواری خود دلیلی بر زنده بودن ما نیست؟ و اینکه راه زندگی پیروز است؟ که هیچ مرزی نمی‌تواند آنرا متوقف سازد؟ و هیچ قفسی آنرا به بند نکشد؟

۹ - هیچ رژیم دیکتاتوری بخوبی خود سرنگون نمی‌شود، و ضربه اصلی را هم از خارج نمی‌توان بر آن وارد کرد. ما می‌توانیم از پایگاه پرت و دورافتاده خود، به هزار و یک شکل در این سرنگونی نقش داشته باشیم. با انشاء آنچه می‌گذرد، با بازگوشی آنچه که رخ داده است و با برانگیختن و بر نهادن آنچه که خواهد بود، زمانی که پادشاه مسموم از وزیدن باز ایستند.

۱۰ - در آئینه نگاه می‌کنم، خدای روشنی بخش می‌بینم. بخود می‌گویم: «بدون من جهان چه خواهد بود. نویسندگان نمک آفرینش هستند». آنگاه دوران تیره تبعید فرا می‌رسد. در آئینه می‌نگرم و خود را همان که هستم می‌بینم. برهنه، انسانی خرد و نه بیش. پس بخود می‌گویم: «نوشتن ارزش و مفهومی ندارد، من برای هیچ و پوچ رنج می‌برم. نویسنده مرد عمل نیست». تقارن کامل نخوت و شرمساری که سر و ته یک نوع انکار واقعیت هستند، نویسنده‌ای که خود را برگزیده تصور می‌کند، می‌تواند در هر لحظه به این نتیجه برسد که جهان شایستگی آنرا ندارد که نجاتش دهد. از ادعای پر تفرعن نجات بخشی، تا معجون لزج بر خود

۵ - در مقایسه با شرایط دیگران، بهائی را که ما می‌پردازیم آنقدرها هم سنگین نیست، بویژه اگر آنرا با سرنوشت بعضی از رفقایمان در داخل مقایسه کنیم. برای آنکه روشن شود تبعید نویسندگان چندان هم فاجعه عظیمی نیست، کافیتت بدون آنکه زیاد هم دور برویم چند مورد را در آرزانتین و اروگوئه یادآوری کنیم. مواردی که همین چندی پیش رخ داده اند. «یاگو ارونرودی شاعر را با رگبار گلوله کشتند. «هارولد کنتی» و «رولفو والرش» رمان نویس، و «خولیرو کاسترو» نوی روزنامه نگار را در تاریکی شوم ناپدیدشدگان افکندند. «موریسوروزنکوف» نمایشنامه نویس را بعد از تحلیل بردن در زیر شکمچه‌های وحشتناک، در گوشه سلولی انداختند تا بپوسد.

حد اقل در کشورهای ما و در وضعیت کنونی، اگر در بهترین صورت به چنگ شکمچه، زندان و گورستان نمی‌افتاییم، چه دلیلی برای تبعید وجود داشت؟ برای زنده ماندن باید سکوت می‌کردیم تبعیدی در کشور خودمان و تبعید در میهن، دردناک تر و پررتجربترین تبعید است.

۶ - بعلاوه باید از تمییدی دیگر، که در مین اینکه بنظر نمی‌آید شاید مهمتر از این تبعید باشد، سخن گفت. تبعیدی که ما نویسندگان تقریباً تمام آمریکای لاتین، محکوم به تحمل آن هستیم. می‌خواهم بگویم که تا زمانیکه ساختار اقتصادی و اجتماعی‌ای که اکثریت ملت‌هایمان را از بهره‌وری از آنچه نشر می‌یابد محروم می‌کند عمیقاً تغییر نکند، ما همواره از آنها دور خواهیم بود. حتی اگر در کشور‌هایمان از آزادی کامل بیان برخوردار باشیم، در حالیکه برای همه می‌تویسیم تنها یک اقلیت درسخوانده که امکان خرید کتاب را دارد و به آن ملاحظت است نوشته‌هایمان را خواهد خواند.

۷ - بر مبنای آنچه که خوانده و شنیده‌ام و همچنین بر مبنای تجربه خودم، به نظرم می‌رسد که افراد به سادگی ریشها را با جغرافیا اشتباه می‌کنند. هویت ملی‌ای که تنها فاصله مکانی برای از بین بردن آن کافی باشد، بسیار شکننده است. در سالهای اخیر، رمان‌هایی که بیشترین هویت آمریکای لاتینی را داشته اند در خارج از مرزهای ما نوشته شده اند. باید خاطر نشان کنم که من تعداد زیادی نویسنده را می‌شناسم که در «مونتئو ویدئو» و «پا» «بویوسو آیرس» به دنیا آمده اند. در اطراف رود «لایلانا» زندگی می‌کنند و می‌خواهند فرانسوی باشند و یا فرانسوی به نظر برسند. آنها در وابستگی به آخرین مدهای ادبی، که با تأخیر و گهنة شده از اروپا می‌رسند زندگی می‌کنند. آنها به روی واقعیت اروگوئه و آرزانتین از بالا و با فاصله نگاه می‌کنند و گوش با بزرگواری از تقصیرش می‌گذرند که اینچنین عجیب و «دور از هر چیز» جلوه می‌کند. برعکس در پاریس افسانه‌ای که با دنیای افسونگری ما را به اشتگی و خود باشتگی می‌خواند، تعداد زیادی هنرمند آمریکای لاتینی زندگی می‌کنند و به آفرینش هنری می‌پردازند، بدون آنکه ضرورتاً هویت خود را از دست داده باشند و یا هویتی دوگانه کسب کرده باشند. در پاریس، «خولیرو کورتازار» ادبیاتی کاملاً آرزانتینی می‌آفریند. «پدرو سی کاری» سالهاست که تابلوهائی می‌کشد که اروگوئه‌ای ترین کارهائیست که تا کنون خلق شده است، و «سزار رابه‌خو» که یک چهارم عمرش را در پاریس گذرانده است، هرگز ویژگی یک شاعر پری را از

بین بودن گریز و گزیری نیست، برای داشتن نقشی در تغییر واقعیت، باید از دیدن آن شروع کرد.

۱۲ - «انجل راما» اخیراً در متنی نشان داده است که

تبعید پس از کودتای ۱۹۶۲ برای تعدادی از نویسندگان برزیلی چقدر بارور بوده است. به گفته وی «ماريو پدروزا» در شیلی، «فرا گولار» در آرژانتین، «دارسی ریپور» در اروگوئه، و «فرانسيسكو ژولیانو» در مکزیک نه تنها خود را بعنوان سفیران فرهنگ برزیل، که تا آن زمان برای امریکای لاتین اسپانیایی زبان نشناخته بود، مشخص کرده اند بلکه به نوبه خود توانستند از نویسندگان امریکای لاتین اسپانیایی زبان که در برزیل نا شناخته بودند، بهره بگیرند. قطعاً امکان چنین تبادل و ارتباطی را در شرائط «عادی» بعید بود فراهم کرد. چه «عادی» در امریکای لاتین به معنی بی شبی متقابل کشورها از یکدیگر است.

می توان فکر کرد که وضعیت برای نویسندگان امریکای لاتین که دور از میهن بزرگ، در کشورهای که به زبان دیگری سخن می گویند و در جوامعی که هیچ شباهتی با جوامع ما ندارند، زندگی می کنند به روشی نامساعدتر است. اما من فکر می کنم که با همه اینها در اینجا نیز می توان نمونه های مثبت بسیاری را بر شمرد. موجهای پناهندگان امریکای لاتین که در سالهای اخیر به اروپا آمده اند حداقل در ایجاد شناخت، متقابل واقعی تری نقشی موثر داشته اند، شناختی که کمک امکان فراتر رفتن از فولکلور ساده، میبوت شدن توریستی و تبلیقات دروغین را فراهم می سازد. بعلاوه انشاگرها و جدلها به ایجاد دیدی «جامعتر» از واقعیت هر دو طرف منجر شده است. در عصر چند ملیتی ها که اتوموبیل و ایدئولوژی در سطحی جهانی ساخته می شود، برخورد متضاد واقعیت های متخاضم می تواند تضادهای جهانی واحد را که در آن رفاه و آزادی چند کشور با فقر و ستم در اکثریت کشورهای دیگر مربوط است بیشتر روشن کند. تضادهایی که همانقدر در کشورهای حاشیه وجود دارد که در کشورهای مادر.

تبیین را اگر بعنوان تماس اجباری با واقعیت های ناشناخته در نظر بگیریم، می تواند با آشکار کردن برخی یگانگی های جهانی بارآور باشد. من با آنچه که انتخاب می کنم و با آنچه که رد می کنم شکل می گیرم. فرهنگ های کشورهای مادر با گذشته پر بارشان سخن بسیار برای گفتن دارند، اما نشانه های خستگی و فرتوت بودنشان نیز روشن و آشکار است. ما برای اموختن به جوامعی که به سطحی از رفاه رسیده اند بسیار چیزها داریم اما آنها نیز به ما بسی چیزها می آموزند. مثلاً اینکه توسعه اقتصادی نباید هرگز بخودی خود هدف قرار گیرد و اینکه توسعه اقتصادی همیشه انسان را رهاتر و خوشبخت تر نمی کند و گهگاه به بردگی او نیز منجر می شود.

بدین ترتیب من افق دیدم را وسعت می بخشم و ابزارهای جدیدتری را بدست می آورم تا زمانیکه دیر یا زود، لعظه بازگشت فرا رسد و می باید سرزمینهای را که اکنون دیکتاتورها ویران می سازند دوباره بارور ساخت، بتواند برای انتخاب و آفرینندگی بکار آیند. تبیین که همیشه حاصل يك شکست است، ره آوردی جز تجربه های دردناک ندارد. درهائی را می بندد، اما درهائی دیگری را می گشاید، مجازاتی است و نجاتی، در عین حال آزادی است و مسئولیت، بهره ای تاریک دارد و بهره ای روشن. ●



گروستن. يك قدم بیشتر نیست. و از آفرینش ادبی ای که همچون لطف به دیگران تصور می شود تا «فرور ریختن توهمات» فاصله چندانی نیست. بدین معنی تعدادی از نویسندگان در تبعید به بحرانی شبیه بحران مبارزین سیاسی «پیش آهنگ» دچار می شوند. اگر واقعیت به آن سرعت که من می خواهم تغییر نمی کند، من منتظر نمی مانم، از این به بعد از واقعیت سیاسی جلو می رزم. اگر «توده های مردم» مسیری را که روشنفکران «برای» آنها مشخص کرده اند دنبال نکنند، پناگاه به «این مردم کثافت» تبدیل می شوند. اگر جهان آنچه من تصور می کنم نیست، پس لیاقت مرا هم ندارد. تبعید تضاد بین اهمیتی که روشنفکر برای خود قائل است و میزان حقیقی تاثیر او بر واقعیت را آشکار می کند.

۱۱ - تبعید خطر فراموشی را به همراه دارد. اما گهگاه حافظه من که همزمان با خود تغییر می کند، برایم دام می نهد. آیا زمانی که واقعیت در من هراس ایجاد می کند با چون مطابق میل من نیست مرا بخشم می آورد، ساده نیست که به گذشته پناه ببرم؟ و آیا به گذشته همچنان که واقعا بوده است و یا به گذشته ای که خود اختراع می کنم، بدون آنکه رابطه ای با نیاز های کنونی ام داشته باشد، پناه می برم؟ اکنون که زنده است مقاومت می کند. گذشته که اینک آرام گرفت، مطیع است. با من کمتر یکی به دو می کند و می توانم هر آنچه را که خود در آن می بهم بیابم گهگاه فراموشی خود را بصورت بزرگداشت گذشته نشان می دهد. این عذر ترس است، متحجر شدن در اندوه گذشته، نه تنها می تواند وسیله ای باشد برای انکار واقعیتی که باید در تبعید با آن برخورد کنم و واقعیت کنونی کشورم، بلکه همچنین می تواند وسیله ای باشد برای نفع واقعیت گذشته ام.

با اینها و شگفت اینکه، ره آورد تبیین فاصله اینست در مکان و زمان که می تواند برای یافتن ابعاد واقعی هر چیز و حد و اندازه هر کس در رابطه یا دیگران، و برای روشن ساختن نقش نویسنده در کار عظیم جمعی ای که در آن شرکت دارد مفید باشد. نه توانائی مطلق و نه خواری و زیوتی. از روشن



# من يك بربرم

ماتن سخنرانی سعید میرهادی (سعید) در مراسم دریافت جایزه ادبی آکادمی هنرهای زیبای بایرن (آلمان) - ۱۹۹۱  
ترجمه: ع. آهنبین

من يك بربرم  
خانم ها و آقایان محترم  
من يك بربرم  
زیرا .....



سعید در سال ۱۹۶۷ در تهران زاده شد. در سال ۱۹۶۵ بعنوان دانشجو راهی مونیخ شد و برای زمانی طولانی در آنجا ماند. چرا که فعالیت وی علیه رژیم شاه بازگشت او را غیرممکن کرده بود. او تنها در سال ۱۹۷۹ به همراهی لوتیزه رینزر، پس از سقوط شاه وارد خاک ایران شد. اما بعنوان مخالف بنیاد گرایان شائسی برای يك آغاز نوین در کشور خود نلید.

تجربه های این سفر به ایران در مجموعه شعر « آنجا که میمیرم غربت من است » بازتاب یافته است. سعید پیش از آن با مجموعه کوچک « عاشقانه ها » شناخته شده بود.

در نمایش رادیویی از سعید از ۱۹۸۶ بارها از سوی فرستنده های رادیویی آلمان پخش شده اند. از مجموعه شعرهای عاشقانه « با من شب باش » تنها يك نشر شخصی در دست است. آخرین مجموعه شعرش در پائیز ۱۹۹۰ با عنوان « آنگاه فریاد می کشم » تا سکوت باشد. انتشار یافت.

سعید در سال ۱۹۸۵ جایزه ادبی شهر مونیخ را دریافت کرد. در سال ۱۹۹۰ برنده کمک هزینه سه ماهه تحصیلی خانه نویسندگان اشتوتگارت شد. و در ۱۹۹۱ جایزه دالبرت - فن - کامپسور، از سوی آکادمی هنرهای زیبای بایرن به وی اهدا گردید.

آثار کنونی سعید (به زبان آلمانی) عبارتند از « عاشقانه ها »، که هم اکنون برای چهارمین بار تجدید چاپ می شود.

و آنجا که میمیرم غربت من است » با مقدمه

ای از لوتیزه رینزر، که برای سومین بار تجدید چاپ می شود. به همراه « عاشقانه ها » و گفت و گویی با جینو کبه لینو. نمایشنامه های رادیویی « من و شاه » و « اعتراف آیت الله » مجموعه شعرهای عاشقانه « با من شب باش » و « بالاخره مجموعه شعر « آنگاه فریاد می کشم تا سکوت باشد »

خانم ها و آقایان محترم  
من يك بربرم

زیرا همواره بر این باور بوده ام که صدام حسین - این نوربخشی کزوا و نازپرورد صنایع نظامی شرق و غرب - يك قاتلست است؛ بسیار پیش از آنکه او به سرزمین من حمله ور شود. و ۸ سال تمام با پب ها، موشک ها، گازهای خردل وستی، آن را ویران سازد. و نیز، بسیار پیشتر از آنکه، او تنها در يك روز، پنج هزارتن از کردها را در حلبچه با گاز سمی تولید شده در آلمان - کشتار کند. و همچنین بسیار پیش از آنکه، این دیکتاتور، به کشور دیگری یورش برد و آن را به اشغال درآورد.

من يك بربرم

چون من صدام حسین را يك جنایی می دانستم، بسیار پیشتر از آنکه، بوی مقدس نفت، شامه حساس افکار صوموسی اروپایی را آنچنان تحریک کند، که سرانجام آنها نیز، جانی را جانی بنامند.

من يك بربرم

زیرا که نه در شورای نظارت شرکت ام. بی.

ب (گاز خنجات اسلحه سازی سرشمیت، بولکرو و بلوم سم)، عضویت دارم و نه یکشنبه ها در کلیسا برای صلح دعا می کنم.

و من يك بربرم

زیرا بر این باور بودم، که جنگهای صلیبی، گویا زمان درازست که پایان رسیده اند؛ اگرچه ایثاله ها آن را به صدای بلند اعلام کرده باشند. اکنون درس بزرگتری را به وسیله رئیس جمهوری آمریکا آموخته ام.

من يك بربرم

زیرا که استقلال رأی اروپاییان را باور داشتم. آخر آنها سالهاست که از چیزی جز «خانه مشترک اروپا» سخن نمی گویند!

من يك بربرم

زیرا من آزادی مطبوعات را باور کرده بودم، و غیر ممکن می دانستم که رسانه های گروهی اروپا، بر سانسور نظامی ژنرالها گردن بگذارند.

من يك بربرم

زیرا که من حتی در این لحظه، با مردم غیر نظامی عراقی احساس همدردی دارم؛ مردمی که هفته هاست زیر تهدید بمباران ها در عذاب اند. پب هایی که درست برسیده. همان سازمان ملل متحد منحوس شده اند. که بنام آن هم اکنون «بزرگترین نبرد هوایی تاریخ جهان» صورت می گیرد.

و من يك بربرم

زیرا که من همچنین، و درست امروز، نمی خواهم آن جمله را از یاد ببرم، که ویلی برانت، نه به گونه ای اتفاقی، در نهم نوامبر ۱۹۵۱ برزیان آورد «دیگر چشم نهندیم، وقتی بی عدالتی رخ می دهد.»

و من اقرار می کنم

خانمها و آقایان بسیار محترم،

و با افتخار نیز اقرار می کنم، که من الفبای بربریت خود را در اینجا، در مهاجرت دوگانه ام آموخته ام. به یاری فرهنگ اروپایی، و به یاری دوستان اروپایی ام؛ همان «دستانی که یاری تمیز دادن ترجم را از تحمل غیر و تحمل غیر را از برادری دارند.

و اکنون آکادمی هنرهای زیبای بایرن، بنیاد روبرت بوش و انستیتوی آلمانی، بعنوان زمانی بیگانه از دانشگاه مونیخ، این بربر را به دریافت جایزه ای تشویقی مفتخر کرده اند. من این تشویق را تنها می توانم مشابه تأیید بربریت خود درایم، که مرا وادار می سازد - بی توجه به غرایز و انگیزه ها، مذاهب و رنگ پوست ها -

صرف نظر از آنکه بهای آن چه باشد، و اروپا زندگی را تا چه اندازه بر آدمی دشوار کند، و هر اندازه که این گرمی خطابه نامناسب جلوه کند - به آن شعاری پایبند باشم که برای من از زمان جوانی نه تنها تصویر اروپا، بلکه حتی خود مرا شکل داده است:

آزادی، برابری، برادری. ●

# مه ریزان



خراب و مست آباد  
ز عمق جنگل غیس آمد.  
نشست و فاصله اش با من  
حصاری از مه سرد،

و بارش تاریک برگهای کبود!

بود:

سرخس به شانه‌ی شیا

های های من بارید

چنان چو نم نم باران

بر آستانه‌ی صبح

●●●

درون جنگل

از عمق تاریکی،

میان شریقت و آواز

به مهربانی گفتم:

و هلا

ولا

خدا حافظ!

بهار پنجره اش را بست،

پگاه و پنجره و قمری و نسیم لوند،

همه به جنگل آتش گرفته می مانست

نشسته در مه و دود و سکوت و خالیزار

و نی که می دمید در آن چوپان

خمش گشت و نهی شد ز هابوری رومه

●●●

به چلهای که چهل سال منتظرش بودم

رسید و پاروچین

گلشت از من و گم شد درون جنگل تار

و تارو

تارو

تارو

تارو

بارش تاریک...

بهار چیست؟

شگفتا

دگر نمی دانم!

●●●

به زیر باران

درون جنگل غیس

- که مات بود و کبود -

میان حسرت و پرواز

به خاموش گفتم:

تمام شد!

دگر دوباره نمی آید عشق

بر آستانه‌ی جنگل

لوند و آفتابی و سبز!

دگر چو شعله نمی تابد

هی تایی

بر سراچه‌ی جان!

دگر شکوفه و شبنم

- به ضرب ساز نسیم -

به هم نمی تابند

درون شعله‌ی صبح!

سکوت بود و نم نم باران بود

برگ ریزان بود...

۲۹ دی ۱۳۶۹

## در پشت پنجره

به تماشای خیابان بلندی که پراز خاطره تنها نیست  
 پشت این پنجره می مانم  
 شهر را  
 با من تنها شده حرفی نیست  
 وان درختی که فراسوی افق های تب آلود نگاهم را پُر می کرد  
 و طنین تپش جان جوانم را  
 به ترنم های تم نم باران بهاراتش می آمیخت  
 از تگرگ ناگاه

## رضا مقصدی

برگ و بارش ریخت.

آه ....

ای روح بزرگ عشق  
 ای عزیز که ترا با من پیوند کهنسالیت  
 باز با زمزمه باران  
 پشت این پنجره می مانم  
 از تو با این دل تنها شده می خوانم.

## محمود فلکی

### لحظه های بی سر

اینگونه که خاکستر از خاک می روید  
 و نام شهر  
 در لحظه های بی سر  
 به سر می دود  
 پیشانی تاریکت  
 چگونه از رقبای ستاره می گذرد؟  
 سنگ، همیشه زیباتر:  
 سنگ - ستاره  
 سنگ - ماه  
 و سنگی که بر آن تکیه می زنی  
 و روزهای نیخ نما را  
 به آنسوی هستی چشمانت  
 کوچ می دهی  
 و راز انگشتانت را  
 به شکم درختی می سپاری  
 که در نفس دریا  
 گل می دهد.  
 اما، آنگاه  
 که نگاهت  
 برمی گردد،  
 صدای ماشین  
 از ارتفاع نقت و آبه ها  
 پیشانی ات را کبیر می کند؛  
 باز، خاکستر  
 و لحظه های بی سر.

## کیان و شمس اسحاق

### بر کرانهء کارون

شب - در گذر از  
 کرانه ی کارون  
 تنهایی و اندوه - چنان گریه  
 بنشسته گران  
 فتاده بر دوشم  
 لبکن نظری  
 به رود پرینده:  
 بس نغمه و بس ترانه می ریزد  
 در خاموشی گزنده ی گوشم  
 آنکه، دل من

دوباره می توفند...

\*\*\*

پیراهنی از نسیم

می پوشم

جامی، ز می ستاره

می نوشم

آنگاه: روان به راه شیدایی

از زمزمه ی شبانه

مدهوشم...

اهواز

## کیومرث حبیب زاده

### چنگال فرو برده...

چنگال فرو برده در دل خاک  
 دیری ست چناری پیر  
 که تپاهی این قوم خفته را  
 می زند رنگ  
 می کند تصویر

و اندر آن پای آن چنار کهن  
 قفسی آهنین و قفلی چند  
 که در آن آب می شود شمع  
 که دمی نیست گشته به بند  
 در همه سالهای هلمت و درد  
 هر چه سر خم به ساحت او بود  
 هرگز از درد ما نشد آگاه  
 آن کلام نیاز ما نشنود

قلل ما هسته ماند چندان تا  
 هست زنگار و دیگوش نکشود  
 \*\*\*

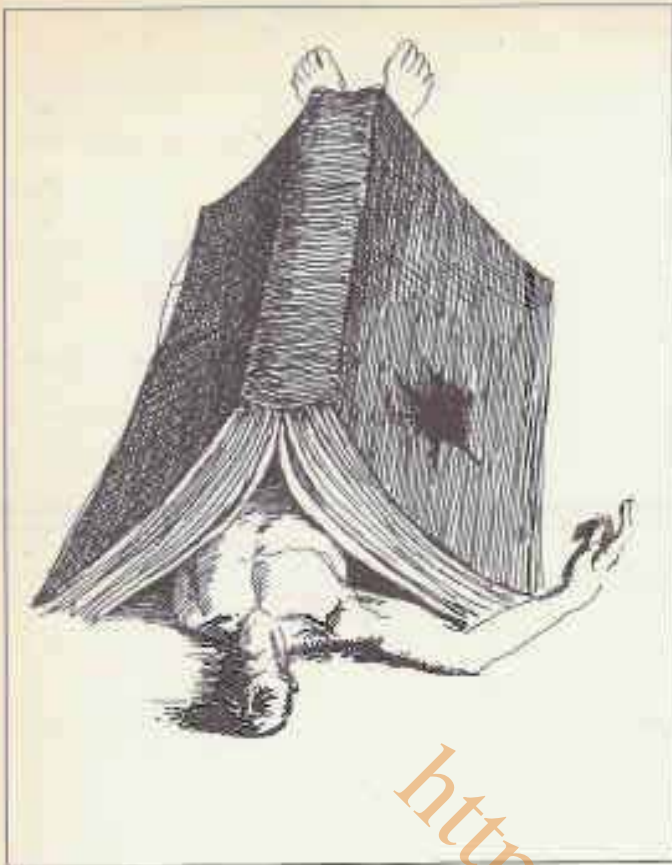
واندر آن پای آن چنار کهن  
 قفسی آهنین و قفلی چند  
 که در آن آب می شود دل ما  
 که همه عمر مانده در این بند



# گالگشت

## گزیده اندیشه هائی درباره شعر

ترجمه : م . م . صحر



آنچه می خوانید گزیده اندیشه هائی است درباره شعر که برخی از شاعران و منتقدان ادبی بیان داشته اند. مطالعه این اندیشه ها می تواند به ژرفتر کردن افکار و آفرینش شاعرانه آغازگران و میانه راهان کار شعر باری رساند. و نیز حرکت از این نظرات ، خود می تواند موضوعی برای مطالعه گسترده تر فراهم آورد. از این رو می توان به بحث هائی از این نظرات که برای تعمق و مطالعه بیشتر ضروری به نظر می آیند ، یا درحقیقت سئوالی را طرح می کنند ، اندیشید :

# ژاک اودی برتی Jacques Audiberti  
(1899-1965)

« شعر چیست ؟  
شعر انرژی است.  
شاعر کیست ؟  
انسانی است آگاه. »

# جورج باتای George Bataille  
(1897-1962)

# ژرژ باتای

« پیش از این می پنداشتم که تنها ، نفرت به شعر واقعی راه دارد. به نظرم می رسید که شعر ، مگر در خشونت ، معنایی قوام یافته نخواهد یافت. اما در واقع شعر تنها هنگامی بیانگر این خشونت بود که برای فراخواندن «ناممکن» می کوشید. »

# گوتفرید بن Gottfrid Benn  
(1886-1956)

# گوتفرید بن

« شاعر هرچه بیاموزد ، کم آموخته و هرچه کار کند بقدر کفایت تکوینده است. او می باید در همه چیز حضور داشته باشد. و راه خود را بسوی جهان امروز دریابد. باید بداند که در این هنگام ظهور بر این زمین ، غریبه ، زمان روی کدام عهد ایستاده است. »

# موریس بلانشار Mauris Blanchard  
(1890-1960)

« یک شعر چنین قوام می یابد :

چون بهمنی شکل می گیرد ، و اگر شعر باشد ، واقعی جلوه خواهد کرد. به صورت شعری برپا ایستاده ، با یک آغاز و یک میانه و یک پایان ، و این همان اصلی است که گروهی نه چندان اندک از سوررئالیستها از آن روی برتافتند و شکست خویش را فراهم آوردند. زیرا بر این گمان بودند که با چنگ افکندن در میان تصویرها ، به همان شیوه که مگس ها را شکار می کنند ، که گویی می توان همچون یک اسب ، وجودی شکل یافته و سامان ساخت ، غافل از آنکه وقتی به میان دستان خود درنگرند

<http://dialogue.org>

جز لاشه مگسی بگفت ندارند. «  
و در یک شعر زنده ، گونه گون صور خیال همواره پیدا و نابیدا می شوند و باز اندکی آنسوی ترک جلوه می کنند. چونان خرد ماهیان در میان جریانهای خود. »

Alexandre Blok  
(1880-1921)

# الکساندر بلوک

« کیست یک شاعر ؟  
مردی که به ابیات می توسل ؟  
نه ، هرگز !  
شاعر اوست که ضرب و آهنگ با اوست. «  
« هنر ، حقیقت از پیش احساس شده است «  
« هر شعر خیمه ایست گسترده بر بلندای واژگانی چند که ستاره سان فروزانش می دارند. به بین این کلمات است که شعر موجودیت می یابد ؛ هرچه این واژگان از متن دورتر آیند شعر به تاریکی بیشتری می گراید. »

Roger caillols  
( 1913-1978 )

# روزه کایو

« گفتگوهاست بر سر آنکه شعر موهبتی است یا حرفه ای ، همواره سخن از «الهام» به میان می آورند یا از «کارروزی» می گویند بی که به گوشه چشمی تأثیر این بر آن را در نظر آورند. همواره از سرآسودگی شاعر را چون انسانی که یاری الهام به همراه اوست فرا می نمایند. اما بزودی برای یافتن منشأ و مبدای این «الهام» - که گویی از لراز قلب اسرارآمیز بر برگزیدگان فرود آمده است - دچار گرفتاری می شوند. گویی آنکه الهام ، موهبت شعر را به ناگهان ، از میان این برگزیدگان می کشد بی آنکه هیچ و هرگز به رنجی بایسته برای آن ناکت آن شاستگر یافته باشند. اما حقیقت نه این است...  
و نه او آفریده الهام

**\* پییر وورلدی (1889-1960) Pierre Reverdy**

« شعر از برای زندگی دو حکم آتش است از برای هیوم. »  
« هنر نه کار احساسی، که کار "ایرازی و بیان" است. »

« شعر نه در زندگی است و نه در چیزها. و نه آن است که از این دو در وجود آید. بل، آن چیزی است که شمایان بر این هردو ان می افزائید. »

« شعر يك بازی ساده، ذهن نیست و نیز شاعر از برای تفنّن یا از بهر تفریح دل عامی چند، نمی سراید. آنچه او را نگران می دارد، آتش درون اوست و رابطه هائی که او را به رخم همه پندها و دیوارها، به جهان احساس و جهان بیرون پیوند می زند. »

**\* پل والری (1871-1945) Paul Valéry**

« شاعری که سرگرم تکثیر چهره هاست، درخوشش گرم آفریدن زبانی در حال زادن است. »

« گروهی از گمان، از شعر، اندیشه ای چنان مبهم می آفرینند که خود گرفتار ابهام پراخته خود می شوند و بنا دوست، آن ابهام را در جای "اندیشه، شعر" می نشانند. »

**\* فدریکو گارسیا لورکا Federico-Garcia Lorca (1898-1936)**

« اینست آنچه برعهده شاعر است :  
دوست داشتن در معنای اصیل کلام : روح بخشیدن...  
اما از من نپرسید که کدام يك حقیقی و کدام کاذب است، زیرا حقیقت شاعرانه اصطلاحی است که معنا و جایگاه مفهومی اش همواره در حال دگرشدن است. آنچه دوزخ دانسته روشنایی است، نزد مالارمه می تواند زشتی باشد. و چنانکه برهنگان مبرهن است، می باید شعر را دوست داشت. من نگزیدم که به ناروشنی سخن گفته ام؛ آشکارا می گویم : برای آنکه شعر، رها و عریان در آغوش ما افتد، می باید که با تقری و غیرتی بایسته در جستجوی آن باشیم. [...] آنچه شعر به هیچ بهانه دجالی نمی شعر "بی اعتنائی" است، بی اعتنائی، تخته پوستین شیطان است. و خود هم اوست که در جامه سبکسر و بی شرم کفایت و فرهنگ در کوچه ها به نطق غیراً پُرگویی می کند. »

**\* فرانسیس پونژ Francis Ponge (1899-1988)**

« باری، امید در شعری است که همراه با آن، هستی از آن گونه، روح آدمی را فراچنگ آرد که سخن گفتن از خاطر او بیرون شود و پس آنگاه طرح زبان گفتاری نو در افکند. بر شاعران نیست که در چنین رابطه های انسانی خود اسیر آیند، بل بر آنانست که به زرقاها فرو شوند، به هزار تری اصماق، و جامعه، خود آنان را به زرقاها خواهد برد و عشق پایبندشان خواهد کرد. »

« آنان فرستادگان جهان خاموشند. همچنان که گرفتار لگنت اند، در شب کلمات نفوذ می کنند. تا آنکه سرانجام، خود را در سطح ریشه ها باز یابند. در آنجا که قواعد و اشیاء به یکدیگر درمی آمیزند. »

« اولین گونه است باری، که به رغم عادت جاری، شعرها بیش از هر هنر و دانشی ارجمند است و نیز اینچنین است که شعر حقیقی با آنچه اینک در "دیوان های شاعرانه" توان یافت، از یکی گوهر نیست. شعر راستین آنست که به پای خود روانه بازار نمی شود، گوهری از اینگونه را در سیاهه های پر شور شمایانی چند خواهید یافت که بی توقفی در پی پیوند های تازه تر می کوشند. »

**\* امیه سیزو Aimé Césaire (1913)**

« شاعر آن وجود بسیار کهن است و بسیار تو، بسی سهل است و بسی دشوار. »

« در مرزهای رؤیا و واقعیت، روز و شب، میان غیاب و حضور، و در میان برخاستن ناگهانی توفان های درون، جوینده و یابنده، کلام عبور توانایی و هدلی ست. »

**\* رنه دُمال René Daumal (1908-1944)**

« شاعر ما را در جدالی که میان او و توهم برهاست مشارکتی می دهد. از خویششان خود و از شورش های درون سخنی می گوید و اختیار کلام به شیفتگی ها و هوس ها و حس های خود می سپارد تا بایسته تر بر آنان برشورد و تپک تر بر آنان ظفر بابد و در گوید واژگانی به سزا در بندشان آرد. »

**\* روبرت دسِنوس Robert Desnos (1900-1945)**

« براستی، اینک یکی از خواست های من آنست که شعر کمتر گویم. »

« در حوالی سالهای ۱۹۲۰ شعرهایی دیدار می کردند که من و گروهی از یارانم واقفیشان را انکار می کردیم و اینک بسی دیرباب و نادرند. آن روزها ما بر آن بودیم که شعر متعالی از دم زادن تا گاه مرگ در شعور ناخود آگاه شاعر، که جز به آشکار کردن پاره های ارادی آن توانا نیست - قوام می یابد و به کمال می رسد. »

« اینک بر آنم که که هنر (یا چنانچه بخواهید؛ جادویی که امکان هماهنگ کردن الهام و زبان و تخیل را فراهم کند، طرح کوششی متعالی برای نویسنده به ارمغان آورده است. »

**\* پل الوار Paul Eluard (1895-1952)**

« شاعر آنست که بسا پیش از آنچه که دیگران برخوردار از الهامش می دانند، خود الهام دهنده و الهام بخش باشد. »

**\* لئون پُل فارگه Léon - Paul Fargue (1876-1963)**

« گیسوان تفرّج خود را کوتاه کن. اندکی نیز به الهامش را. بگذار چشمانت میان انگشتانت را بنگرند. پوست از سر خود ستایی بر کن. يك کلام بزرگه يك فریاد شادمانه است. یکی کلام، تنها یکی کلام، بجا و برحق از تو قنأ دارم. »

**\* رابرت فراست Robert Frost (1874 - 1963)**

« يك شعر با بُفرضی در گلو آغاز می شود، [...] يك شعر هنگامی به کمال می رسد که عاطفه ای اندیشه، هماهنگ خود را بیابد، و این اندیشه، کلمات مناسب و همخوان را. »

**\* هوگو ون هولمانستال Hugo Von Hofmanstal (1874-1929)**

« شما مرا به اینجا فراخوانده اید تا برای شما از يك شاعر سخن بگویم. اما من هیچ چیز فراتر و بیشتر از آنچه شعرهای او روایت می کنند، نمی توانم گفت. نه درباره او، نه درباره هیچ شاعر دیگری، و نه درباره شعر بطور عام. »

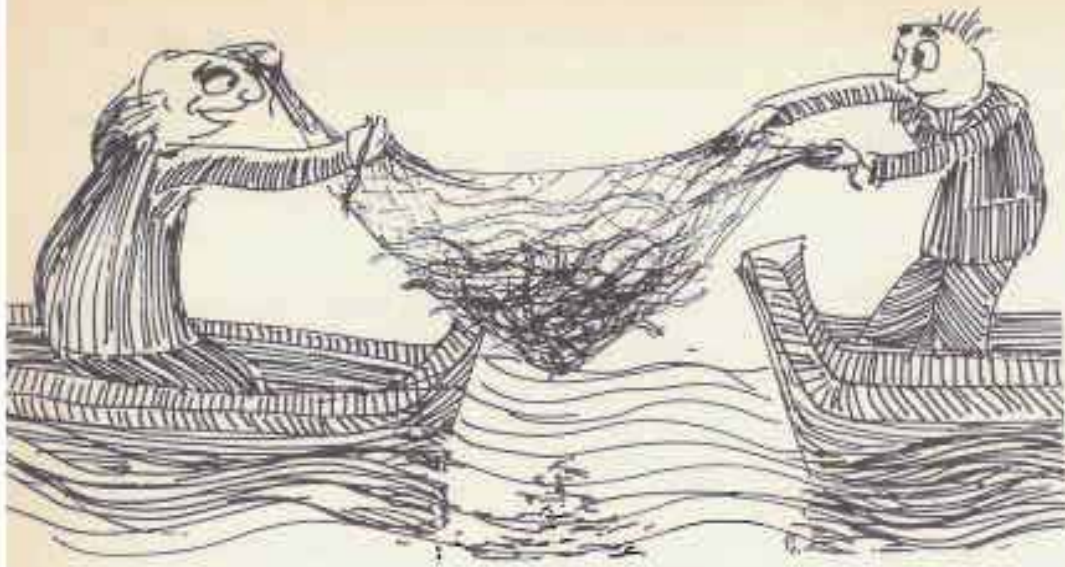
« در نیاسی دریا را هرگز از ماهیان باز نپرسید، خاصه آنکه دریا، دریاست و دریا جنگل نیست. این است آنچه باید از شاعران آموخت. »

# سکوت

## شکسته

زیگفريد لنز

ترجمه: هما همايون



در باره لنز

زیگفريد لنز در ۱۷ مارس ۱۹۲۶ در لیک پرونس شرقی به دنیا آمد. شهری که امروز الیک نامیده می شود و به لهستان تعلق دارد. با انتشار اولین رمانش: «شاهین هاشی در هوا پودنده» - سال ۱۹۵۱ - در زمره یکی از برجسته ترین شخصیت های ادبی آلمان قرار گرفت. می گوید:

« من به عنوان یک نویسنده، تغییر جامعه و دنیا را به نحو دقیق و حساب شده، از طریق ادبیات ممکن نمی دانم. تنها اشاره و اشاره، مدرک، همین کافی است.

... کتابهایم همه اندیشه ای را تعقیب می کنند: انتقاد اجتماعی یا اخلاقی ... اما وقتی می خواهم اندیشه ای را مطرح کنم می دانم این اندیشه باید پنهان باشد، شاید تا حدی غیر قابل دسترس. گهگاه باید تنها گوشه ای از آن را آشکار کرد...»

داستان سکوت شکسته یکی از دوازده داستان مجموعه «عرق آلوده» است. دوازده داستان مستقل که با فصل مشترکی به هم پیوند می خورند: همگی در دهکده ای به نام پولرپ اتفاق می افتند و از مردمی حکایت می کنند که همگی «فدرسن» نام دارند.

خواننده که مخاطب این داستان

های گزارش گونه است با گرفتار متوان همسایه و خود را ساکن این دهکده و در نتیجه یکی از فدرسن ها می بیند. هرچند شاید در نظر اول خلق و خوی این مردم به چشمش شکفت می نماید.

مترجم

همسایه هالدر پولرپ در خانواده زندگی می کردند که بویست سال تمام یک کلمه باهم حرف نزده بودند. با اینکه کشتزارهایشان چسبیده به هم بود. بچه هایشان در یک مدرسه درس می خواندند و مرده هایشان را هم در یک گورستان دفن می کردند. هر دو خانواده همچنانکه حدس زده می شود، فدرسن نام داشتند. پس ما هم مثل مردم پولرپ، برای تشفیجین آنها از هم یکی را فدرسن شرقی و یکی را فدرسن غربی می نامیم. اینکه آنها حاضر نبودند باهم حرف بزنند به این دلیل بود که هر یک دیگری را، چطور بگویم، پست و تبیه کار و حتی اشغال میدادند. نفرت و تحقیر آنها نسبت به هم از چنان عمق و گستردگی برخوردار بود که هر دو خانواده را به فکر تغییر نام انداخته بود. نیتی که البته عملی نشد چرا که هر یک انتظار داشت دیگری این کار را انجام دهد و چنین بود که هر دو همچنان فدرسن ماندند و هر وقت یکی از آنها می خواست از طرف مغفور نام ببرد،

از جانورشناسی کمک می گرفت و نام هایی چون «گرگ هاء»، «قورباغه هاء»، «مارماهی هاء»، «اقمى هاء» و گناه راسوهای خاندان را به کار می برد. ریشه این نفرت و قهر بویست ساله را دیگر کسی به یقین نمی دانست. چند تاشی از پیرترها علت ماجرا را گم شدن یک چرخ گاری می دانستند. بعضی ها به بزدلیه شدن تخم مرغ هایی از لانه، مرغ ها اشاره کرده اند. از خراب شدن یک پرچین چوبی هم گفتگو به میان آمده است. ولی به نظر من علت ماجرا چندان مهم نیست و پرداختن به آن ضرورتی ندارد. اما شاید دانستن این نکته جالب باشد که هر دو خانواده برای نشان دادن این نفرت همیشه هرچه از دستشان برمی آمد می کردند.

مثلاً اگر در یکی از این دو خانواده، از خانواده دشمن گفتگو به میان می آمد، بچه های کوچکی که حضور داشتند خود بخود ادای بریدن گلو را درمی آوردند. شوهرخواهر من مدعی است در این مواقع



حتی بچه های شیرخوار هم رنگ به رنگ می شدند، که به نظر من باید تفسیر نادرستی باشد. باوجود این تودیهی نیت که اعضای هر دو خانواده همیشه در برخورد های اتفاقی با مشت گره کرده روی از هم می گرداندند، یا صدای «ایش» تحقیرآمیزی پس اختیار از دهانشان در می آمده است.

خوب، تا اینجای مطلب کسی را به شگفتی واهی نماند. داستان هایی از این دست را بی شک هرکس بارها شنیده است. ولی شاید حیرت کنید که بشنوید در یک شب طوفانی این سکوت کینه توزانه شکست، اما بگذارید ماجرا را به ترتیب از ابتدا برایتان بگویم:

یک شب، پس از دویمت سال قهر، از هر خانواده نماینده ای با قایقش به دریا رفت تا سبد های مخصوص سید ماهی ها را خالی کند. فردریش مدرسن از طرف شرقی ها و لئو مدرسن از طرف غربی ها. در بولروپ همه آنهایی که گذشتارشان کنار ساحل قرار دارد حرفه سودآور ماهیگیری را هم یاد می کشیدند. از جمله فردریش مدرسن و همیتطور لئو مدرسن.

قایق های آنها، می خواهم بگویم همزمان از ساحل دور شد و روی آب های مات و کدر دریای شرق زیر آسمان کوتاه و تیره و بی جنبش شب به سوی تورها حرکت کرد. آسمانی از آنگونه که مازماهی های براق را به گردش می خواند. شرجی بود، چیزی بر شقیقه آدم فشار می آورد. نمی شد دلواپس نبود. مرد ها که مبتدی بود یکدیگر را شناخته بودند و انمود می کردند که گویی تک و تنها میان دریا هستند و با پارو زدن های کوتاه به سوی ردیف ستون هایی که سبد ها به آن آویزان بود می رفتند. آنها قایق ها را جمع می کردند و تورها را از آب بیرون آوردند. بندهایش را باز کردند و محفول جادان مازماهی ها در قایق بودند که شب به نیتش، که به اشاره به دانایان راز فهمانده بود، عمل کرد! دلش را خالی کرد. به سرعت رعد و برق را راه انداخت. چیزی در هوا جابجا شد. تازیانه های باد آب را شوراند و پریشان کرد. موج ها به

پرواز درآمدند. تا مردها به خودآیند پارانی میل اما بر سرشان فروریخت و تاریکی ساحل را پس راند. موج ها و جریان های آب دست به دست هم دادند و از مردان پارو زن همه نیرو و چابکی شان را طلب کردند. آنها پارو زدند و پارو زدند، پس رانده شدند، باز پارو زدند. نمی خواهد وسواس به خرج دهیم. دستمان باز است که تا بفزاهیم آقایان دشمنان خونی را در تلاش خستگی ناپذیرنگهداریم. می توانیم مقاومت باد را در برابرشان بگذاریم. می توانیم همه عناصر چهارگانه را به میل دلمان به جنب و جوش درآوریم و هیچ محدودیتی نداریم. فقط در یک دم مخصوص باید از قصه پیروی کنیم. باید قایق های دشمنان خونی در اثر باد و طوفان و موج های بی هدف به سوی هم رانده شوند، از میان طوفان سربرآورند سپس در فاصله کسی از هم قرار بگیرند. یعنی همین هم شد.

قایق ها بی اینکه مردها بفزاهند به سوی هم کشیده شدند. همزمان بر قله موجی سوار شدند. به سوی هم - لاید با صدای شدید - پرتاب شدند، برخورد را تاب نیاوردند و واژگون شدند. هیچکدام شناسی دانستند و هر دو کاری را کردند که هرکس شفا نداشت در چنین هنگامه ای می کند: پرتاب در آغوش یکدیگر انداختند و دیگر به هیچ قیمتی حاضر نشدند یکدیگر را رها کنند. با هم فرورفتند، با هم آب خوردند و با هم از کف دریا کنده شدند. و همچنان نومیدانه یکدیگر را در آغوش گرفته بودند که موج بلند چند متر به سوی ساحل پرتابشان کرد.

می شود باز هم از نفس نفس زدن هایشان، زیر و بالا شدن هایشان، غلت و واغلت زدن هایشان همانطور که به هم آویخته بودند و موج از پس موج می بردشان و به ساحل نزدیکشان می کرد، حکایت کرد. اما به این پس می کنیم که بگوئیم بالاخره زمین را زیر پایشان احساس کردند. همراه هم کشش آب را تاب آوردند. به سوی ساحل پاکشیدند و به ساحل هم رسیدند. خوشبخت و همچنان چسبیده به هم. خستگی شدید وادارشان کرد بر زمین بنشینند. بازو به بازو.

گویاندرریش بعد از ۲۰ سال سکوت این جمله را به زبان آورده است: «حیف از ما می ها» و گویا لئو در جواب گفته است: «اره، حیف از ما می ها» و ویا بعد هر یک دست به جیب برده، بطری مرق نیشکری بیرون آورده و چند کلمه دیگر هم بینشان زد و بدل شده است. یعنی: «به سلامتی، فردریش!»، «به سلامتی، لئو!».

خوب ما حالا باید کسی وقت بگذاریم و بگذاریم بطری ها خالی شوند. تنها لازم است بگوئیم که آنها در خلال این مدت از بطری یکدیگر هم نوشیدند.

باری آنها خود را گرم کردند. بر شانه هم کوفتند. خاموش به دریای شرق که می کوشید خود را آشفته نشان دهد چشم دوختند. بعد خندیدند. بطری خالی را به دریا افکندند و همچنان دست در آغوش هم از ساحل سنگی بالا رفتند. از وسط جنگل گذشتند و به بولروپ برگشتند. در این که توانه ای هم زمزمه کردند یانه، اختلاف است ولی تردیدی نیست که تا خود میدان ده بازو به بازو رفتند. بعد تاگهان از هم جدا شدند. سرتاپای هم را با تعجب برانداز کردند. احتمالاً با ارواره های به هم فشرده و لب های نازک شده آنوقت لئو مدرسن گفت: «تورباغه» و فردریش: «سمورلکه» داراء بعد بهتر دیدند از هم جدا شوند و یکی به شرق برود و یکی به غرب.

از آن زمان به بعد دوباره سکوت غم انگیز و زیبا بین دو خانواده برقرار شده است. آنها به این نفرت دویمت ساله وفادارند و مردم بولروپ هم که کمتر پی جوی رویداد ها هستند، به این وضع خو گرفته اند.





بررسی کتاب

«مدتهاست اروس، نماد عشق افلاطونی به‌مراه حسن خلاقیت و آزادگی، زیر پوشش لیبدو نابدید گشته است. جهش تاریک لیبدو که با همه چیزهای پایید، نفرت انگیز و شرم آور، هم هویت است، با حدتی غریزی و تپاک، بیابنی تجدید می‌شود و به زندگی می‌پیوندد»

خط اصلی مضمون داستانهای کنیزو نوشته مشیرو روانی پور، در جهت غریزه جنسی و مرگ است. تمی یگانه که چارچوب قصه‌ها را بیگدیگز می‌پیوندد و مجموعه چهار قصه نخستین کتاب کنیزو را به یک واحد داستانی بلند نزدیک می‌کند. «لیبدو» در قالبی کنایی از نخستین صفحات «قصه کنیزو» اولین داستان کتاب، بشکل نیرویی کور و وحشی رخ می‌نماید و پرده‌های دردناک زندگی را رنگ فاجعه می‌زند. واقعیت قصه در ترکیبی از صحنه‌های وهم‌آلود و تصاویرهای سوررئالیستی جریان دارد. نویسنده واقعیت را از دیدگاهی ناتوالیستی با رویا و انسانه پیوند می‌زند و با این همه به بازآفرینی همان ویژگی و تصویر چهره دیوانه‌ای غریزه و مرگ می‌پردازد.

واژه «لیبدو» که در مفهوم امروزی اش پس از انتشار نظریات فروید به پهنه زبانهای غریبی راه یافت، به مفهوم نیروی روانی حامل تنش‌ها و کشش‌های جنسی است. نیرویی که عموماً زیر فشار جامعه و اخلاق و سرکوب اصل لذت جویی در رویایی با واقعیت، در ناخودآگاه پنهان می‌شود و به اشکال گوناگون در کثر روی‌های جنسی کز پدیدار می‌گردد.

روابط مردان با زنان در «کنیزو» از دیدگاه روانشناسی در مقوله کژروی جای دارد. قصه، زندگی نامه، روسپی

## کنیزو

مشیرو روانی پور

انتشارات نلوفر (تهران)،

چاپ دوم، تابستان ۶۹

۱۴۵ صفحه

## کنیزو در تلاقی

### لیبدو و نیستی

تیره روز بوشهریست. فاجعه زندگی زنی از آن دست که نمونه‌هایش در جامعه ما فراوان است. ساخت قصه به شیوه داستانهای پلیسی نزدیک است که کاربرد آن ابتدا در داستانهای بزرگ جلوی (یک زن خوشبخت) و سپس بهرام حنائی (با کمال تامل در میان قصه نویسان ایرانی رواج یافت خواننده از ابتدا در جریان مرگ قهرمان قصه قرار می‌گیرد و در جریان آن به چگونگی و چرایی این مرگ پی می‌برد. کنیزو مرده است و مردم جسدها را لایق دفن نمی‌دانند. جسدی که سرانجام تنها و غریب روی گاری سپوری رو به آسمان دارد. قصه از دیدگاه مریم، بشکریه نشی که تازه به شهر آمده نقل می‌شود. نویسنده در نحوه پرداخت داستان اما به قصه نویسی مدرن نزدیک می‌شود. تصاویر حال و گذشته به شکل تداعی‌های سیال در هم می‌رود. حال، همیشه خاطره انگیز است. نقل گوشه‌هایی از خاطره‌های مریم، هم زمان با گفتگوی مردان شهر در کنار جسد کنیزو، بیان واقعیت عینی در کنار آنچه از ذهن مریم می‌گذرد و ایجاد پیوستگی میان زمانهای حال و گذشته از طریق خاطره‌های مریم از کنیزو، از ویژگی‌های پرداخت متیرو روانی پور است.

رابطه مردان شهر با کنیزو، زنی که رویتاروشی با چهره دژم مرگ لکه



سنگ زندگی اش را از ذهن مردمان سخت زده نمی‌زداید. یجز بیان یک فاجعه اجتماعی، تصویری از شاهنجاری روانی نیز هست.

شاهنجاری ای که در قصه بعدی «شب بلنده» روایت مرگبار دخترکی خردسال در تقابل مظلومیت باسنت - در قالب لجام گسیختگی غریزه در پس زمینه فقر تجلی می‌کشد؛ و دخترک را به کام مرگ می‌کشد.

از این دیدگاه، تصاویر ذهنی مریم در داستان «کنیزو» وقتی در انبار تاریک پسر می‌بود، گویاست: «...» تاریکی و صدای خزیدن مارها - فش - فش، انگار چیزی پرمی‌زد، قومی قیرمانند داشت، نرم بود و زیردست سرو می‌رفت... از دستهایش بالا آمد، باریک، سیاه... بزرگ شد... بزرگ و تمام انبار را گرفت، پیچید به کمرش و به لبش رسید... شکل مرده چاقی شد که مست بود، که زشت بود و می‌خواست او را خفه کند.»

مادر، مریم را چنین تماشای رقص کنیزوی فاحشه در میان مشتری‌های مستش نافلگیر می‌کند و او را به انباری تاریک می‌اندازد. در این قصه دیدگاه‌های مادر، محافظه‌کار و پاسدار سنت‌ها، مریم معصوم و مهرطلب، خانم معلم مریم، روشنفکری که جامعه را عامل فاجعه می‌داند، باهم در تقابل اند اما



سراتجام کنیزو به سرنوشت محتوم خود می پیوندد. سرنوشتش که نه تنها در چنان شرایطی اجتناب ناپذیر می نماید، که از دیدگاه مادر «برایش نوشته شده» معلوم معلومه تا دم مرگ».

از يك سو انتخاب مضامین در فضای موجود در ایران شگفت آور نیست. منیرو روانی پور در حال و هوایی که یکی از منتقدین آنرا «فضای عرفان زده و آرمان گریز سالهای شکست» وصف کرده که «اهل تسلیم و گریز و رفاه به بهانه گریز از سلطه ایدئولوژی برهنر» آرمان گریزی، فقر فرهنگی و فقدان خلاقیت هنری خود را با تخطئه انسان دوستی، عدالت طلبی و آزادخواهی توجیه می کنند، همچنان دلواپس حقوق از دست رفته زنان و مردمان محروم دهات جنوب کشور است. با این وجود صرف نظر از پرداخت زیبا و استادانه داستانها، مرگ فاحشه و فاجعه شب زفاف از مضامینی است که در نیم قرن اخیر، سخت مورد توجه قلم نویسان ایرانی بوده است.

بنظر یکی از منتقدین، اساس هنر کلاسیک ایران بر علائم و سمبل ها تکیه دارد. از قدیمی ترین آثار بدست آمده در تخت جمشید تا میتیاتورهای دوران ماقول، همگی حاکی از گرایش به نمایش نمادین اشیاء، طبیعت و انسانهاست. تفاوت اساسی دیدگاه چنین هنری با نظریه غرب، فقدان تمایز ها و جلوه های فردی در تصاویر انسانها و نادیده گرفتن شباهت عناصر طبیعی تصویر با واقعیت است. گوئی هنرمندان عهد متیق برای نمایش واقعیت ها از ایده افلاطونی اشیاء و طبیعت الهام جسته اند. این ویژگی در ادبیات با کاهش مضامین مشخص به خطوط اصلی و انجماد آن در سبک (استیلیزاسیون) رخ می نماید.

مضامین عاشقانه همواره پایان تراژیک دارند. معشوق را که همیشه چهره اش به ماه می ماند و قدش چون سرو، به اقیانوس می دهند و عاشق سوزانده سر به کوه و بیابان می گذارد و از درد هجران می نالد.

مضامین بصورت شماتیک، بیرون از زمان و مکان واقعی و دنیای جزئیات و ضرورت ها چوین می یابد. نوآوری در مضمون هرگز مورد توجه نویسندگان کلاسیک نبوده، و در شعر نیز چون موسیقی هدف، رسیدن به

پایه اساتید و امجاز در پرداخت و ردیف کردن واژه های تغز و زیبا در همان قالب های منجمد گذشته بوده است.

فقدان جلوه های فردی در نخله دیگری از ادبیات داستانی قدیم به این نحو جلوه گر است که اهمیت حوادث پخوری خود و پی رابطه با خلق و خوی اشخاص یا پرستارها پدیدار می شود. در قصه های چون چهل طوطی، امیرارسلان و چهل نزد بغداد، خصلت های قهرمانان قراردادبست و حادثه ها وسیله برای شناخت آدمها و شخصیت آنان بدست نمی دهد. همبستگی تنگاتنگ پرستارها و رویدادها در قصه نویسی قابل انکار نیست، لیکن در اینگونه داستانها یکی از آن دو، یعنی حادثه پیش از دیگری حائز اهمیت است و روحیه و افکار آدمهای قصه مورد نظر نیست. پرستارها چون مهره هایی تابع بازی سرنوشتند و فقدان پرداخت روانشناسانه، خصلت قضا و قدری و جنبه اندرزگونه قصه های قدیم را بارزتر می نمایند. علاوه خصلت های مشابه به عواقب یگسان راه می برند و تابع گونه ای قراردادند که خواننده را به نتیجه گیری اخلاقی مورد نظر می رساند.

پرداختن به منضم فرد و خصلت های فردی و روانشناسانه از ویژگی های ادبیات غرب است. اهمیت بخشیدن به پرستار که در آثار تورگنیف نمایان شد، همراه با داستانها و مقالات ادبی - هنری چیمپ در ادبیات مدرن به اوج خود رسید. هنری چیمز «توصیف خلق و خوا» را از تعاریف داستان می شمرد. تجلی ویژگی های هنر کلاسیک که به ناخودگاه جمعی راه یافته و بخشی از میراث فرهنگی ما را تشکیل می دهد، در آثار قصه نویسان و شاعران امروز شگفت آور نیست. بی آنکه نقش شرایط اجتماعی - سیاسی (خلفان تاریخی و پایداری ظلم و ستم و بیداد و لگدمال شدن حقوق انسانی) را در کار نویسنده و در گزینش مضمون و شکل بیان نادیده بگیریم، باید بر این نکته تاکید کنیم که بازگشت به خطوط اصلی هنر کلاسیک، راه یافتن به انگیزه های ناخودآگاهیمست که نویسنده امروز را بسوی انجماد مضامین و عمده کردن حادثه سوق می دهد و منیرو روانی پور از این قاعده مستثنی نیست.

گفتگو از کنیزو بی اشاره به

فضای قصه ها که رنگ و بوی جنوب را دارد و کاربرد واژه های جنوبی از زبان شخصیت های قصه که ویژگی نوشته های خاتم روانی پور است، ناتمام می ماند.

چهار قصه نخستین کتاب مورد نظر ما در جفره می گذرد. نویسنده با نمایش عناصر طبیعی مانند باد، و نزدیکی همیشگی دریا، به خلق فضایی ویژه راه می یابد. حضور دریا، نماد طبیعت مرموز در پس زمینه قصه ها با مضمون و تصاویر خشن جلوه گری های غریزه خوانایی دارد از این جهت به بعضی از رمانهای مارگاریت دوراس (مُراتو کانتابیله، ساعت ده و نیم یک شب تابستان و...) پی شباهت نیست. هر چند پس زمینه دریا شاید تنها وجه مشترک در آثار این دو نویسنده باشد. کاربرد منضم دریا در آثار دوراس، سمبولیک و آگاهانه است. در حالیکه در مورد کنیزو مکان جغرافیایی رویدادها حضور آنرا ایجاب می کند. در جفره اما، حضور همیشگی دریا و خشم ناگهانی و پیش بینی ناپذیر آن، رنگ و اهمه بر دلها می زند. آدمهای قصه دچار دلهره اند. دلهره از کردار مرموز عناصر طبیعت که لاجرم آنرا با نیروها و موجودات ماوراء طبیعی توجیه می کنند.

پاورها، مناسک و پندار آدمهای قصه که در چارچوب سنت های کهن ریشه دارد در داستان «ای هاه درخشان و زنده است، زنده یاد قلامحسین ساعدی نیز در «توس و لوز» این پاورها را در قالب قصه هایی که بیشتر به ابستره نزدیک بود تا سوررئالیسم تصویر کرده بود.

نویسنده «کنیزو» با ملاقه و چابزه فراوان در بکاربردن کلمات محلی اصرار ورزیده و این خود به اصالت آدمهای داستان قدرت بخشیده و قضا را زنده تر نمایانده است.

اگرچه پیوستگی چهار داستان اول کتاب «کنیزو» این توهم را برای خواننده ایجاد می کند که روال کتاب به همان گونه چهار داستان اول است و از اینرو آغاز داستان پنجم و خروج از آن قضا با اُفت همراه است. اما اصالت احساس نویسنده، همراه با پرداخت های نوین زمانی - تصویری در قصه ها، بویژه داستان زیبایی «ای هاه» که در بدعت و امجاز تصاویر به سوررئالیسم نزدیک است، از «کنیزو» کتابی خواندنی و شایسته تحسین بدست می دهد.

پایان

فرصت خوبی بود که طرف را در هچل  
بیاندازم:

«جناب عالی بایستی در ظهر العطش  
تابستان با پای پیاده یا با دوچرخه سر بالایی  
خیابان امیریه را گز کنی. تا حالت بشود که  
دنیا دست کیمت...»

همسایه که انگار جوابها را توی  
آستینش حاضر و آماده داشت گفت: «با در  
میان جمعه آهنی از حرارت خورشید گفتید.  
بنشین، غلبیرک فرمان را دست بگیر.  
رگهای گردنت را کلفت کنی. به زمین و زمان تا  
سزا بگویی. از چهل گنج بدنت عرق بریزی. تا  
آنوقت حالت بشود که دنیا دست غلبیرک سازان  
است.»

با خودم گفتم که همسایه ام چه  
مزخرفاتی می یابد. نشسته اند آن دور دورها و  
برای خلق عالم نسخه صادر می کنند. پدرجان!  
اصلاً به تو چه مربوط. من دوست دارم  
اتوموبیل سوار بشوم. من دوست دارم. حالا که  
امکانات جیبم اجازه می دهد. از کله. سحر تا  
برق سگ پتین توی ماشینم بریزم و برای خودم  
بگردم.

میخواستم دهانم را باز کنم که همسایه  
گفت: «برادر. ودیعه ای که طبیعت در طی  
میلیونها سال حاضر و آماده به ما پیش کش  
کرده است. داریم با رویه. بی منطقمان نابودش  
می کنیم. مگر فکر می کنی چه میزان اکسیژن  
در جو زمین است که ۵/۵ میلیارد انسان هم از  
آن تنفس کنند. هم دود کارخانه ها و اتوموبیلها  
را به آن بفرستند. هم جنگلها را نابود کنند. هم  
زباله. غیر قابل حل در طبیعت. مثل پلاستیک  
را...»

داشت ادامه میداد که منش را گرفتم:  
«خواهش می کنم هم اینجا ترمز کن.  
مگر یک دهاتی ایرانی در قناسی طول عمرش  
چقدر مواد پلاستیکی مصرف می کند...»  
بچشمان تا نیمه های شب به درازا  
کشید؛ زیر سیگاری پر از کونه شده بود.  
در کاپوس آن ششم. درخت های شهر  
تهران از پلاستیک بودند»



## از قصه های ترافیک در شهر تهران

«بطور خلاصه اینکه ۹۰ درصد رانندگی ها در  
شهرهای بزرگ زائد و بی مورد است.»

منکه تا حالا به چنین قضیه ای فکر  
نکرده و قناسی فکر و فکرم رسیدن به یک  
اتوموبیل بوده است گفتم: «مشتی! تو هنوز  
کیف اتوموبیل سواری را نچشیده ای. غلبیرک  
فرمان را بگیر بدستت و زمین خدا را چرخ  
بزن.»

قدرت الله گفت: «غلبیرک فرمان را  
بدست بگیر. درست است. اما زمین را چرخ  
بزن. نه. در کجای این شهر میتوان یک خیابان  
خلوت گیر آورد که بتوان در آن درست و  
حسابی رانندگی کرد.» همسایه. از فرنگ  
برگشته. مکتبی کرده و ادامه داد: «ایران شهر  
تنها غلبیرک بدستشانند که می توانند میزان  
بیماریها را پاتین بیاورند.»

با تعجبی استهزا آمیز گفتم: «آقا  
نسخه هم میدهند.»

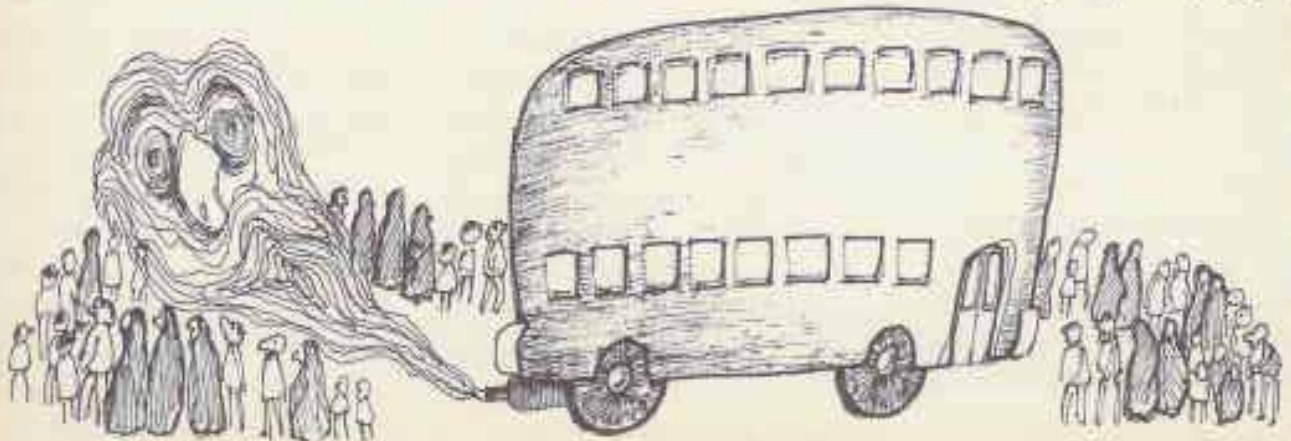
همسایه با سماجت ادامه داد: «همانطور  
که عرض کردم. ۹۰ درصد گشت و گذار  
اتوموبیلها در این شهر دنگال و بی سرو سامان.  
زائد. با در مسرهای کوناهای است. که آنها را  
با دوچرخه یا با پای پیاده هم میتوان پیسود.  
میانی؟ غلبیرک را از ما بهتران دست ما داده  
اند.»

مرتضی راستی

قدرت الله. همسایه مان. تازه از اروپا  
برگشته است. در چه رشته ای تحصیل کرده  
است؟ همین دپروز پرانم گفت. اسم عجیب و  
غریبی دارد. به فارسی اگر بخوای ترجمه اش  
کنی چیزی مثل «علم رفت و آمد وسایل  
نقلیه».

خنده دار نیست؟ با خودم فکر کردم.  
آدم این همه راه برود. گلی پول خرج کند و  
بجای اینکه مهندسی و دکتری و رشته های  
پولساز بخواند. دلش را به علم ترافیک. یا چه  
می دانم وسایل نقلیه خوش کند.

از قدرت الله پرسیدم: «مگو ببینم.  
آنطور که من عامی حالیم بشود. که رشته  
تحصیلی تو از چی حرف می زنی؟  
او که بر خلاف گذشته. یعنی قبل از  
اینکه به خارج برود. سریع تر و بدون  
دستپاچگی و خجالت حرف می زد. گفت:



## رمان و داستان کوتاه

- \* شب ملخ ، چواده مجابی
- \* نوبت عاشقی ، محسن مصلیانی
- \* چانه به خوتاب ، رضا چولایی
- \* عرصه های کسالت ، بیژن بیجاری
- \* به شب ماه میاد ، مصطفی زمانی تیا
- \* بوتاز (مجموعه داستان کوتاه از ادبیات ترکمن برای نوجوانان) ، یوسف سقایی
- \* دیدار ، احمد محمود
- \* ناکجا آباد ، جعفر مدرس صادقی
- \* محاق ، منصور کوشان
- \* سنگهای شیطان ، منیرو روانی پور
- \* خورشید شاه ، مصطفی اسلامی ، بازنوشته از روی متن پنج جلدی مسک میار. به تصحیح دکتر پرویزناتل خانلری
- \* سگ و زمستان بلند ، شهرنوش پارسا پور
- \* اهل قرق ، منیرو روانی پور
- \* گمسته و پیوسته و خورشید تابنده ، هرمز رباحی
- \* سبز ، ناصر زرامتی
- \* ناکجا آباد سیلاب ، مهدی سبحانی
- \* سیاسنیو ، محمد رضا صدیقی
- \* آه استانبول ، رضا فرخفال
- \* چاشنی چراغی روشن نیست ، محمد زرین
- \* کنگه های زرد ، یارعلی پورمقدم
- \* سایبانی از حصیر ، امیر عبداللہی
- \* بخارای من ایل من ، محمد بهمن بیگی
- \* تمام بارانهای دنیا ، امین فکیری
- \* سفر کسرا ، جعفر مدرس صادقی
- \* کتاب آدھای غایب ، تقی مدرس
- \* چراغانی در باد ، احمد آقایی
- \* دیباچه ، نوین شاهنامه (فیلمنامه) ، بهرام بیضایی
- \* طومار شیخ شروین (فیلمنامه) ، بهرام بیضایی
- \* سفونی مردگان ، عباس معروفی
- \* دوازده رخ (فیلمنامه) ، هوشنگ گلشیری
- \* آداب زیارت ، تقی مدرس
- \* محاق ، منصور کوشان
- \* ناکجا آباد ، جعفر مدرس صادقی
- \* دل فولاد ، منیرو روانی پور
- \* سوسک پرده ، حسن خادم
- \* کابوس اقلیمی ، پرویز زاهدی
- \* ماهی کوچولو ، مینا هنربخش

## آثار ترجمه شده

- \* کنگ یونانی ، ایروینگ استون ، ترجمه محمد تقی بهرامی
- هران
- \* عشق سالهای وبا ، گابریل گارسیا مارکز ، ترجمه مهناز سیف طلوعی
- \* منم کلود پوس ، رابرت گریوز ، ترجمه فریدون مجلسی
- \* اوهام ، ریچارد باخ ، ترجمه سپیده عدللیب ، ویراسته هرمز رباحی
- \* باغ گذرگاههای هزار پیچ ، خورخه لوتیس پورخس ، ترجمه احمد میر علایی
- \* دشت مشوش ، خوان رولفو ، ترجمه فرشته مولوی
- \* جاده قلندر ، کلود سیمون ، ترجمه منوچهر بدیعی
- \* برج ، ویلیام گلدینگ ، ترجمه ژاله مسعود
- \* برهنه میان گرگها ، پروین آپیترز ، ترجمه عبدالعسین شریفیان
- \* چشمان خفته در گور ، میگل انخل استوریاس ، ترجمه سروش حبیبی
- \* کلیم سامگین ، ماکسیم گورکی ، ترجمه محمد قاضی
- \* کودک سیاه ، کامارالی ، ترجمه فرهاد فیروزی
- \* در جستجوی زمان از دست رفته ، مارسل پروست ، ترجمه مهدی سبحانی \*

برخی از کتاب های منتشر شده



در سالهای ۶۸ و ۶۹

در داخل کشور

## شعر

- \* پیاده دور دگر زد ، نصرت رحمانی
- \* شمشیر معشوقه ، قلم ، نصرت رحمانی
- \* دو با مانع ، منوچهر نیستانی (به کوشش فرامرز سلیمانی)
- \* تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم ، مهدی اخوان ثالث
- \* سیاه مشق ۳ ، ه.احمدی
- \* آینه در آینه ، ه.احمدی (به انتخاب شفیمی کد کنی)
- \* بازی نور ، بیژن جلالی (به انتخاب شاپور بیتیاد)
- \* گزیده اشعار ، سیمین بهبهانی
- \* خروس هزار بال ، محمد حقوقی
- \* ساعت امید ، محمد علی سپانلو
- \* یار خوش چیزی است ، رضا براهنی (منتخب اشعار)
- \* بیا کنار پنجره ، رضا براهنی
- \* گزیده اشعار ، فرخ تمیمی
- \* از برکه ها به آینه ، کاظم سعادت اشکوری (منتخب اشعار)
- \* چهار فصل ، کاظم سعادت اشکوری
- \* منظومه ایرانی ، محمد مختاری
- \* آوای دریامردان ، علی بابا پاهی
- \* کوتاه مثل آه ، منصور اوجی
- \* حالی ست مرا ، منصور اوجی
- \* بازگشت ، فریدون توللی (شعرهای چاپ نشده)
- \* قصیده لبخند چاک چاک ، شمس لنگرودی
- \* مرگ-تابلو ، شاپور بیتیاد
- \* گلهای راگیا ، شهین حدانہ
- \* رویاش ها ، فرامرز سلیمانی
- \* آوازه های ایرانی ، فرامرز سلیمانی
- \* ذوق حضور ، منوچهر کوهن
- \* در آواز دیار ، منوچهر کوهن
- \* چوب و عاج ، مهدی اخوان لنگرودی
- \* مرا از نیلوفر یاد است ، گیتی خوشدل
- \* قابهای بی تمثال ، فرشته ساری
- \* با یار و آفتاب ، مسعود امینی (م.روانشید)
- \* فریادها و زمزمه ها ، منوچهر فیلی
- \* قرار ملاقات ، مسعود احمدی
- از بهاران ، پروین جزایری
- \* آرزوهای پائیزی ، ناهید کبیری
- \* حماسه درخت گلپانو ، محمد بیابانی
- \* پای حصار نیلی شب ، همایون بزدان پور
- \* فرهاد نقش خویش به کوه کند ، شیرین بهانه بود ، قدسی قاضی نور
- \* روشن تر از خاموشی (گزیده اشعار ۲۰ شاعر معاصر) به انتخاب مرتضی کاخی
- \* شعر به دقیقه اکنون (منتخب اشعار معاصران) با همکاری قیوڑه میزانی و احمد محیط
- \* زخمه بر زخم ، محمد وجدانی
- \* یوگانیا ، علی محمد حق شناس
- \* زخمه سایه های بید ، نسرتین جعفری
- \* مواجبه ، احمد رضا قایقلو
- \* نیار شاهگاه ، قلامحسین چکنندی نژاد
- \* هوش سبز ، شاپور چورکش
- \* آندیشه های زخمی ، حسین صفاری دوست
- \* سایه های وقت ، حسین محمودی
- \* بی پرده ساز می زند عاشق ، محمدعلی شاکری یکتا
- \* پرده سرخه ای شب ، شیده تاسی



گزارشگونه در گریزگاه تلخند.

شیدای بهبهان

مجموعه بی بیست و دو داستان از نوری (نورالله خرازی)، توسط انتشارات و موسسه بی مطبوعاتی «بارش» در آمریکا تجدید چاپ شد. این داستان ها قبلا در سال ۱۳۴۱ منتشر شده بود. نورالله خرازی «شیدای بهبهان» را به یاران دبیرستانی اش در سال ۱۳۱۹ -حکمر حسین فلسفی، داوود بخشنده، رفیع الله شادی، مطاه الله خرسندی و علی یغمایی- تقدیم کرده است. مشتاق، رعشه، تشنه، گمشاسی، اشک های شصت سالگی، ماه زخمی، تعدادی از داستانهای «شیدای بهبهان» اند.

گزینۀ اشعار سیمین بهبهانی

گزینۀ بی اشعار سیمین بهبهانی، غزلسرای معاصر ایران، توسط انتشارات فرهنگسرای نیما منتشر شد. در این گزینۀ، علاوه بر اربع دو مطلب «چینی که من بودم» و «خزینۀ داری میراث خوارگان»، مجموعه ای از اشعار منتشر شده بی سیمین بهبهانی (جای پای چلچراغ، مرمرة، رستاخیز، خطی ز سرعت و از آتش، نشت ارژن) و مجموعه بی زیر چاپ (نازه ها)، به چاپ رسیده است.

مجموعه شعر و داستان و نقد ادبی

مجموعه شعر و داستان و نقد ادبی، با همکاری افسانه راکی، مطا شیوان، پرویزین، تارا خنج مشق، بهدین قولادی، و بودین در پاریس منتشر شد. در قسمت «نقد ادبی» این مجموعه، «دنیای شعری و دنیای عقلی و سهراب سپهری» و «گذری بر رمان «شوخی» اثر «میلان کوشنرا» را می خوانسیم؛ در قسمت شعر، شعرهایی از مطا شیوان، تارا خنج مشق، پرویزین، و اکتاویوپاز؛ و در قسمت داستان، داستان هایی از پرویزین، افسانه راکی و بهدین قولادی.

کُنده زمین

نشر رویش (آلمان) دفتر شعرهای غلامحسین والی (خ-گوزتن) را در ۹۳ صفحه منتشر کرده است. از این شاعر، قبلا دو مجموعه شعر «سبز فرش دو نگاه» و «دامن یشمی اشکها» را خواننده بودیم. «کُنده زمین» در ایان ماه ۶۹ منتشر شده، اما تاریخ سرایش شعرهای

از مشروطه تا شهزبور ۱۳۲۰، «تاریخ تاسیس و تحولات سیاسی-اقتصادی جمهوری اسلامی ایران از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۲» موضوع پژوهش دیگری است که خسرو شاکری در کار انجام آن است.

خیزاب در مرداب

«خیزاب در مرداب» مجموعه بی ۲۶ شعر از بهزاد کشمیری پور، توسط انتشارات نوید در آلمان منتشر شده است. بهزاد کشمیری پور پیش از این، مجموعه شعر دیگری با نام «خیاگر در برهوت» در آلمان منتشر کرده بود. «پرنده تنهایی من» (مجموعه داستان) و «مطلبی با عنوان «شاملو در جدال با خاموشی» (شاملو در گفته ها و نوشته های احمد شاملو) از کارهای دیگر بهزاد کشمیری پور است که منتشر خواهد شد. در قطعه ای در «خیزاب در مرداب» می خوانیم: گفتی که یاد می شکنی حصار فاصله/ یاد بشکست و/ حصار فاصله همچنان بجاست.

گلدان بر پنجره شهر

مجموعه «گلدان بر پنجره شهر» مرتضی میرآفتابی است که انتشارات ایرانزمین در آمریکا منتشر کرده است. مرتضی میرآفتابی که مسئولیت نشریه «میلبرخ» را نیز به عهده دارد، در پایان این کتاب، انتشار آثار جدیدی را نوید داده است. سه داستان، یک رمان، دو مجموعه شعر، دو نقد و بررسی و دو مجموعه بی مقالات.

گریزگاه تلخ

«گریزگاه تلخ» (گزارش گونه ها و یادداشت های تبعید)، مجموعه بی یازده داستان گزارشگونه است از مسعود نقره کار که در آلمان منتشر شده است. نویسنده، آنچه را که در اطرافش گذشته است، در قالب داستان روایت می کند و فردناکی، تناقض زندگی و مسائل هستی ایرانیان دور از وطن و آلمانی ها را می نمایاند. ویتورین غرب، گدافونه، فرشته خانم، عزت زیاده، قوهای سفید رودخانه، ماین، نامه، بچه ها، تبعیدی کوچولو، گل های زرد خانم یونگ، عطر یاده، پشت یازی نور و رنگ، عناوین دوازده داستان

بیست و یکمین جلد از اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران

به کوشش خسرو شاکری (زندیه) بیست و یکمین کتاب از سری اسناد تاریخی «جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران» آماده و منتشر شد. خسرو شاکری در پیشگفتار این جلد نوشته است: «با توجه به تنگدستی مالی ما و نیز محدودیت تعداد علاقمندان به این نوع اسناد تاریخی در این روزگار، سخت، این جلد فقط در پنجاه نسخه به چاپ می رسد. امید ما آن است که انتشار این اسناد، همانند جلدهای پیشین، اثری هر چند ناچیز در شناخت گذشته جنبش چپ ایران داشته باشد».

از خسرو شاکری اخیرا سه کتاب نیز به انگلیسی منتشر شده که عبارتند از: نهضت چنگل و روابط ایران و شوروی و بریتانیا؛ تاثیر قسه ها و یازی های کودکان در رفتار سیاسی بزرگان؛ جلد نخست تاریخ جنبش چپ ایران

این مجموعه، ذکر نشده است. در شعر «نخستین آواز» (۱) از این مجموعه می خوانیم: «در عشق رگهایم / آواز نخستین / به طنین است / نخستین آواز انسان / که خاموش مرده است.»

### بگذار آن را جای بنامند

گزیده ای از داستان های نویسندگان معاصر جهان را با نام «بگذار آن را جای بنامند» نشر معاصر در هلند، منتشر کرده است. این گزیده که توسط نسیم خاکسار، ترجمه شده است، در بر گیرنده ی هشت داستان است از آن اس. ا. امامیرتام، یاراموریا انانتاتور، آگوستو رواباستوس، خوزه لواندنیویو، ر. ا. یوسف ادیس، چزاره پازوه، دیارخدر، جین ریس، نسیم خاکسار در آغاز کتاب، تحت عنوان یادداشت مترجم نوشته است: «در انتخاب این داستان ها برای ترجمه، در واقع نظر خاصی نداشتم. جز اینکه هر کدام از آن ها ما را با بخشی از زندگی انسان های معاصر جهان مان در این و آن گوشه ی این زمین بزرگ آشنا می کند.»

### ماهی در تور

«ماهی در تور» حاوی پنج داستان کوتاه (برای کودکان) نوشته ی محسن حسام است که توسط انتشارات خاوران در پاریس منتشر شده است. «زاغ یا گوشه»، «طوقی»، «ماهی در تور»، «ماهی در آب»، و «مارها چه کردند» عنوان داستان های این کتابند که از تابستان ۱۳۵۲ تا تابستان ۱۳۵۳ نوشته شده اند. این داستانها که برگرفته از کلیله و دمنه اند، پیشتر در ایران منتشر شده بودند و اینک چاپ مجدد آنها در اختیار کتابخوانان در خارج از کشور گذاشته شده است.

### گزاره هزاره ها

«گزاره هزاره ها» شعر بلندی است از اسماعیل خوشی (به همسرانش فردوسی، حلاج، مولوی و حافظ) که توسط سراینده در لندن منتشر شده است. اسماعیل خوشی که گزاره هزاره را در پیوند با یکهزارمین سالگرد سرایش شاهنامه سروده است، این چکامه را به شاهنرخ مسکوب «برای مهرش به فردوسی، و بیفتشی که از او دارد» پیشکش کرده است. خوشی در «گزاره هزاره» خطاب به فردوسی می سراید: «زبان مان / هنوز / هست / زبان مان

هنوز / از تو / زنده ست / و ما زنده این زبانیم.»

### وارلیق دوزلاشیندا (در کویر هستی)

از سلیمان اوغلو، دفتر شعری به زبان ترکی آذری با نام «وارلیق دوزلاشیندا» منتشر شد. این مجموعه را که حاوی ۳۲ شعر از سروده های سلیمان اوغلو به زبان آذری ست، انتشارات روپش (آلمان) در ۱۲۱ صفحه منتشر کرده است. اغلب شعرهای «وارلیق دوزلاشیندا» به صورت شعر سپید، سروده شده و نخستین دفتر شعر سلیمان اوغلوست که به زبان ترکی آذری منتشر شده است.

### پسروک ورامینی

مجموعه داستان های کوتاه «پسروک ورامینی» اثر مسعود عطایی، در آلمان و به زبان آلمانی منتشر شد. این مجموعه شامل نوزده داستان و داستان های گزارشگونه از این نویسنده است. مسعود عطایی، در حال حاضر به عنوان پزشک متخصص زنان، در شهر «دوایسبورگ» آلمان کار می کند.

### شب شعر مهدی اخوان لنگرودی (اطریش - وین)

دومین شب شعر «مهدی اخوان لنگرودی» چندی پیش در انستیتو اسپانیایی وین تشکیل شد. در این شب شعر، ابتدا دکتر «ابراهیم کاکوان» به معرفی «اخوان لنگرودی» و شعر امروز ایران پرداخت. سپس پروفسور «فرانتس ریشتنر» (مضو انجمن نویسندگان اطریش) درباره تاثیر شعر و ادبیات فارسی بر ادبیات آلمانی زبان سخنرانی کرد. نگاه «مهدی اخوان لنگرودی» نامه به شاعر بزرگ جهان «آکتاویو پاز» را قرائت کرد که مورد استقبال حاضران قرار گرفت. وی سپس نمونه هایی از اشعار خویش را خواند. برگردان این شعرها بر عهده «خاتم هاکر مولر» (شاعر و کافکا شناس معروف اطریشی) بود. این شب شعر، با استقبال بسیار خوب ایرانی ها و اطریشی ها همراه بود. از «اخوان لنگرودی» مجموعه شعر «چوب و ماه» منتشر شده و کتاب دیگر او با نام «نقره و آب» در دست انتشار است.

گرد آوری : محمود کویر

### در تمام طول شب

ایرج میرزا، در بسیاری از اشعار خود با فریبکاران و ستم پیشگان درگیر مبارزه بود. وی یکی از مبارزان ارجمند راه آزادی زنان از قید و بندهای اسارت بار خرافاتی به شمار می رفت. شهادت او در راه مبارزه برای رفع حجاب و آزادی زنان باعث آن گردید که هنگام ورود به تهران مورد استقبال بی نظیر مردم قرار گرفته و بانوان تهران گلدان گل و قوطی سیگار نقره و قطعه شعری به او هدیه کردند. چایکین، خاورشناس روسی می نویسد: «این مراسم ساده و بی ریا در شرایط آن روز بسیار معنی دار بود و چنین افتخاری در ایران نصیب هیچ شاعر و سیاستمداری نشده است.» ایرج برای قدراتی قطعه ای بنام «دوندگان پرده» چهل از رخ بنات» با طنز دلکش خویش سرود:

خدایا تا به کی مردان به خوابند؟  
زنان تا کی گرفتار حجابند  
چرا در پرده باشد طلعت پار؟  
خدایا زین مصا پرده بردار  
مگر زن در میان ما بشر نیست؟  
مگر در زن تمیز خیر و شر نیست؟  
تو پنداری که چادر ز آهن و روست؟  
اگر زن شیوه زن شد مانع اوست؟  
زنان را عصمت و عفت ضرور است  
نه چادر لازم و نه چاقچور است  
زن رو بسته را ادراک و هش نیست  
تئاتر و رستوران ناموس کش نیست  
اگر زن را بود آهنگ هیزی  
بود یکسان تئاتر و پای دیزی  
چه خوش این بیت را فرموده جامی  
میهن استاد گل بعد از نظامی  
«پر پرو تاب مستوری ندارد  
در او پندی، ز روزن سر در آرد»

### سخنرانی امیرحسین چهل تن در آلمان

امیرحسین چهل تن، قصه نویسنده معاصر، طی سفری که ماه گذشته به آلمان داشت، در شهر فرانکفورت به سخنرانی پیرامون ادبیات داستانی ایران پرداخت. در این برنامه که توسط «کتابخانه اندیشه» برگزار شد، تعدادی از هم میهنان علاقمند شرکت داشتند و پس از پایان سخنرانی، به بحث و گفتگو پیرامون موضوع مربوطه پرداختند.

# آلمان : سقوط اقتصادی در ایالات جدید

وحدت در آلمان، بزبان طبقات کم درآمد و بسود کارفرمایان و سرمایه داران تمام شده است.

شکاف میان شرق و غرب آلمان هر روز عمیقتر می شود.

تصفیه عظیم فرهنگی، هزاران نفر را در آلمان شرقی بیکار کرده است.

از : کنترابوتکت، نشریه اتحادیه رسانه های گروهی آلمان فدرال - ۸ اپریل ۱۹۹۱

برگردان : پویان خسروی

در لایپزیگ، در سدن، ارفورت، رُستک و بولین، مردم بار دیگر به خیابان ها می ریزند. آنها، این بار بر اجرای وعده های شیرینی پای کوبند که به هنگام داده شدن، چون عسل فریبتده بود. (وعده های بزرگی که پیش از وحدت در آلمان و یا در آستانه نخستین انتخابات سراسری به آنان داده شد). نتایج بازی بی مسئولیت حکومت را که با هدف بازماندن در قدرت وعده ی بهشت می داد؛ اکنون مردم در شرق و غرب آلمان متحد باید تحمل کنند.

۳۰ ژانویه ۱۹۹۱ : هلموت کهل، در بیان نقطه نظرهای حکومت می گوید: ما می خواهیم آلمان متحد را به سوی معنویت، فرهنگ و اقتصاد توانا و جامعه گرا هدایت کنیم. اکنون، بیانیته ی جدیدی که از سوی اداره امور خبری آقای کهل صادر شده، غفلتاً نشان می دهد که او، بر فراز چه ابرهائی و در چه داشیانه ی فالخته های زندگی می کند.

سقوط در گودال

سخن راندن از وحدت پیسوده است برعکس؛ شکاف دارد همچنان عمیق تر می شود. می شود از تمثیل «دره ی اشک» استفاده کرد. شاید اصلاً بهتر است از سقوط در گودال عمیق و بی انتها یاد کرد. دست کم، ناچار گمانه زنی «رگینه اشتادکه» مفسر روزنامه «هزتیسنت» بران شرقی را باید بعنوان یک اخطار پذیرفت. از اوضاع آلمان شرقی

شد. نه به خاطر ترس از آنکه انسان ها خواهان پابرجای ماندن دیوار باشند و بخواهند آزادی و وحدت در آلمان را به لوح سنگی حک کنند، نه «بن» عقیده واضح داشت که قدرت «شفابخش» و اعجاب انگیز اقتصاد آزاد می تواند همه چیز را در واقع بسیار سریع سامان دهد.

از این رو دست به شلیک برد، پیش از آنکه در آستانه ی انتقال ایالات جدید به آلمان فدرال پیش مراقبت های لازم برای کارخانه ها و انسان ها انجام شود.

در این میان، اقتصاد آزاد است که قوانین خود را اجرا می کند؛ هر آنچه را که در حساب سود بیشتر می گنجد، پس می راند. هر کارخانه ای باید بر مینای تراز اقتصادی خویش حساب مرگ و زندگی را روشن کند.

برای عمل اجتماعی فضای بسیار محدودی باقی مانده و آنها تنها هنگامی مطرح می شود که «اقتضای بازار» آنها ایجاد کرده باشد.

سیستم پولی جدید بسیاری از کارخانه ها و مراکز کار و تولید را چارو کرد. سوبسید، می توانست کمک کند که این بازار کار به حیات خود ادامه دهد. اما اکنون باید میلیاردها مارك بابت حقوق بیکاری پرداخت شود. در واقع، نه از کیسه ی دولت که از جیب کارگران.

ارزیایی های غلط موجب شد دهها هزار نفر از سازمانها و نهادهای فرهنگی نظیر: خانه های جوانان، موزه ها، مدارس، دانشگاهها، باشگاههای فرهنگی، استودیو های فیلمسازی، واحدهای انتشاراتی، مراکز رادیویی و... رانده شوند. آیا بهتر نبود امکان داده شود این انسان ها در چنین شرایط زمانی دشواری به کار خود ادامه دهند؟

یا اینکه اصلاً این «دره ی اشک» فرم خاصی از شستشوی مغزی است؟ آیا باید آخرین امواج رادیویی سوسیالیسم را از کله ی انسان هایی که در صف اداره های کار ایستاده اند بیرون کشید؟

آنچه امروز انسان ها در آلمان شرقی از دست می دهند، اعتماد به سیاست است. پایداری می تواند برای بسیاری در بن شکستی وحشتناک باشد. خاموشی و انکار در سیاست بن نیز به همین نسبت نگهیده است؛ زیرا که از این طریق بزرگترین زیان متوجه دموکراسی خواهد شد.

بشتر می رسد در صفوف حزب دموکرات مسیحی آلمان، آمادگی چندانی

را چنین توصیف کرده است: «حتی جغرافیای زندگی روزمره

به هم ریخته است. پیش از این قواز و نشیب هائی بودند که باید آنها را می پیسودیم. اکنون باید در کف دره پیش برویم و راهبانانی که بر قله ها تکسفته اند، حتی در باره ی عمق و درازای شکاف به توافق نرسیده اند.»

«چرخش را، هرگز چنین تصور نکرده بودیم».

این بیگمان متداول ترین عبارتی است که اکنون در ایالات جدید آلمان بر زبان ها جاری است. الزاماً نباید چنین پیش می آمد. برای همگان روشن بود که تلاش سیستم اقتصادی آلمان شرقی ورود به بهشت را به ارمغان نخواهد آورد. اما سقوط به چنین چاله ی بی انتهایی نیز اجتناب ناپذیر، طبیعی و غیر قابل پیشگیری نبود.

همه چیز را نمی توان به گردن ۴۰ سال «اقتصاد نادرست سوسیالیستی» انداخت. حتی آنراکه اقول اقتصاد شرق را پیشاپیش نوه و بیان کرده بودند، نمی توانند از آن بعنوان توجیه خرابی اوضاع فعلی استفاده کنند؛ زیرا که آنان باید دورا به این پرسش متقابل پاسخ بگویند:

«چرا بوقع خود پوشش خدمات اجتماعی را بر شرق آلمان نگسترند تا انسان ها را تحت حمایت بگیرد؟

دور اندیشی و تلاش در جهت تامین کار مطمئن برای انسان ها در شرق آلمان ضروری است. زیرا که با بررسی های ثوریک دوباره گذشته، مردم نمی توانند قرض نانی بفرود. به همان نسبت نیز چست و چوی پاسخ این پرسش الزامی است که:

«اینا واقعا سقوط در «دره ی اشک» ضروری بوده است؟

این پرسشی نیست که بدره «ورخین» بخورد. پاسخ آن، برای روند آینده اهمیت دارد.

مشکل قابل پیش بینی بود؛ اخطار های «اسکار لافونتن» وحتی بخشی از مدیران صنعت و سیستم بانکداری آلمان فدرال ناشنیده گرفته

## به جای کودکستان و دبستان در پیوند با روز جهانی کارگر



در بچه ها و کارخانه ها و کارگاه ها و مغازه ها و مزارع و روسپی خانه ها و ... ۱۴۰ میلیون کودک زیر ۱۵ سال روزانه در جهان تن به کارهای خشن و غیرانسانی «بیکاری» می دهند. تا لقمه نانی «پشور و نمیر» برای شکم خود و خانواده هاشان دست و پا کنند. و این تازه آماري است که سازمان بین المللی کار در ژنو هم آنرا دقیق نمی داند و رقم احتمالی ۲۰۰ میلیون کارگر خرسال را، احتمال می دهد. در این میان، هند با تعداد ۶۰ تا ۱۰۰ میلیون کودک کارگر ۶ تا ۱۴ سال رکورد دار است. کودکانی که با مزدی که بیشترین آن، تامین کننده خوراک محقر روزانه آن هاست، تن به کار می دهند. در هند حتی کودکان ۴ تا ۵ ساله در کارخانه های کبریت سازی کار می کنند. در منطقه ای بنام «سی واکازی» در جنوب هند نزدیک به ۵۰ هزار کودک ۵ تا ۱۵ ساله صبح ها ساعت ۳ تا ۵ توسط کامیون ها جمع آوری می شوند و تا ساعت ۶ تا ۹ شب با دست های کوچک شان گوگرد بر سر چوب کبریت می گذارند. در همین کشور، فقط نزدیک به ۲۰ میلیون کودک در کارگاههای بچه مانند روزانه ۱۲ ساعت کار می کنند تا مزدی حدود ۳ روپیه در روز بگیرند. و تعجیبی ندارد که دولت هند تعداد کارگران خرسال را فقط ۲۰ میلیون اعلام کند!

و این فاجعه نه فقط در هندوستان و دیگر کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین، که در اروپا و آمریکا نیز قربانی می گیرد. در اروپای غربی بیش از ۳ میلیون کودک به کار مشغولند (که پس تریدید در اروپای شرقی و اتحاد

۱۲-۱۰ ساله ای که سیگار بدست و آرایش کرده، هر شب خود را به قیمت ۲۰ تا ۵۰ دلار می فروشند تا شکم خود و خانواده شان را سیر کنند. در برزیل پدران زیر فشار فقر گاه دختران خود را به قیمت ۱۰۰ دلار می فروشند، با این قرار که تا ۱۶ سالگی تن فروشی کنند! و تنها دل سوژ این بچه های مدرن در برزیل کشیشی معرفی شده است که در محله راه می افتد، و با تأثر به آن ها می گوید «مواظب ایندز باشید» و در ایران خودمان، آمار دقیقی در کار نیست.

سالها قبل (حدود ده سال قبل) سرپرست دبیرخانه کمیسیون ملی یونسکو در ایران کودکان کارگر زیر ۱۲ سال را نیم میلیون تکر کرده بود. ضمن اینکه در این آمارگیری کودکان زیر ده سال به حساب نیامده بودند! همان صد هزار کودکی که کوره پز خانه ها و بچه های قالی بافی، کارگاههای کوچک صنایع دستی، کارگاههای آهنگری، کفاشی، چاپخانه ها، پلورسازی ها، شیشه سازی ها، کوزه گری ها، کارخانه های نخریسی، آرایشگاهها و غیره گورستان شادی و سلامتی آن هاست. و امروز با رشد جمعیت (نرخ رسمی بیش از ۲/۲ درصد) و گسترش بیکاری و فقر در جامعه مان، بی تردید می باید رقم بردگان خرسال، بیشتر از نیم میلیون باشد.

و می رویم تا در دهه ای که پیش رو داریم، شاهد استعمار یک کودک از هر ۴ کودک باشیم! و شاهد جرم بزرگ در قبال انبوه قنچه های پلاستیک از چرمی که در زمره وحشیانه ترین، بی رحمانه ترین، شوم ترین، دیوانه کننده ترین، و در یک کلام نفرت انگیزترین جرائم است. قارت سلامتی و نیزوی زندگانی کودکان، غارت شادی آن ها، غارت امکان، آموزش آن ها و نابودی تن و روان آن ها

م - مهدیانی

شوروی نیز چنین پدیده ای گسترش خواهد یافت، و در سال های آینده شاهد ارقام بیشتر و تازه تری خواهیم بود. در ایتالیا ۵۰ هزار کودک در بخش کشاورزی، ۱۵۰ هزار کودک در بخش ساختمانی و ۱۰۰ هزار کودک در کارخانه های نساجی و ۲۰۰ هزار کودک در مغازه ها کار می کنند. در آمریکا بیش از ۲ درصد نیروی کار را کودکان ۱۰ تا ۱۴ ساله تشکیل می دهند، یعنی رقمی حدود نیم میلیون، که از این «بیکاری ها» تلخ ترین و دردناک ترین، تن فروشی دخترهای کوچکی است که «بره های مدرن» نام گرفته اند. دختران

### انگشتان محمدعلی و روز کارگر

در آستانه ی روز جهانی کارگر، روزنامه ی کیهان خبر قطع هشت انگشت احمدعلی نامور را به این ترتیب درج نمود: «احمدعلی، هنگام پرش کاغذ، دست هایش زیر دستگاه پرس ماند و انگشتانش قطع شد. دستگاهي که وی با آن کار می کرد دارای نقص فنی بود و ناقص عمل

چین کار به کودکان اختصاص دارد، یعنی بیش از ۲۲۰۰ کودک در سال؛ و روزانه بیش از ۱۰ کودک فقط قربانی فقدان و کمبود آئینی در محیط کار می شوند. و این تازه در شرایطی است که فقر آمار در میهنمان وجود دارد، به ویژه در رابطه با کار کودکان و مسائل مربوط به آن، چرا که بخش اعظم کودکان کارگر، مخفیانه و به دور از چشم مسئولان و ماموران آمارگیری به بیکاری کشیده می شوند»

می کرد. متأسفانه به این دلیل که احمدعلی پس از سه و نیم ساعت به بیمارستان رسید، معالجات موثر واقع نشد. احمدعلی ۴۱ سال سن دارد و در کار صحنائی دارای ۲۵ سال سابقه است.»  
سوانح چین کار، نه فقط کارگران جوان و میانسال و کهنسال، که کودکان کارگر را نیز دچار بیماری، نقص عضو و مرگ می کند. طبق آمار ارائه شده دولتی، بیش از ۱۱ درصد سوانح

## ● مسابقه های فوتبال سه جام باشگاهی اروپا تولدی دیگر برای فوتبال لاتن

### ● ۲۹ مه ، جام قهرمانی باشگاههای اروپا

در دنیای پر جوش و خروش امروز فوتبال، دیگر نامی از ارنست هابل نیست. ولی هابل کسی نیست که دوستان فوتبال او را از بناد ببرند. اگر چه برای جوانانها او امروز پیرمرده شصت و پنج ساله ای است که روزهای خوش بازیگری اش را در وین میگذراند و سرگرمی روزانه اش گرده هم آبی با دوستان بچگی و بازی با ورق میباشد.

اما ارنست هابل قبل از روی آوردن به بازی با ورق، یکی از بازیگران استثنای توپ گرد بود که ۵۱ بار با پیراهن تیم ملی فوتبال کشورش، اتریش به میدان رفت. محل خدمت او، قلب دفاع تیم راپید وین و سپس تیم راسینگ کلوب پاریس بود. این بازیکن بزرگ پس از دوران بازیگری، به مریس قابلی نیز تبدیل شد - امتیازی که الزاما شامل حال هر بازیکن بزرگی نبوده و نیست. نبوغ و هنر کارمندی هابل تا حدی اوج گرفت که حاصل کار او در حقیقت آغاز انقلابی تازه در دنیای فوتبال گردید. هابل کسی بود که در سال ۱۹۷۰ با قهرمانی تیم فاینورد روتردام، نخستین جام باشگاهی اروپا را به فوتبال هلند عرضه کرد و در حقیقت پیشانیکناز فوتبال حمله و دفاع دستجمعی هلندیها که در دهه ۷۰ در اروپا حکومت کردند، بود. هابل آخرین بار در سال ۱۹۸۳ با تیم هامبورگ المان، برتری خود را در جام قهرمانی باشگاه های اروپا به همگان تحمیل کرد.

فرانس بکن بائر که در پایان دوران بازیگری اش، پس از بازگشت از تیم کاسوس نیویورک و ایالات متحده، چندماه را با ارنست هابل در تیم هامبورگ گذراند، هرگز تأیید و تحسین خود را نسبت به هنر مریس گری هابل مخفی نکرده است. مضافاً اینکه از دیدن بکن بائر، ارنست هابل و ریوند گوتالز دو استاد برابر و بی همتای موجود در کار مریسگری میباشد. بدلیل همین اعتقاد بود که بکن بائر یکماه پس از شروع خدمتش در تیم فوتبال المپیک ماریس (فرانسه) وقتی نیاز حضور یک مریس پر تجربه برای تیم را احساس کرد، بدون کمترین تردیدی روی نام گوتالز انگشت گذارد و خود بنا عنوان مدیر تکنیک تیم، صمیمانه شروع به همکاری با گوتالز نمود. ریوند گوتالز، شاید که سابقه، پرافتخار ارنست هابل را در



### ● کریس وادل، شانس بزرگ فتح

#### توپ طلای سال ۹۱

دوران بازیگری نداشته باشد. او یک دروازه بان بسیار ساده و معمولی است، اما به یقین از قدرت تشخیص، تجزیه و تحلیل و ساده نگری بی نظیری در کار مریسگری برخوردار می باشد. سوای کارنامه درخشان سالهای گذشته اش چه با تیم ملی بلژیک یا با استاندار وانداست در همین فصل گذشته با تیم بوردو فرانسه و بویژه در فصل جاری با المپیک ماریس، کار او بی نظیر و ستایش برانگیز بوده اند. به یقین او در حال حاضر، قوی ترین استادی است که قایم تکنیک و هنر فردی یک بازیکن را در خدمت قدرت جمعی و روانی بازی تیم تشخیص داده و بکار می گیرد. گزینش و ترکیب کریس وادل - عیدی پله و ژان پیر پاپن از جمع ستارگان متعدد خط حمله ماریس، بعنوان ترکیب ثابت خط حمله، این تیم که ایشک بصورت درخشانترین مثلث خطر در فوتبال اروپا درآمده اند، از جمله هنر محتایز این استاد بلژیکی است. پاسخ خود گوتالز بعنوان راز موفقیتش در کار بسیار ساده و روشن است: همه در دفاع.

هنه در حمله، با اضافه کمی خوش فکری و این خصوصیت آخر را باید خوب اندیشی، برتری جوانانه یا بهتر تنوع بی نظیر خود او دانست که هنوز در هفتاد و یکسالگی (اکتبر آینده ۷۲ سال خواهد داشت) با هر بازی نوآوری خاصی ارائه می کند.

با نگاه به ستارگان ماریس، بسیاری کسانی که اعتقاد دارند، ماریس با کریس وادل انگلیسی، جانشین پلامنازعی برای استادان پیشین هنر «دریبل زدن» دنیای توپ گرد، چون ماتیوز، کوبا، گارینشا و دیگران، بروی صحنه آورده است. ولی گوتالز معتقد است که برای او و تیم موجود ماریس، «فرد» کمترین اهمیتی ندارد. مهم برای او کار جمعی تیم است. ولی از یاد نباید برد که در یک کار حساب شده، جمعی، دریبل زنها هم می توانند مهره های مؤثر و حتی اساسی باشند. دقیقاً نقشی که گوتالز به وادل در ماریس سپرده است. وادل در حالیکه در کنار «عیدی پله» بهترین دریبل زن تیم به شمار می رود، بهترین تریساز ماریس نیز هست.

راه یابی المپیک ماریس از یکسو و ستاره سرخ بلگراد از سوی دیگر، به دیدار فینال جام قهرمانی باشگاه های اروپا، بیش از آنکه نوید یک فینال باشکوه و پرهیجان را در روز ۲۹ مه آینده در ورزشگاه «دلاوتوریا» شهر «باری» در جنوب ایتالیا بدهد، گواه تولدی دیگر برای فوتبال لاتن است. چرا که هر دو مدعی که برای نخستین بار در تاریخ حیات خود، فینالیست جام قهرمانی باشگاه های اروپا شده اند، دو سبیل موفق و رویه اوج مکتب فوتبال لاتن هستند. موقعیت این هر دو تیم در فصل جاری مسابقه های جام قهرمانی اروپا برای رسیدن به دیدار فینال، تنها وجه مشترک مشهود بین ماریس و ستاره سرخ بلگراد نیست.

هر دو در خط حمله، دو هنرمند و یک توپچی در خدمت دارند. واول و پله دو دریبل زن و تریساز ماریس هستند و پاپن کاپیتان این تیم، مأمور گل او نه فقط تا حال در جام قهرمانی باشگاه های اروپا با ۶ گل، بهترین گلزن تیم خود و مسابقه هاست، در مسابقه های قهرمانی فرانسه با مجموع ۲۳ گل برای چهارمین سال پیاپی، عنوان بهترین گلزن را بخود اختصاص داده است.

مثلث هجومی ستاره سرخ را ساویسویچ، پروسینکی و پانسف تشکیل می دهند که از این سه، پانسف نقش پاپن در تیم ماریس را دارد. او هم تا این مرحله از جام، با ۵ گل بهترین گلزن ستاره سرخ در دیدارهای اروپاست و با ۲۲ گل در مسابقه های باشگاهی یوگوسلاوی، پیشاهنگ گل زنهاست. برخوردار و دویاروشی این دو مثلث



## ● روز ۲۹ ماه مه جام قهرمانی باشگاههای اروپا، برای نخستین بار از آن یکی از دو تیم المپیک مarsey یا ستاره سرخ بلگراد خواهد شد.

## ● از فصل آینده مسابقه های جام قهرمانی، دیدارهای دوره ای و رفت و برگشت جایگزین شکل حذفی مسابقه ها از دور یک چهارم نهایی به بعد خواهد شد.



● ژان پیر پاپین، کاپیتان مarsey

تعیین خواهد گردید و تیمی فاتح جام خواهد بود که در برابر مثلث خطر حرفه، کار دفاعی بدون اشتباهی را در تمامی طول مسابقه پیاده نماید.

مارسی که سال پیش در مرحله نیمه نهایی جام قهرمانی به تاحق (با گلی که بوسیله دست زده شد) بوسیله تیم بنفیکا از پرتغال حذف شد و از رسیدن به فینال محروم گردید، امسال کار بزرگ برای حضور در فینال را در دور یک چهارم انجام داد. حذف میلان، آت قهرمان دو دوره گذشته جام، نه تنها یک پیروزی بزرگ برای مردان گوتالز، بلکه یک حادثه بزرگ مسابقه ها بود. مarsey در میلان به مساوی (۱-۱) دست پیدا کرد و در ورزشگاه «لودروم» مarsey، حرفه ایتالیایی را با گل شاهکار (۱-۰) شکست داد. در نیمه نهایی اسپارتاک مسکو، حذف کننده ناپل و رئال مادرید، حرفه مarsey بود که به ترتیب در مسکو (۱-۳) و در مarsey (۱-۲) مغلوب شد.

تهاجسی در فینال «بازی» به یقین، قیاسی ویژه از درون برخورد مarsey و بلگراد برآورد خواهد آورد. بویژه اینکه در جمع این ۶ بازیگر استثنایی، تعداد پاها کم نیست، بهمان اندازه که تعداد توپ زن ها که به حساب سانتی متری فرصتها را خلق و عرضه می کنند، قابل توجه می باشد. مضافاً اینکه هنرماتی هر دو گروه را در مورد ضربه های آزاد تیماید از یاد برد. حتی ضربه های آزاد (فاصله دار) که اول در مarsey یا پروسیکی در ستاره سرخ، توانایی بی نظیر درنواختن آن دارند! یا مینی یلوویچ که به یقین صاحب یکی از سنگین ترین شلیکهای حاضر اروپا بر روی ضرب آزاد می باشد!

در مقایسه قدرت نفوذی دو تیم، باید به این اسلحه اضافی بوگوسلاوی، یعنی وجود «بی نیک» نیز اشاره کرد. این بازیکن خط میانی با سرعت سرسام آور خود در حقیقت، مهره چهارم خط حمله تیم نیز بشمار میرود.

اما در زمینه دفاع، بهمان اندازه که ستاره سرخ چه از جهت یادگیری فردی یا منطقه ای ضعیف تر به نظر می رسد، مarsey بدلیل بخدمت گماردن پیچ مهره ثابت در این جبهه، از اطمینان بیشتری برخوردار است. گوتالز هر چهار دیدار در مرحله یک چهارم و نیمه نهایی برابر میلان، آت و اسپارتاک مسکو را، بدون استثنا با پنج مدافع و دو هافبک کاملاً دفاعی پشت سرگذاشته است. مضافاً اینکه نباید روش آنسایدگیری و «پرسینگ» (فشار منطقه ای) مarsey را از یاد برد.

در مقایسه قدرتها و تکنیک فردی، ستاره سرخ اندکی نسبت به حرفه برتر می نماید. در مقابل، قدرت جمعی و فشار گروهی مarsey خطری قابل توجه برای قهرمان بوگوسلاوی خواهد بود.

فرانس پکن بازیگر مدیر تیم مarsey که از همین دیدار برگشت ستاره سرخ -بایرمونینگ شروع به شناسایی حرفه مarsey در دیدار فینال نمود، معتقد است که جنگ روز ۲۹ ماه مه در «بازی» نبردی تاکتیکی خواهد بود، لیکن به یقین سرنوشت بازی بر روی یک اشتباه دفاعی

گام بزرگ بوگوسلاوها در دور نیمه نهایی برداشته شد. و در حقیقت پیروزی (۱-۱) ستاره سرخ در ورزشگاه المپیک مونینخ، جواز حضور این تیم در فینال بود. بوگوسلاوها در بازی رفت حتی شانس کسب نتیجه (۰-۱) را هم نداشتند. اما علیرغم برد امید ساز (۱-۲) در بازی رفت، دور نبود که این امید در پایان دیدار برگشت در بلگراد به ناامیدی مطلق مردان ستاره سرخ تبدیل شده! چرا که تا یکدقیقه به پایان بازی بایرمونینگ، (۱-۲) فاتح مسابقه بود و حتی تا آستانه برد (۱-۳) و پیروزی نهایی نیز پیش رفته بود! فقط تیر دروازه، ستاره سرخ را ناجی شده بود!

تیم دژبان بوگوسلاوی که در مجموع دو بازی، به مراتب شایسته تر از حرفه برای برد رسیدن به فینال ظاهر شده بود، در واپسین لحظات مسابقه با سود بردن از اشتباه قاحش «اوگن تالر» مدافع میانی و کاپیتان بایر، به گل مساوی و نتیجه (۲-۲) دست یافت.

تا پیش از اینکه مarsey و ستاره سرخ بلگراد در روز ۲۹ ماه مه در «بازی» و استادیم تازه ساز و پرشکوهِ، فاتح سی و پنجمین جام قهرمانی اروپا را تعیین کنند، روز ۱۵ ماه مه در شهر روتردام هلند، دو تیم انگلیسی منچستر یونایتد و آف سی بارسلون از اسپانیا بازیگران دیدار اوج مسابقه های جام برندگان جام خواهند بود.

بارسلون پیشتاز و در حقیقت قهرمان پیشاپیش فصل جاری مسابقه های باشگاههای اسپانیا در دور نیمه نهایی از سد یوننتوس فاتح ایتالیایی سال قبل جام اتحادیه عبور کرد. (برد ۱-۳ در بارسلون و باخت ۰-۱ در تورین).

لیژیاوشو حرفه منچستر یونایتد در مرحله نیمه نهایی نیز، از همان بازی رفت که در پایتخت لهستان انجام گرفت، با قبول شکست (۱-۳)، زانو زد. نتیجه (۲-۲) در مسابقه برگشت و در منچستر هم، در حقیقت فقط مرهمی بر غم شکست تیم لهستانی بود و پس از منچستر یونایتد و بارسلون هر دو، در گذشته بمقام قهرمانی جام های مختلف اروپا دست یافته اند. بویژه، منچستر یونایتد که در سال ۱۹۶۸ با شکست (۱-۴) تیم بنفیکا در ورزشگاه ویمبلد لندن، به عنوان اولین تیم انگلیسی، قهرمان جام باشگاههای اروپا گردید. هر خلاف دو جام قهرمانی و جام برندگان جام، پیشاپیش تیمی از سرنوشت جام اتحادیه اروپا در سال جاری تعیین شده است. به این صورت که این جام بار دیگر و نظیر سال قبل از آن ایتالیاییها خواهد شد. چرا که هر دو فینالیست ایتالیایی هستند!

انتر میلان و آ.ث.م که برای قهرمانی در این جام باید به صورت رفت و برگشت با هم

# تیم ملی کشتی آزاد ایران، قهرمان آسیا شد

اول (طلا)	۵۷ کیلو - سیاوش نوری
اول (طلا)	۶۲ کیلو - تقی اکبرنژاد
اول (طلا)	۶۸ کیلو - علی اکبرنژاد
نیم (نقره)	۷۴ کیلو - امیررضا خادم
اول (طلا)	۸۲ کیلو - رسول خادم
سوم (برنز)	۹۰ کیلو - ارشیر یلند اقبال
اول (طلا)	۱۰۰ کیلو - محمدرضا توپچی
اول (طلا)	۱۲۰ کیلو - علیرضا سلیمانی

در مسابقات قهرمانی آسیا که در دهللی نو انجام شد، تیم ایران با ۷ مدال طلا یک نقره، و یک برنز، به مقام اول رسید.  
در جریان مسابقات کشتی آزاد قهرمانی آسیا در دهللی نو، ۸۷ کشتی گیر از ۱۲ کشور شرکت داشتند. در این مسابقات، کشتی گیران ایران در ۱۰ وزن مختلف کشتی گرفتند و در روز پایانی بازی ها (۱۹ آوریل) با ۹ مدال، عنوان اول قهرمانی آسیا را از آن خود کردند.

اول (طلا)	۴۸ کیلو - ناصر زینل نیا
اول (طلا)	۵۲ کیلو - مجید ترکان

## پایان راه؟

جنرال «دوپینگ» مارادونا انتقار بلاگرفت که وقتی همسر مارادونا همراه با دو فرزندش ایتالیا را ترک کرد، روزنامه ها آن را سفری «فرارگونه» نامیدند. مارادونا که خود استفاده از ترکیببات «کوکاشین» را، بعنوان دوپینگ، رد کرده است می باید دلایل آزمایشگاه هایی را که استفاده او را از این ماده تأیید کردند، رد کند، که به نظر کار ساده ای نمی آید. بازی ۱۷ مارس تیم Napoli با تیم Bari در واقع چندمین «جنرال مارادونا» را منبب شد. مسئولین تیم شاپل گفته اند: «این یک تراژدی است اما ما کاری نمی توانیم بکنیم». تراژدی ای که سبب شد «مارادونا» ایتالیا را ترک کند، و حتی موقعیت «دیپلماتیک» اش در ایتالیا به یاری اش نیاید.

او که از تاریخ ۱۶ آوریل، به چرم مصرف مواد مخدر، به مدت پانزده ماه از فعالیت های ورزشی محروم شده و به کشورش باز گشته بود، در روز ۲۶ آوریل



هنگامیکه ۵۰۰ گرم کورکاشین خالص در منزل داشت، توسط پلیس اتریشین دستگیر شد. پلیس اتریشین اعلام کرده است که مارادونا با ویلحه گذاشتن میلی معادل ۱۲۰ هزار فرانک فرانسه، تا موعد دادگاه آزاد شده است و احتمالاً به یک تا شش سال زندان محکوم خواهد شد.  
لیاگو مارادونا، در سن ۳۰ سالگی با شورتی زیاد به آخر راه حرفه ای خود در ورزش رسید و بر خلاف همه ی ورزشکاران بنا بدناسی و شکست در زمینه ی اجتماعی ورزش، به کار خود خاتمه داد.

داشتند.

اتر میلان و آ.ا.ا.م روزهای هشتم ماه مه در رم و ۲۲ ماه مه در میلان با هم روبرو خواهند شد.

نکته قابل توجه در آستانه ۳ فینال ۳ جام باشگاههای اروپا در فصل ۹۱-۹۰، تصمیمی است که اتحادیه فوتبال اروپا در ماه آوریل گذشته در جلسه فوق العاده خود که در لندن تشکیل داد اتخاذ کرد. بنا بر این تصمیم از سال آینده شیوه حذفی مسابقه ها، از دور یک چهارم نهایی به بعد در جام قهرمانی باشگاهها دنبال نخواهد شد. در عوض ۸ تیم صعود کرده به این مرحله در ۲ گروه بطور دوره ای و رفت و برگشت باهم دیدار خواهند نمود و در تیم صدر گروه در پایان برای فتح جام رو در روی هم

دیدار کنند. هر دو جواز حضور در فینال را پس از مسامی بدون گل در مسابقه رفت، در مسابقه برگشت و در خانه خود بدست آورده اند.

انترمیلان با گل های دو ملی پوش آلمانی خرد مانتهاوس (دقیقه ۱۵- پنالتی) و کلبیزمن (دقیقه ۲۸) با نتیجه (۲-۰) تیم پرتغالی اسپورتینگ را حذف کرد و آ.ا.ا.م با گل نجات بخش «رودی دولر» که در دقیقه ۸۸ به سر رسید، توانست مساوی (۱-۱) را به برد (۲-۱) تبدیل کرده و تیم دانمارکی «بروندین» را پشت سر بگذارد. دانمارکیها برای حضور در فینال فقط به ۲ دقیقه مقاومت بیشتر نیاز

## موفقیت نونده ایرانی

### در بازی های بین المللی

#### لوس آنجلس

قاسم نادعلی پور، نونده معروف کشورمان (قهرمان اروپا در سال ۱۹۸۸ و قهرمان دوی جهان در سال ۱۹۸۹) که به دعوت ماراثن لوس آنجلس به آن کشور سفر کرده بود، موفق شد ۴۲ کیلومتر و ۱۹۵ متر را طی زمان دو ساعت و بیست دقیقه بید و در میان نوزده هزار و دویست نفر شرکت کننده از کشورهای مختلف، مقام یازدهم را از آن خود کند. قاسم نادعلی پور، در پایان مسابقه و تا هنگام اویختن مدال به گردنش، پلاکاردی حمل می کرد که بر آن نوشته بود: جهان متعذر چگونه از این جنگ ها و ویران کردن آبادی ها و کشتن انسان ها رنج نمی برد؟!

خواهند ایستاد. بنا بر شیوه تازه، طبیعتاً تا حد قابل توجهی از حساسیت و هیجان مسابقه ها بدلیل حذفی نبودن گامته خواهد شد، لیکن در عوض رقابت امتیازی تیم ها برای قهرمانی در هر گروه، موجودیت تازه ای به مسابقه ها خواهد بخشید.

از فصل آینده، با تصمیم اتحادیه فوتبال اروپا، پسان دیگر تیم های انگلیسی، تیم لیورپول نیز حق شرکت در مسابقه های اروپایی را خواهد داشت. این تیم پس از حادثه مرگبار در ورزشگاه «هیسل» در بروکسل در سال ۱۹۸۵ بمدت ۶ سال از حضور در جام های اروپایی محروم گردید.  
اردوان

## درآمد و هزینه پزشکان

تومانی سال ۷۰ = الان = میلیون تومان و تلفن ۲ هزار تومانی ۷۰ = الان ۱۲۰ هزار تومان شده است. اولی در بیش آزاد و دومی در بیش توانی... اصلاحی سئوال کرده که چرا تعرفه تلفن را ۶۰ برابر کرده اند؟! در حالی که ویزیت پزشکان متخصص از ۵۰ تومان به ۱۰۰ تومان رسیده است! آنهم با اجازه رسمی دولت!

... پزشکان در حال حاضر بر سه دسته کار می کنند. یا درآمد غیرپزشکی دارند که طبیعی است درآمد زیادتری خواهند داشت و یا از طریق غیر عرفی درآمد پیدا می کنند و یا اکثریت آنها با درآمد عادی نیز سطح بالاتری نسبت به یک کارمند عالیرتبه دولت زندگی می کنند. بد نیست اشاره ای به نرخ اجاره مطب در تهران بکنم که از مبلغ ۲۰ هزار تومان در بدترین نقطه شهر تا ۷۰ هزار تومان در خیابان آیت الله مطهری - بهشتی - شریعتی و... هزینه دارد. اگر میانگین آن ۸۰ هزار تومان باشد یعنی چهارصد بیمار در ماه برای کرایه مطب و نتیجتاً ۱۵۰ بیمار برای مالیات متعلقه و حداقل ۱۰۰ بیمار برای مخارج منشی و آب و برق و تلفن و کاغذ باید ویزیت کردند که جمعاً ۶۵۰ بیمار با ویزیت تخصصی یکهزار ریال باید مراجعه نمایند که اگر ۵ روز در هفته برای هر پزشک، روز فعال در نظر بگیریم روزانه حدود ۳۲ بیمار باید ویزیت کردند تا هزینه های بالا تامین گردد. یعنی پزشک، کارمند بی مزد و مواجب صاحب ملک و دولت و منشی و ادارات مختلف می باشد. نتیجه این مشکلات ناقابل، پزشک را به افزایش خویشاوندی ویزیت و احیاناً کار اضافی و... وامی دارد...

چندی پیش که موضوع درآمد پزشکان توسط عده ای از نمایندگان مجلس شورای اسلامی مطرح شده و مورد بحث قرار گرفته بود، یکی از پزشکان که استاد دانشگاه هم هست، نامه ای نوشته و ضمن آن ارقامی از درآمد و هزینه های پزشکان ارائه کرده است. بخش هایی از این نامه منتشر شده به قرار زیر است:

... آقای نماینده گویا در حساب و کتابشان اشتباه کرده اند که می گویند پزشکان در سال ۷۰ مقدار ۱۰ تا ۱۰ هزار تومان و در حال حاضر مقدار ۴۰ تا ۱۵۰ هزار تومان درآمد دارند. اولاً حقوق سال ۷۰ حقوق توانی بوده است که در حال حاضر به ۲۰ تا ۳۰ هزار تومان، که با کسر مالیات ۱۸ تا ۳۶ هزار تومان رسیده است. و حقوق بالایی آن در دستگاه دولتی نداریم. اگر منظور ۱۵۰ هزار تومان درآمد بخش خصوصی است، آنهم توضیح دارد. ولی اگر حساب کنیم حقوق ۷ هزار تومان ۷۰ معادل ۱۵۰ هزار تومان فعلی است، درآمد دولتی پزشکان بین ۱۲۰ تا ۱۳۰ هزار تومان کم شده است. دلیل بر این مدعا اینست که آپارتمان ۲۰۰ هزار

تلفن ۲۱ صفحه

### یادداشت هایی در

سوفیگرانه و طرح اخوت مذهبی باعث رشد یک تئوری واقعی تقدس و خلق یک الیگارشی واقعی از آن گردید. مرثیه در نزد توده های مردم بسیار ساده تر از شکل سوفیانه آنست. برای مردم عامی مشهورترین بنیان گذاران و سندهای اخوت مذهبی جزو مقدسات بشمار می آیند، حتی یک ناشناس و یا رهگذری که گذرش به محلی افتد و خیراتی در حق اهالی محل کند، ممکن است از طرف افکار عمومی محل لقب تقدس بگیرد. بسیاری از مقدسات یادگارهایی از دینهای هستند که توسط اسلام مغلوب گشته اند. این مرابط ها از آن تقدس اسلامی سرچشمه میگیرند که کاملاً با تصوف تفاوت دارد، مرابط معنائش در رباط بودن است، یعنی در حصارهای مرزی که از آنجا تهاجم برای جهاد علیه کفار انجام می گیرد، در رباط می بایست کیش شخصیت بیشتر در ریاضت تجلی یابد و به این منظور برای آن سربازان محصور که اغلب از متعصب ترین افراد و اکثراً از داوطلبان (فدائیان اسلام) تشکیل شده اند، هنگامیکه مقاصد جنگی اهمیت خویش را از دست دادند، نوای مذهبی و مقدساتی باقی ماند که حتی از مقدسات سوفیها مجبورتر می باشد.

ایران، اجرا می گشته است.

۲ - «ترحم» در اکثر ادیان جای خاصی برای خود دارد که اکثراً با برپا نمودن مراسم و صحنه سازیهای تراژیک زمینه را برای تسلط مذهبی گسترش می دهد. گرامشی بدرستی اشاره می کند که این مراسم برای بوجود آوردن و تقویت تعصب است که با آن جماعت مذهبی خویشان را با الوهیت پیوند می دهد. در ایران نیز مراسم عزاداری بخصوص در ماههای محرم نمونه بسیار بارزی از این «طرز تبلیغ» بر پایه ترحم و تولید تعصب است که اکثراً در موارد حساس تاریخی کشور مورد استفاده مرتجعین قرار گرفته و حتی مانع برای تشر و وسیعی از مذهبیهون واقع گرا و پیشرو می گردد.

۳ - همانطور که دیده میشود رشد تاریخی اسلام در شمال آفریقا مورد بررسی گرامشی قرار گرفته یعنی پدیده آفریقایی اسلام. البته این از اهمیت دید کلی گرامشی در مورد اسلام نمی گاهد. مثلاً آنجا که گرامشی صحبت از جدایی عظیم تشکیلاتی بین علمای مذهبی و معتقدات توده مردم می کند، بحثی است چالپ و از نظر تاریخی قابل مطالعه. طبیعتی است که تفاوت های زیادی بین رشد اجتماع اسلام در ایران و دیگر کشورهای اسلامی امروز موجود بوده است.

مرکز مرابط ها مراکش است. و هر چه بطرف شرق رویم از قلمرو مرابط ها کاسته می شود. دوکاتی دقیقاً این پدیده آفریقایی را مورد بررسی قرار داده است و بخصوص به اهمیت سیاسی مرابط ها اشاره می نماید که بر رأس شورشی علیه اروپائیان قرار گرفته اند و بعنوان مصلح عمل می کنند و حتی گاه گاه دارای تعونی والاتر بوده اند. دوکاتی در خاتمه می نویسد:

« چا دارد که پرستش کیش مقدسات و اثرات اجتماعی و مدنی و سیاسی ناشی از آنان مورد مطالعه و ملاحظه هر چه بهتر و دقیق تری قرار گیرد، زیرا که مقدسات قدرت عظیمی را تشکیل می دهند و دارای نیروی خارق العاده ای هستند که می توانند بزرگترین سد را برای نفوذ تمدن غربی بوجود آورند ولی اگر از آنها مدبرانه استفاده گردد می توانند حتی به گسترش نفوذ اروپائیان کمکهای ذبیعتی برسانند.»

#### یادداشتها

۱ - مراسم است در مسیحیت کلیسایی که طی آن از طریق خوردن نان و شراب که در واقع مظهر جسم و خون مسیح است، جسم انسان با جسم مسیح آمیخته می گردد. این مراسم بلوخی دیگر در این مهر پرستی، از ادیان قدیم

## جشنواره نمایش های سنتی در تهران

تئاتر شهر، تالار محراب، تالار سنگلج، و چهارسو، شاهد نمایش هایی بود که به مناسبت و سومین جشنواره نمایش های سنتی در تهران به اجرا درآمد. برخی از نمایش هایی که در این جشنواره به اجرا درآمدند، عبارت بودند از: «خفته بخت» از اسفهان، لیسر (باد سرخ) از بوشهر، «سینار حاجی فیروزها» از شیراز، «حکایت حاجی فیروز» از تسکابن، «میرنوروزی» از سنندج، «مادینه دیو» از پاسوج، «اتللو» از گرگان، «تعزیه مسلم» از گرمسار، «سلیمان و بلقیس» و «بنگاه تئاترال» از تهران.

## قتاری از قفس گریخته

«گردون» مجله ای ادبی، فرهنگی، هنری و در شماره ۹۸، از «شاعران، نویسندگان، هنرمندان، و بطور کلی روشنفکران خلاق» خواسته است تا به این سؤال پاسخ بدهند «دهه شصت چگونه گذشت؟» بیژن بيجاری در پاسخ به این سؤال نوشته است: «بعد از ظهرهای تابستانی که سیب های زرد عطر پائیز داشت، چشم هایم در جستجوی گنجشک یاساره لای شاخسار زرد آلبوها، سیب ها و گلابی ها گم می شد. با تپش هر برگ، یک چشمم را می بستم و با چشم راست، جای تپش برگ را می گشتم. وقتی نگاهم بر ستاره های لوزان می ایستاد، یک لحظه زانوانم می لرزید - فقط یک لحظه. بعد با انگشت سیباده ام ماشه را می چکاوادم. و گاه بود که گنجشک یا ساری چون سیب، سنگین و سرد به زمین بیفتد. آنوقت، شادمانه می دویدم و وقتی به آن درخت می رسیدم، بوس می کشیدم و لای پوته ها و برگ ها با ناخن پنجه هایم کرم های گرم پرنده را می جستم. یک روز بعد از ظهر که هنوز تابستان بود، بعد از چکاندن ماشه، ناخن های جستجو گرم در زیر درخت سیبسی، پرنده ای شناسک و سبکتر از گنجشک را یافت که در دهن میان پنجه ام سرد شد. بال هایش رنگ سیب بود. زرد بود...»

از روزی که یک کشماری از قفس گریخته می هسانه را شکار کردم، احساس می کنم دیگر سیب های زرد، عطر پائیز ندارد - حتی در بعد از ظهرهای تابستان.»

## مجله ادبی مشترک

بر اساس یک توافق نامه فرهنگی بین آذربایجان شرقی و آذربایجان شوروی یک مجله ادبی، همزمان در تبریز و باکو منتشر می شود. این مجله ادبی، ماهنامه خواهد بود.

## خبرهایی از ...

### «نقش قلم» و مسابقه داستان نویسی

نشریه «نقش قلم» رشت، که به کوشش علی صدیقی منتشر می شود برای نخستین بار در سطح نشریات شهرستانی به برگزاری مسابقات داستان نویسی رو آورده است. این مسابقه با استقبال غیر منتظره ای مواجه شده و صفحات «فرهنگ، هنر و اندیشه» این نشریه در هر شماره دو داستان به چاپ رسانده است. به سه داستان برگزیده جوایزی تعلق خواهد گرفت.

### سخنرانی در کانادا

دو باره مسائل قبل و بعد از انقلاب ایران در شهرهای مختلف کانادا سخنرانیهای برگزار شده است. در این سلسله برنامه ها، محمود دولت آبادی در باره ادبیات معاصر ایران سخنرانی کرد. از دلایر آشوری، تیره توحیدی، هاله افشار، و ناصر پاکدامن نیز برای شرکت در این سخنرانی ها دعوت به عمل آمده است.

### «زمان ما» منتشر خواهد شد

در حالیکه برخی از نشریات و جنگ های فرهنگی و ادبی، کارشان به تعطیلی کشیده شده و یا فاصله و ترتیب انتشار خود را طولانی تر کرده اند، نشریات و جنگ های تازه نفس و جدیدی پا به میدان می گذارند. در آلمان، نخستین شماره «میزگرد» منتشر شد. علاوه بر «میزگرد»، تولید انتشار یک مجله عمومی (ماهنامه) به نام «زمان ما» نیز داده شده است. آنگونه که دست اندرکاران «زمان ما» اعلام کرده اند، «زمان ما» نشریه ای است مشترک برای جوانان، خانواده ها و روشنفکران و «تربیتی برای ایرانیانی که حرفی تازه برای گفتن دارند». «زمان ما» را دست اندرکاران انتشار آن، و گامی دیگر برای اجتهاد فرهنگی ایران و بزرگداشت میراث آن، و نشریه ای برای آنان که می خواهند بیشتر بدانند و «دفتری نو برای آنها که در زمان ما زندگی می کنند»، اعلام کرده اند.

## دو کنگره بزرگداشت جلال آل احمد

احمد

خانم زهرا رهشورد، عضو و شورای فرهنگی، اجتماعی زنان و در ایران طی سخنرانی خود در دومین نشست «کنگره بزرگداشت جلال آل احمد» که کنگره کنکاش در اندیشه های جلال آل احمد بود، مجلات فرهنگی ترقیخواه را مورد حمله قرار داد و گفت:

« بسیاری از مجلات لائیک هم اکنون منتشر می شوند و هر کدام چندین مقاله یا محتوای مطلقاً نشان چاپ می کنند، هیچ اعتراضی نمی شود. ولی اگر یک روشنفکر مسلمان در صدد پاسخگویی برآید و یا مطلبی بنویسد فوراً او را سرکوب می کنند.»

در این کنگره که نیمه دوم اسفند برگزار شد، دکتر علی شریعتی، عضو و شورای عالی انقلاب فرهنگی و رئیس فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی اظهار داشت:

« باید طرف زمان و مکان را در اندیشه روشنفکران مورد نظر داشت. اگر نقاط ضعفی هست لازم است با توجه به موقعیت زمانی مورد تضاد قرار گیرد.»

## آغاز فعالیت جامعه ویراستاران ایران

پس از نزدیک به دو سال تلاش سرانجام جامعه ویراستاران اعلام موجودیت کرد. این جامعه یک نهاد علمی و فرهنگی و صرفاً حرفه ای است. اعضا، موسس این جامعه عبارتند از: جمشید ارجمند، کریم امامی، بهاالدین خرمشاهی، رضا رضائی، کیوان سپهر، احمد سمیعی، هادی خیرایی، کامران فانی، رضا فرخفالن، ناهید فروغان، حسین معصومی همدانی و هرمز همایون پور.

## دکتر غلامحسین صدیقی

### در گذشت

دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر پست و تلگراف و وزیر کشور کابینه دکتر مصدق (سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۲) روز دوشنبه نهم اردیبهشت در تهران درگذشت. دکتر صدیقی از مبارزان جنبش ملی شدن صنعت نفت، استاد دانشگاه، نویسنده و محقق بود. از او تالیفاتی در زمینه ی جنبش های دینی ایرانی در قرن دوم و سوم، گزارش سفر به هند، چاپ متن عربی رساله سرگذشت ابن سینا و رساله های دیگر او، بر جای مانده است. در سال ۱۳۵۷، شاه به او پیشنهاد نخست وزیری داد، اما او نپذیرفت.

و ایران نامه عنوان مجسومه ایست پژوهشی که توسط بنیاد مطالعات ایران در آمریکا منتشر می شود. سردبیری این مجله را (که حاوی مطالب پژوهشی ایران شناسی است) داریوش شایگان به عهده دارد و سردبیر فنی آن، داریوش آشوری است.

و ایران نامه که نهمین سال انتشار خود را پشت سر می گذارد، در نخستین شماره خود در سال نهم (زمستان ۱۳۶۹) حاوی چند مقاله، یک برگزیده، چند نقد و بررسی کتاب، سه مقاله درباره ادبیات و زبان فارسی و تاجیکی، یاد رفتگان و نامه ها و نظرهاست؛ و در بخش پایانی آن ترجمه خلاصه های این شماره به انگلیسی درج شده است. بخش مقاله ها، دو برگزیده مقاله هایی است از ژاک دوشن - گیسمن (آلمانی درباره زرتشت)، محمد حسین صدیق یزدچی (عقل کلی و عقل جزئی: تأویل داستان اول مسئونی)، داریوش آشوری (نیسا و نوآوری هایش)، علی میرفطروس (جنبش سرخ جامگان، بررسی منابع و مآخذ)، مایکل بیرد (زن نوی قطار: زیبایی شناسی تمجید در شعر "بازگشت" از اسماعیل خونی)، علیرضا منال زاده (نخستین متن فلسفه جدید غربی به فارسی)، بخش وگزیده، در برگزیده ی یک مقاله است که در مقدمه آن می خوانیم:

«مسئله برخورد ایران با فرهنگ غرب یکی از زمینه های است که ایران نامه کوشیده به همت صاحب نظران و اهل اندیشه به آن بپردازد. در همین راستا مقدمه نخستین ترجمه کتاب دکارت به زبان فارسی را که در اوایل دوره ناصرالدین شاه به همت گنت دوپینو، سفیر فرانسه در ایران، انجام گرفته به عنوان «گزیده» برای این شماره برگزیده ایم که نمونه ای است از شیوه برخورد ذهنیت ایرانی در آن دوران با آنچه

در اروپا می گذشت». بخش «نقد و بررسی کتاب» که زیر نظر احمد کریمی حکاک اداره می شود، در برگزیده ی سه مقاله است از خورا باوری از «تاف» تا «ق» از «شانه» به «شمیر» که در تکی است در سوره الفهراب اثر محمود مسعودی، «دیکه دیپس (تراژدی رستم و سهراب) که درباره ی ترجمه ی داستان سهراب از شاهنامه توسط جروم کلیتون است؛ سعید امیرارجمند (شکل گیری جنبش باب؛ که درباره ی کتاب مفصل شکل گیری جنبش بابی در ایران اثر دکتر عباس امانت است)؛ ابوالشر فرمانفرمایان (نقد و نظر درباره پیدایش جنبش باب؛ که این مقاله نیز درباره ی کتاب مذکور از دکتر عباس امانت است)، در بخش «گذری و نظری» سه مقاله درج شده است از احمد کاظمی موسوی (پیشنهادهای برای بهرگز خط فارسی)،

ابراهیم هنرزی (ادبیات پنهانگردان)، و اکبر تورسون زاد (زبان تاجیکی)، در بخش «یاد رفتگان» به زنده یاد غلامحسین یوسفی پرداخته شده و در بخش «نامه ها و نظرها» دو نامه از دوستان و خوانندگان «ایران نامه» درج شده است.

هیئت مشاوران «ایران نامه» را گیتی آذر پی، پتر چلوسکی، راجر سیوری، و چهارم فرای، محمدجعفر محبوب، سید حسین نصر، و احسان یارشاطر تشکیل می دهند، و نشانی پستی آن، جهت مکاتبه با سردبیر به قرار زیر است:

Editor, Iran Nameh  
4343 Montgomery Ave.,  
Suite 200  
Bethesda, MD 20814,  
U.S.A

## در بزرگداشت صادق

### هدایت

«جمع فرهنگی میثرا» در فرانکفورت در بزرگداشت صادق هدایت، برنامه ای به زبان آلمانی ارائه داد. این برنامه که مورد استقبال بیش از یکصد نفر آلمانی و ایرانی قرار گرفت، شامل قسمت های زیر بود: «خواندن نوشته ای در باره هدایت از بزرگ علوی»، «نمایش فیلم یوف کور ساخته کیومرث درم بخش، معرفی بخش هایی از نوشته های هدایت»، «نمایشگاه نقاشی، آثار علمی نقاشی از صادق هدایت و نوشته هایش»، در این برنامه «فرهنگ کسرا» داستان سگ ولگرد هدایت را که به آلمانی ترجمه شده است، خواند.

## داستانخوانی برای کودکان

چهارشنبه ها از ساعت ۵ تا ۶ بعد از ظهر، برای گروه سنی ۶ تا ۱۰ ساله، «میرزا آقا همگری» (مانی) برای کودکان داستان می خواند. نخستین برنامه چهارشنبه ۱۰ آوریل ۱۹۹۱ در شهر «بوخوم» آلمان برگزار شد. بر تراکتی که بعنوان اعلام این برنامه توزیع شده است، آمده است: «بچه ها می توانند با افسانه ها، داستانها و اشعار ملل گوناگون آشنا شوند». «بچه ها می آموزند که در برابر جمعیت سخن بگویند و برنامه اجرا کنند» و «بچه ها با ملت ها و کشورهای مختلف، از طریق ادبیات آنها آشنا می شوند».

## «غروب در دیاری غریب» در شهرهای آلمان

«غروب در دیاری غریب» نوشته ی بهرام بیضایی و به کارگردانی عباس صفوریان در شهرهای مختلف آلمان به روی صحنه می رود. پس از نمایش موفقیت آمیز در «مونخ» قرار است بزودی این نمایش در شهر فرانکفورت و سایر شهرهای آلمان نیز به روی صحنه برود. بازیگران این نمایشنامه «عبدالله بوتیمار، عباس صفوریان، مهدی علیرضا، قهرار، پروانه لرمانی پوره هستند. موزیک از هوشنگ معینی و دکور از ابراهیم امین است.

## هفته ایرانیان در آلمان

در دانشگاه اولدنبورگ آلمان، برنامه های فرهنگی ای با عنوان هفته ی ایرانیان برگزار شد. در این برنامه ها، علاوه بر نمایشگاه نقاشی «کالی علوی»، بزرگ علوی با مروری بر ادبیات داستانی معاصر درباره ی ادبیات داستانی در شرایط کنونی ایران سخن گفت. در سخنرانی «آنا بزرگ» بیش از ۱۵۰ نفر حضور داشتند.

## دخترانی دکتر حسین هاشمی

«بنیاد فرهنگی دوسلدورف» که یکی از بنیادهای فرهنگی فعال در آلمان است، روز شنبه ۲۷ آوریل در محل کتابخانه مرکزی شهر دوسلدورف سخنرانی برگزار کرد. سخنران آقای دکتر حسین هاشمی بود که درباره شعره تجارب چهارسال کار خود در استان های هاشمی کویر لوت، و حدود امکانات فعالیت های پزشکی در یکی از این استانها، و موانع و بشواری های ناشی از سرشت نظام اجتماعی و اقتصادی و سن و آداب مردم در این استان ها سخن گفت.

## سخنرانی و گفت و شنودهای «مهدی خانبابا تهرانی»

به دعوت دانشگاه هاروارد و بخش بررسی مسائل تاریخی دانشگاه شیکاگو، و نیز چندین تشکل فرهنگی، مهدی خانبابا تهرانی سخنرانی ها و گفت و شنودهایی پیرامون مموکراسی و دیگر مسائل سیاسی جهان و ایران، در شهرهای مختلف امریکا برگزار کرد.

## سیل در هنگلادش

سه شنبه، سی ام آوریل ۱۹۹۱، طی چند ساعت، هنگلادش به زیر آب فرو رفت و طبق آمار تا کنونی، ۳۰۰ هزار نفر تلفات از خود به جا گذاشت.

هنگلادش در زمره ی فقیرترین کشورهای جهان است که مردم آن از طریق کشاورزی دیم، زندگی خود را به زحمت می گذرانند.

بر اساس گزارش خبرنگارانسی که توانسته اند به مناطق سیل زده نزدیک شوند، ویرانی ناشی از سیل به حدی است که برای کمک به مردم در محاصره ی آب نمی توان اقدام کرد؛ در حالیکه حتی آب آشامیدنی هم از تیارهای اولیه ی آنهاست. ۹۰ درصد روستاها به زیر آب فرو رفته و در بعضی نقاط، وزش باد با سرعتی معادل ۲۳۵ کیلومتر، امان مردم را گرفته است.

## سیاست جذب نیروهای متخصص ایرانی از خارج کشور

پس از اعلام درخواست آیت الله خامنه ای، رفسنجانی رئیس جمهوری اسلامی نیز در آخرین اظهارات رسمی اش (شنبه ۱۴ اردیبهشت) از ایرانیان خارج از کشور خواست به وطن بازگردند. در همین رابطه، مسئولین جمهوری اسلامی تلاش های گسترده ای را سازمان داده اند. تاسیس دفاتر سرپرستی برای جذب منابع تحصیلان در ۱۷ کشور جهان، برگزاری جلسات و سخنرانی های متعدد از سوی مسئولان و کارمندان سفارتخانه های ایران همین بر اینکه و راه برگشت به ایران باز است، و ایجاد تسهیلات متعدد جهت صدور گذرنامه برای ایرانیان خارج از کشور، نمونه هایی از این تلاشهاست. اخیراً گروه بزرگی از پزشکان ایرانی مقیم آلمان، به دعوت جمهوری اسلامی راهی ایران شدند تا پس از گردش يك ماهه برای ماندن با بازگشت تصمیم بگیرند.

## کیومرث حبیب زاده و کارهای تازه اش

کیومرث حبیب زاده بازیگر و کارگردان تئاتر، که از دو نمایش کمندی (اسفر آقا آثانی می شود) و دختر اسفر آقا هم... در شهرهای مختلف آلمان و اروپا به روی صحنه رفته است، اخیراً با همکاری بردارش وحید حبیب زاده (بیانیست و آهنگساز) و اسی (خواننده)، نواز گدنا و پادشاه را تهیه و بخش کرده است. ترانه های گدنا و پادشاه (گدنا و پادشاه، زندگی، عمو نوروز، مسافر، عاشق ترین و دروایی خاطرات) را کیومرث حبیب زاده سروده است.

## عبدالرحمن پرومند در پاریس ترور شد

پنجشنبه هجدهم آوریل، عبدالرحمن پرومند، رئیس هیئت اجرائی نهضت مقاومت ملی ایران، در پاریس ترور شد. او که ۶۳ سال داشت، از نزدیکان شاپور بختیار بود و از سال ۱۹۸۱ به عنوان پناهنده ی سیاسی در فرانسه به سر می برد. عبدالرحمن پرومند، وکیل با سابقه ی دادگستری، ثروت زیادی در اختیار داشت و بخش مهمی از هزینه ی نهضت مقاومت ملی ایران را تامین می کرد. او علیرغم اجازه ی حمل اسلحه در فرانسه، از آن استفاده نمی کرد، و بعد از ظهر پنجشنبه (هجدهم آوریل) هنگامی که وارد ساختمان اصلی آپارتمان خود می شد، با ضربات چاقوی فردی ناشناس به قتل رسید. عبدالرحمن پرومند، متاهل و دارای چهار فرزند بود.

## نام افراد ترور شده در خارج از کشور

نشریه حقوق بشر - ارگان جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران - در شماره اخیر خود (بهار ۱۳۷۰) نام افرادی را که طی چند سال اخیر در خارج از کشور ترور شده اند، به این شرح اعلام کرده است:

شهریار شفیق - پاریس؛ علی (کبیر طباطبائی - واشنگتن؛ ارشد غلامعلی اویسی و بردارش - پاریس؛ سرنگ بهروز شاموردی لو - استانبول؛ بیژن ماضلی - لندن؛ سرنگ هادی عزیز مرادی - استانبول؛ غلبان اکبر محمندی - هامبورگ؛ سرنگ غلبان احمد طالبی - ژنو؛ علی و نیا در توکلی - لندن؛ سرنگ احمد حامد منفرد - استانبول؛ سرنگ عطا الله های احمدی - دویس؛ بهمن جوادی (کشاورز) - لارنکا قبرس؛ دکتر عبدالرحمن قاسملو - وین؛ عبدالله قادری - وین؛ کاظم رجوی - ژنو؛ کاشف پور - قزیه؛ خانم عفت قاضی - سوئد؛ دکتر سیروس الهی - پاریس.

لیست نام این افراد، همراه با نامه ای از سوی مسئول جامعه دفاع از حقوق بشر، آقای رفیع، در اختیار دبیر کل سازمان ملل قرار گرفته است.

## دندان مار، دربارۀ واقعیت های فراوان سکوت می گنجد

«ورنالوکن» منتقد آلمانی، در نقد خود بر فیلم «دندان مار» ساخته ی سعید کیمیائی که در فستیوال برلین به نمایش درآمد می نویسد: «نباید انتظار داشت از فیلمی که امروزه در ایران ساخته می شود و برای فستیوال جهانی فرستاده می شود، واقعیت های جاری در ایران

را دریافت. این فیلم در باره واقعیت های فراوان سکوت می کند و فقط حمله ی عراق به ایران را سبب گسست های خانوادگی و تلاش آن ها می نماید. اما این فیلم آینده زنان ایران را خوب نشان می دهد؛ زنانی که می توانند آینده خود را در دست بگیرند و تصمیم بگیرند با چه کسی و در کجا زندگی کنند.» (فرانکلوتر آگنالیه).

## رکورد جدید جنایت در نیویورک

جرایم جنایی در سال ۱۹۹۰ بر نیویورک برای سومین سال پی در پی رکورد جدیدی به جای گذاشت. بنا بر آماري که توسط پلیس شهر نیویورک در روز دوشنبه ۲۲ آوریل اعلام شد، ۲۲۴۵ نفر در سال ۱۹۹۰ در نیویورک بقتل رسیده اند. از میان این ۲۲۴۵ نفر ۹۹ نفر کودکان کمتر از ۱۶ سال بوده اند و ۲۲ نفر رهگذران که قربانی گلوله های گدا رفته شده اند.

بر طبق این آمار، قتل و کشتار نسبت به سال ۱۹۸۹ در نیویورک، ۱۲/۳ درصد افزایش داشته است. نیویورک در ضمن، برای دومین سال پیاپی بزرگترین مرکز بزه ی در آمریکا شناخته شده است؛ با معدل ۲۷۶ مورد در روز و مجموع ۱۰۰۲۸ مورد. طبق آمار پلیس، نیویورک از لحاظ جنایت در میان شهرهای دیگر آمریکا در مقام نهم قرار میگیرد. واشنگتن هنوز رکورد قتل را حفظ کرده است. «روزنامه لوموند» ۲۴ آوریل ۹۱.

## فاشیست ها با سنگ و چاقو از لهستانی ها استقبال کردند

هشتم آوریل، نخستین روز عبور از مرز لهستان به سوی آلمان، بدون اخذ ویزا بود. لغو دریافت ویزا موجب شد تا تعداد زیادی از مردم شهرهای مرزی لهستان برای دیدار، خرید و گردش به شهرهای آلمان بیایند. اما بیش از ۳۰۰ «نشونازیست» از آنان با سنگ و چاقو استقبال کردند. از این دست رویدادها ماههاست که در شهرهای آلمان (بخش شرقی) رخ می دهد. تا کنون ده ها شهروند خارجی در این بخش از آلمان مورد ضرب و شتم «فاشیست» ها قرار گرفته اند. نشونازیست ها خواهان الحاق بخش آلمانی نشین لهستان به آلمان هستند.

## مراسم بزرگداشت استاد ابوالحسن صبا

کانون فرهنگ و هنر ایرانیان شهر گیسن آلمان مراسم بزرگداشتی برای استاد ابوالحسن صبا بر پا کرد. در این مراسم که در ساختمان اصلی دانشگاه «گیسن» برگزار شد، قطعاتی از آثار استاد ابوالحسن صبا و فرامرز پایور در دستگاه سه گاه، و با همکاری قدرت الله گیاهی (سنتور)، و علیرضا ثقلی (آواز و تنبک) اجرا شد.

## بچه های تبعید

بچه های تبعید، نشریه ای است فرهنگی برای کودکان که در شهر ماینس آلمان منتشر می شود. در شماره ی ۴ این نشریه که در ماه ۱۳۶۹ منتشر شده، به عنوان مقدمه و خطاب به بچه ها آمده است: «ما بچه های تبعیدی به شما قول می دهیم که از این به بعد نشریه را به طور منظم منتشر کنیم و به دستتان برسانیم. اما از شما هم میخواهیم که در انتشار این نشریه به ما کمک کنید و برایمان مقاله و نقاشی بفرستید. یک خبر خوش هم برایتان داریم: ما بهترین مقاله شما را انتخاب کرده و به نویسنده آن یک شماره نشریه بچه های تبعید جایزه خواهیم داد».

TABID

Postlager Karte 132501C  
6500 MAINZ 1/GERMANY

## قصه خوانی و سخنرانی قدسی قاضی نور

به دعوت «کانون فرهنگی ایرانیان» در شهر دوسلدورف آلمان، قدسی قاضی نور در این شهر قصه خوانی و سخنرانی کرد. سخنرانی قدسی قاضی نور که چهارشنبه ۲۳ آوریل در کتابخانه ی مرکزی دوسلدورف برگزار شد، درباره ی ادبیات کودکان در ایران بود.

## شب گیتار

سیروس ملکوتی، گیتاریست و آهنگساز (سازنده قطعه زیبای ماهی سیاه کوچولو) در سیزدهم آوریل در شهر فرانکفورت (Manizer Ld) کنسرت گیتار برگزار کرد.

## صدای «بشان» از رادیو ایران پخش شد

پس از سالها سرانجام صدای زنده یاد بشان، و خوانندگان دیگر (زنده یادان تاج اصفهانی و محمودی خوانساری) از رادیو ایران پخش شد. روز شنبه اول اردیبهشت صدای این بزرگان موسیقی اصیل ایرانی از برنامه «چکاوک» به گوش میلیون ها ایرانی رسید. برنامه چکاوک علاوه بر پخش موسیقی اصیل ایرانی، آموزش این نوع موسیقی را جزو برنامه های خود قرار داده است.

## نوار تازه ای از بهرام

«برای آنان که دل به یاس می سپرند» عنوان نوازی ست از خواننده جوان، بهرام. شعرهای این نوار از برترت پرشت و سعید یوسف است (قطعاته، سوره جبهه، واحد، سوره همبستگی، هیچکس یا همه کس، در ستایش انقلابی، سلام بر گل ارغوان، سوره بهار، بازی کردک، پدرو در زندان)، آهنگ ها علاوه بر آهنگ های محلی ترکی، ارمنی از هانز آسلا و لرید بهرام است که توسط م. نیساد تنظیم و ضبط شده است. مرکز توزیع این نوار در شهر فرانکفورت آلمان و محل های عرضه ی کتاب ها و آثار فرهنگی و هنری ایرانی ست.

## ویگن: موسیقی سنتی و شهر سنتی یعنی چه؟

خواننده ی ترانه های ماندگار «مهربان» لالایی، «گیتار من» که طی چهار سال ترانه خوانی، ۶۰۰ ترانه اجرا کرده است، چهار سالگی فعالیت هنری اش در لس آنجلس و با حضور هزاران ایرانی جشن گرفته شد. ویگن به این مناسبت، در رابطه با موسیقی سنتی نظرانی ارائه کرده که شنیدنی ست:

« صدای آقای شجریان را شنیده ام؛ فوق العاده است و از آن صداهایی ست که صد سال یک بار می توان انتظارش را داشت. اما من هنوز معنی این موسیقی سنتی را نفهمیده ام. اصلاً موسیقی سنتی یعنی چه؟ یعنی کدام؟ اینها که درباره موسیقی سنتی بحث می کنند، به آهنگ های بتهوون، باخ، وردی، چایکوفسکی و امثالهم چه می گویند؟ آنها هیچوقت نگفته اند که این موسیقی سنتی ماست. موسیقی، موسیقی ست؛ سنتی و غیر سنتی یعنی چه؟ این فلسفه هیچوقت توی کله ی من فرو نرفت و نخواهد رفت. موسیقی را آتمناری و محدود کردن، یعنی درجا زدن».

## کنسرت موسیقی سنتی ایران (تک نوازی سنتور)

حسن تبار، نوازنده ی چیره دست سنتور، دو برنامه در بیست و چهارم مه و دهم ژوئن در پاريس برگزار خواهد کرد. نشانی محل برگزاری این برنامه ها که هر دو در ساعت بیست و سی دقیقه خواهد بود، به این قرار است:

FIAP

30 Rue Cabanis  
75014 PARIS

Metro : GLACIER ۲۴ ماه



CENTRE MANDAPA

6 Rue Wurtze  
75013 PARIS

METRO : GLACIER ۱۰ ژوئن

## نمایشگاه آثار نقاشان سوررئالیست در پاریس

در مرکز فرهنگی ژوز پمپیدو (در پاریس)، نمایشگاهی از آثار نقاشان سوررئالیست جهان برگزار شده است. این نمایشگاه که در بزرگداشت «آندره بروتن» یکی از پتیان گذاران جنبش هنری سوررئالیسم برپا شده، تا بیست و شش اوت ۱۹۹۱، ادامه خواهد داشت. در محل نمایشگاه، همچنین آثار نویسندگان سوررئالیست و فیلم هایی از سینما کران سوررئالیست جهان، به تماشای عموم گذاشته می شود.

## توضیح و تصحیح

در آرش ۳، چند مورد اشتباه چاپی وجود دارد که با پژوهش از نویسندگان مقالات و خوانندگان

- آرش، به این وسیله تصحیح می شود:
- در صفحه ۷، ستون اول، سطر ۴۳: همزمان با فردوسی...
- در صفحه ۱۲، ستون اول، سطر ۷: این مشاطه گزان هفت خط
- در صفحه ۲۹، ستون اول، سطر ۲۸: بیش از دو برابر جمعیت کنونی...

\* ضمناً بدلیل اشکالات چاپخانه، تعدادی از عکس های آرش ۳، پیوسته عکس های پیروز آدمیت و فرهاد مجدآبادی و هابنده تراسی، ناروشن و غیر قابل تشخیص چاپ شده است؛ که از این عزیزان پژوهش می خواهیم.

در موسیقی ایرانی



محمد شمس در سال ۱۳۲۳ در خانواده ای هنر دوست متولد شد. موسیقی را از سن پنج سالگی با آموختن تنبک فرا گرفت و با تشویق پدرش در ده سالگی وارد هنرستان عالی موسیقی شد و از همان سال ویلن کلاسیک را تحت آموزش «لوئیجی پاکالینی» از اساتید هنرستان عالی موسیقی، آغاز نمود. دو سال بعد به «هنرستان موسیقی ملی ایران» راه یافت. در آنجا ادامه آموختن ویلن کلاسیک را نزد «استاد ایراهیم روحی» قره دنبال نمود و در کنار آن به فراگیری ردیف های موسیقی ایرانی با ویلن پرداخت. نوازندگی ویلن ایرانی را نیز نزد استاد «رحمت الله بدیعی» ادامه داد و همزمان به فراگیری پیانوی کلاسیک ایرانی و همچنین ردیف نوازی پیانو پرداخت و نوازندگی سازهای دیگر چون سنتور، قانون و تن را نیز آموخت. بعدها، ردیف آوازی موسیقی سنتی ایران را نزد زنده یاد استاد «محمود کریمی» فراگرفت. در ۱۶ سالگی به درخواست استاد «حسن بعلوی» رئیس وقت هنرستان عالی موسیقی ملی و رهبر ارکستر فارابی، به نوازندگی ویلن در آن ارکستر پرداخت و سپس نوازندگی را در «ارکستر بزرگ رادیو تلویزیون» ادامه داد و بر شناخت و تجارب خود در این زمینه افزود. در همان زمان با اعتقاد به «تلفیق شعری موسیقی» به فراگیری این اصول مهم در ترانه سازی نزد اساتیدی چون «حسن بعلوی» و «فرهاد فخرالدین» پرداخت و در هجده سالگی یکی از اولین تنظیم های خاص خودش را برای ارکستر بزرگ نوشت که با موفقیت چشمگیری همراه بود. در شصت این اثر طی چند از اساتید او نیز به کار نوازندگی قطعه همت گذاشته بودند و این خود گام بزرگی در زندگی هنریش بود. در ۱۷ سالگی اولین اثرش را در چهارگانه برای ارکستر مجلسی نوشت و در همان زمان آن را اجرا و ضبط کرد.

شمس در سال ۱۳۵۵ از هنرکده موسیقی ملی، با درجه لیسانس کارشناس موسیقی، فارغ التحصیل شد. پس از انقلاب ۵۷، به مدت یک سال و نیم، رهبری ارکستر، آهنگسازی و تنظیم آهنگ برای «ارکستر بزرگ رادیو تلویزیون» را به عهده گرفت. او در این مدت قطعات مختلفی را برای این ارکستر نوشت که از آن جمله «فانتری شویترین» برای ارکستر بزرگ و ۱۲ تنبک را می توان نام برد.

محمد شمس تا کنون بیش از ۵۰ قطعه کوتاه و بلند برای پیانو و ارکستر تنظیم نموده که از آن جمله چهارمضراب برای نو پیانو بنام «شوکا» و تنظیم جدید بر روی قطعه «خوابهای طلایی» اثر استاد «جواد معروفی» را می توان نام برد. همچنین «بهاریه» قطعاتی برای تنبک و ارکستر، پیانو و ارکستر و همچنین گمانچه و ارکستر از کارهای دیگری در این زمینه است. وی بیش از ۷۰ کاست ترانه برای کودکان و نوجوانان و موسیقی برای داستانهای کودکان و نوجوانان و موسیقی سریال فیلم تلویزیونی «باز مدرسه ام» در شده را تصنیف و تنظیم نمود.

در سال ۱۳۵۹ ساختن موسیقی متن فیلمی صامت بنام «خانه آقای حق دوست» را بعهده گرفت. بعد از آن ساختن و تنظیم موسیقی بر روی داستان عروسی «کرم شمشاد» نوشته م- آزاد، را بعهده دار شد که سرفصلی جدید در موسیقی ایران برای فیلمهای عروسی و داستانی برای کودکان و نوجوانان است.

در سال ۱۳۶۱ موسیقی متن فیلم «بند» را به عهده گرفت که آن هم راه تازه ای در موسیقی فیلم ایران بوجود آورد. مجموع کارهای او تا کنون بیش از ۵۰۰ اثر کوتاه و بلند است.

شمس در اروپا بعنوان آهنگساز، تنظیم کننده و رهبر ارکستر معرفی گردید و به عضویت «جامعه آهنگسازان، مصنفان و مؤلفان

موسیقی (S.A.C.E.M) در اروپا و آمریکا نائل آمد و توانست در شناساندن موسیقی پیشرفته ایرانی به دنیا و بسط و گسترش آن، فعالیت هایش را دنبال نماید. او تلفیق موسیقی کلاسیک و ایرانی و استفاده از ربع پرده ها در موسیقی ایرانی و کلاسیک و طرز استفاده از هارمونی مطلوب برای این نوع موسیقی را روش کار خود قرار داده و این سبک را به طور جدی ادامه می دهد. وی در حال حاضر مشغول نوشتن آبرایی بر روی «دفتر اول مثنوی» مولوی است، و آثاری چند از حافظ، خیام، نیمایوشیخ، احمدشاملو و... را در دست اجرا دارد.

محمد شمس اخیراً کنسرتی در پاریس و با همکاری نوازندگان ایرانی و فرانسه ای اجرا نمود که با استقبال زیادی روبرو شد. شمس معتقد است که بعد از انقلاب ۵۷، فصل جدیدی در فضای موسیقی ایرانی گشوده شده، که باید با شنوایان و نیازها و خواسته های مردم ایران در این مرحله مطابقت داشته باشد تا بتواند به پیش برود و اعتلا یابد.

شمس، موسیقی ایرانی را اقیانوسی می داند که می تواند فضای آینده موسیقی در جهان را به شدت تحت تاثیر خود قرار دهد.

پاریس در پاریس هم از آواخوانی محروم ماند

قرار بود، پاریس، خواننده ی پرواز و محبوب ایران، شبی را در پاریس به اجرای برنامه پردازد، که چند روز پیش از موعد (۱۴ آوریل) اعلام لغو برنامه اش بهمان به همان گذشت. این برنامه که می باید بنا به درخواست پاریس (بر پایه حکم مقامات جمهوری اسلامی به او)، صرفاً برای زنان اجرا می شد و مردان اجازه ی استفاده از صدای زنده ی پاریس را نداشتند، مورد انتقاد وسیع ایرانیان مقیم پاریس قرار گرفت و او ترجیح داد از اجرای برنامه اش سرفتنظر کند.

بنا بر گزارش خبرنگار ارش، انتقاد ایرانیان مقیم پاریس بر این پایه بود که اجرای برنامه پاریس با شرط عدم شرکت حتی یک مرد در آن و به شکلی که جمهوری اسلامی خواهان آن است، گرین نهادن به قوانین جمهوری اسلامی در رابطه با زنان و اعلام پذیرش آن است؛ آن هم در قلب فرانسه!



## تلاش های پر ارزش یک پزشک ایرانی

دکتر نصرت پزشکیان، روانپزشک و متخصص بیماریهای عصبی و روان درماتی، در شهر «پسپادن» آلمان زندگی می کند. این پزشک عالیقدر، که از او کتابهای متعدد علمی در زمینه تخصصی اش، به زبان آلمانی منتشر شده است، با ملاحظه و احساس مسئولیت انسانی، به مسائل ایرانیان، بویژه مسائل روانی و عصبی مهاجرین ایرانی توجه دارد، و منتهای تلاش خود را برای کاهش و درمان آرام آن ها بکار می گیرد.



دکتر نصرت پزشکیان، در سال ۱۹۳۳ در ایران متولد شد و سال ۱۹۴۸ به آلمان آمد. او در حال حاضر در زمره یکی از برجسته ترین روانپزشکان و متخصصین بیماری های عصبی و روان درماتی در آلمان است.

اجلاس «جامعه استادان و متخصصین ایرانی مقیم آلمان» روز شنبه سیزدهم آوریل در شهر «تیوس» آلمان (بخش غربی) جلسه ای از سوی «جامعه استادان و متخصصین ایرانی مقیم آلمان» برگزار شد. در این جلسه علاوه بر سخنرانی علمی پر فامور دکتر سمعی (رئیس بخش جراحی مغز و اعصاب در بیمارستان هاتوفر)، دکتر نورسترو، و دکتر ملک زاده نیز سخنرانی کردند. در پایان هر سخنرانی بحث و گفتگو پیرامون سخن های گفته شده، طرح می شد.

## نگاهی به فعالیت های «کانون موسیقی چکاوک»

(سوئد - گوتنبرگ)

کانون موسیقی چکاوک، از سال ۱۹۸۶ در سوئد فعالیت های خود را آغاز کرد. کانون طی این سالها با برگزاری کنسرت در کشورهای اروپایی، تلاش کرده است ارتباط دو جانبه ای را بین نوازنده و شنونده ایجاد کند و از این طریق به شناخت دقیق تر موسیقی توسط شنونده یاری رساند. هنرمندان کانون چکاوک، پیرو پرداختن به نو آوری و نگرش تازه به موسیقی ایرانی هستند و کوشیده اند فعالیت های نیز در این زمینه به انجام رسانند. قطعه «عمر زنجیر باغ» ساخته ی مسیح مدنی، که برای ارکستر سازهای ضربه ای نوشته شده، در زمره ی این تلاشهاست. این اثر - که ارائه اش تاثیر چشم گیری در میان منتقدین به جا گذاشت - به لحاظ فرم در قالب موسیقی مدرن تدوین شده، اما متاسفانه

فضای ریتمیک موسیقی ایرانی است.

کانون چکاوک، اخیرا ضمن فعالیت های معمول خود، نمایشگاهی از آثار هنرمندان ساز آفرین ایران تدارک دید که نخستین نمایشگاه رسمی آثار هنری ایرانی جهت معرفی انواع سازهای ایرانی در گوتنبرگ بود و از استقبال قابل توجهی برخوردار گردید.

این کانون همچنین می کوشد تا در حد امکان با اساتید موسیقی در داخل و خارج از کشور تماس بگیرد و برنامه های آموزشی توسط آنان برگزار نماید؛ که در این راستا می توان دعوت از دکتر شاهین فرهنگ برای شرکت در سمینار موسیقی دانشگاه گوتنبرگ را ذکر کرد.

از برنامه ی کار آینده کانون موسیقی چکاوک، همکاری با سیروس ملکوتی هنرمند ارژنده ی ایرانی در برگزاری کنسرت گیتار در سطح سوئد است؛ و نیز گسترش کلاس های مختلف هنری. کلاس هایی که تا امروز توسط کانون دایر شده عبارتند از: تئوری موسیقی، تنبک و دف، مشق و سه تار، پیانو، ویلونسل و آواز.

شماره ۲۸ صفحه ۲۸

## آلمان: سقوط اقتصادی

به این درس آموختن از تجربه ها وجود ندارد. در غیر اینصورت درباره ی تظاهر کنندگان آلمان شرقی چنین بی پایه سخن نمی رانند و همه چیز را به گردن «گمراه کنندگانی که از غرب به شرق می روند و مردم را بر می انگیزند» نمی انداختند. آنها که چنین سخنانی را به زبان می آورند، بدون هیچ احساسی از دلشوره ی عظیم مردم در آلمان شرقی، به سر می برند.

آنچه امروز از نمونه ی آلمان شرقی تجربه می کنیم، تصویر دقیق آن نظم اقتصادی است که با عنوان «اقتصاد آزاد سومینال دمکراسی» به ما هدیه می شود. نشانه های مشابه امتزاجاتی که در شرق آلمان وجود دارد در ایالات غربی نیز جلوه گر شده است. تنها تولید بالاتر و سطح زندگی بهتر است که بر بخش

عمده این شکایت ها سرپوش می گذارد. امروز کارگران در دو آلمان، همه بزرگ کشتی نشسته اند و نابجا خواهد بود اگر اجازه دهند در برابر یکدیگر به بازی گرفته شوند. در اساس، همه استثمار می شوند تا تراز مالی کارفرمایان با ارقام درشت تری نوشته شود.

### سرمایه داران، برندگان اصلی وحدت

اگر پرتوی بر سیاست دولت هلموت کهل بیافکنیم، فوراً خواهیم دید که تقریباً همه ی برنامه های او در مسیر ایجاد تسهیلات بیشتر برای سرمایه داران است. در شرایطی که کارگران به پرداخت بیشتر دعوت می شوند.

اقتصاد آلمان غربی پس از تصرف آلمان شرقی اکنون لبریز از بی قاعدگی ها شده است. سرمایه داران، امتیازات برجسته ای برای سرمایه گذاری در آلمان شرقی می گیرند؛ بموجب برنامه های دولت هلموت کهل، مالیات کارخانه ها و

سرمایه های بزرگ حذف می شود. میلیونها مارک دیگر به کیسه ی میلیونرها ریخته می شود.

سرعت بخشیدن به تمرکز قدرت های مالی و بوسیله ی آن نفوذ سرمایه در عرصه ی سیاست و بدتر شدن تناسب میان خرج و دخل کارگران و دارایی کارفرمایان نتایج طبیعی این سیاست خواهد بود.

در مقابل، بموجب همین سیاست هند اجتماعی، کارگران باید با نیروی کار خود نیز سهم بیشتری از هزینه های اجتماعی را بپردازند.

بن، با سیاست های اقتصادی جدید که بر افزایش مالیات در زمینه های بیمه ی بیکاری، مکالمات تلفنی، درآمد کارگران، مواد سوختی، بیمه های اجتماعی و سیگار تکیه دارد، سالانه دست کم ۴۲ میلیارد مارک از جیب کارگران و سایر طبقات کم درآمد بیرون می کشد.

اسکان

بهترین و تازه ترین محصولات ایرانی در

پاریس

خشکبار، مواد غذایی، خاویار ایران، بسته، زعفران،  
چای دارچینک جهان، برنج باستانی، برنج پزنده  
۲۰ کیلوگرم (کیلوگرم ۱۱ فرانسه)

میوه، فصل و نورانه ایرانی با هواپیما رسید

خاویار ایران

اسکان  
ESKAN

62Bis Rue des entrepreneurs  
75015 PARIS Tél : 45.77.06.16

**FOTO RIVOLI**  
GRANDISSEMENT EN 1/7 FUJICOLOR PHOTO COULEUR EX 17

فتوریولی  
تخفیف مخصوص برای ایرانیان  
- ۱۵٪  
بزرگ کردن عکس از روی نگاتیف یا اسلاید  
۱۰/۱۵ تا ۳۰/۶۵  
فتوکپی عکس رنگی یا سیاه و سفید و  
بکشدبها تعطیل

84, rue de Rivoli  
75004 Paris  
Tel: 42.77.81.97

# IM-EXPORT FARSAD

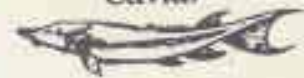
تهیه و توزیع خاویار در اروپا  
(بویژه در آلمان و فرانسه)

Bettinastraße 7  
6050 Offenbach/Main  
Telefon 069/8004654  
Fax 069/824313  
Telex 4182648 fwco d

Dresdner Bank AG  
BLZ 505 800 05  
Konto-Nr. 0500471800

**CASPIA**

Caviar



خاویار کاسپیا

AFFAIRE VIA GER

خرید - فروش

مشاور در سرمایه گذاری مسکن  
صبح ها ۹ - ۱۲ از سه شنبه تا جمعه

Tel: 34.12.69.65  
FRANCE

شرکت بیمه  
رضوی

شرکت بیمه

A.C.A.

حادثه هرگز خبر نمی کند

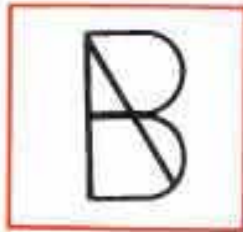
با مشاور ایرانی خود  
در باره انواع بیمه ها  
گفتگو کنید :

آتش سوزی ، بیماری  
اتروربیل ، خانه ، محل کار  
خدمات بیمارستانی  
حمل و نقل و بازرگانی

نشانی :

22, Rue Emeriau  
75015 PARIS

Tél : 40.59.04.07



**AXTOM Rénovation**

AGENCEMENT, TRAVAUX TOUTS CORPS D'ETAT, POUR L'HABITAT ET LOCAUX PROFESSIONNELS, CLOISONS, DÉCORATION INTERIEURE

# شرکت خدمات ساختمانی

طرح - نظارت - اجرای امور ساختمانی  
دکوراسیون - بازسازی - تعمیرات

آدرس :

AXTOM Rénovation - SARL au capital de 50 000 Frs  
Siège social : 47 rue des Apennins - 75017 PARIS - Tél. : 42 29 77 07 - Fax : 42 28 85 25  
RM - RCS PARIS B 380 047290 - SIRET 380 047 290 00016 - APE 5573

# چای خانه توپولی

غذاهای متنوع ایرانی  
محصولات و مواد غذایی

سرویس حمل و نقل  
18 Rue de Jouy

75004 Paris

Tel: 40.29.97.69

Metro : St.Paul

du 20 au 23 juin 1991

Réservation : 42 08 70 07 - AIDA

THEATRE DE PARIS

15, rue Blanche - 75009 PARIS

Métro : Trinité

## آخرین اسفندیار

نویسنده، طراح و کارگردان : صادق هاشمی

طراح حرکات هماهنگ حماسی و موسیقی : دلداری گلچین

# Le Saffranier Restaurant

افتخار دارد:

افتتاح رستوران زعفرانیه را در

42, Rue de Malte

75011 Paris

Tél. 43 57 34 76

پاریس نازدهم

به استحضار برساند.

زعفرانیه قره‌ای دیگر

<http://dialogt.de/>

## کباب ما

برکت

کوبیده

برک و کوبیده

همراه با برنج و کوبه فرفری و تخم مرغ

## چوبه کبابها

چوبه کباب زعفرانیه با آبلیمو و زعفران

• ترخون با ترخون / فضل

• ریحان با ریحان / شراب سفید

• تانهدری / هندی

همراه با برنج با زعفران

## خورشت ما

خورشت قرمه سبزی

خورشت کرفس

خورشت قهوه

خورشت مشنگان

همراه با برنج با زعفران